جامعه پسا سرمایه داری

نوشته‌ی سایمون هانا

ترجمه‌ی نسرین ابراهیمی

جامعه پسا سرمایه داری

نوشته‌ی سایمون هانا

ترجمه‌ی نسرین ابراهیمی

سایمون هانا، نویسنده، فعال سوسیالیست و عضو اتحادیه‌های کارگری، در این کتاب استدلالی متقاعد کننده برای برنامه‌ریزی دموکراتیک بر مبنای سوسیالیسم اکولوژیک ارائه می‌دهد. پرسش اصلی این است: اصول جامعه‌ای که در حال گذار به سوی اکوسوسیالیسم است چیست؟

هدف نهایی، ایجاد نظامی سیاسی و دموکراتیک است که در آن، تصمیم گیری درباره تولید بر عهده خود تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان باشد. نتیجه این فرایند، اقتصادی پایدار خواهد بود که با نیازهای واقعی انسان و همچنین با سایر اشکال حیات و طبیعت، رابطه‌ای متوازن و بادوام برقرار میکند.

آیا این یک آرمان شهر است؟ پاسخ مثبت است، اما آرمان شهری که بر پایه ارزیابی‌ای هوشیارانه و واقع‌بینانه از تناقض‌های بنیادین جهان امروز بنا شده باشد.

نخستین و آشکارترین تناقض، تضاد میان طبیعت و منطق کور سرمایه است؛ همان هیولایی که خود ساخته‌ایم، اما دیگر قادر به مهارش نیستیم. اقتصاد سرمایه‌داری، شالوده‌های زیست محیطی زندگی را نابود میکند و با دامن زدن به گرمایش جهانیِ افسار گسیخته، بقای نوع بشر را به خطر انداخته است.

اما راه برون رفت از این کابوس ویران شهری چیست؟ مبارزه با سرمایه‌داری باید به جنبشی فراگیر تبدیل شود که از محدوده طبقه کارگر فراتر رفته و به کنشی سیاسی در تمام عرصه‌های زندگی بدل گردد. این مبارزه در پی بنیان نهادن جامعه‌ای نوین و پساسرمایه‌داری بر پایه برنامه‌ریزی دموکراتیک اکوسوسیالیستی است. در چنین جامعه‌ای، سرنوشت تولید و مصرف به بازار واگذار نمی‌شود، بلکه مردم در سطوح محلی، منطقه‌ای و جهانی و بر اساس اصل همکاری مشترک درباره آن تصمیم می‌گیرند. چنانکه مارکس میگفت، "بودن" جایگزین "داشتن" می‌شود: خدمات عمومی همگانی و رایگان و اوقات فراغت، بر "رشد" و انباشت بی‌پایان کالاها اولویت می‌یابند. در چنین ساختاری، یک برنامه اضطراری اقلیمی می‌تواند فرایند کربن زدایی و دگرگونی اساسی اقتصاد را کلید بزند.

واقعیت این است که بحران اقلیمی و محیط زیستی با نظام‌های سیاسی و اقتصادی موجود قابل حل نیست. آماری تکان دهنده نشان میدهد که تنها ۱۰۰ شرکت بزرگ سرمایه‌داری، مسئول ۷۱ درصد از کل انتشار گازهای گلخانه‌ای در جهان هستند. هر ۱۰ آلاینده برتر نیز شرکتهای سوخت فسیلی و پتروشیمی‌اند؛ از شرکت زغال‌سنگ چین و آرامکوی عربستان گرفته تا اکسون‌موبیل و شل. به گفته مایکل مان، بوم‌شناس، این یعنی ۷.۵ میلیارد انسان باید تاوان بحران اقلیمی را بپردازند تا چند ده شرکت آلاینده به سودهای بی‌سابقه‌شان برسند. روشهای موسوم به "راه‌حل‌های سرمایه‌داری" مانند اعتبار کربن و بازار فروش آلودگی، در مهار گرمایش جهانی به طرز فاجعه باری شکست خورده‌اند.

تا دهه ۱۹۹۰، سوسیالیست ها عموماً خواهان گسترش هرچه بیشتر نیروهای مولد بودند و ایدئولوژی تولید گرایی و رشد بر قرن بیستم سایه افکنده بود. اما امروز، اکوسوسیالیست‌ها بر ضرورت مهار رشد، آن هم به شکلی گزینشی، تأکید می‌کنند. برخی فعالیت‌ها باید به کلی متوقف یا به شدت کاهش یابند؛ از جمله استخراج سوخت های فسیلی، صنایع پتروشیمی، تولید پلاستیکهای غیر ضروری، جنگل‌زدایی، ماهیگیری صنعتی و هزینه‌های نظامی. البته این سیاست‌ها باید نیازهای کشورهای فقیرتر جنوب جهانی را هم در نظر بگیرند: کشورهایی که به جاده‌های بهتر، برق، مدارس بیشتر و غذای ارگانیک نیاز دارند. بدیهی است که این به معنای دنباله‌روی از الگوی مصرف گرایانه و اسراف آمیز کشورهای امپریالیستی نیست.

فراخوان مهار رشد در اکوسوسیالیسم، بر درکی تازه از خوشبختی استوار است که با مفهوم سرمایه‌داری آن (انباشت بی‌پایان کالا) تفاوت ماهوی دارد. "فراوانی" در این نگاه، یعنی تولید ارزشهای مصرفی برای پاسخ به نیازهای واقعی انسان و گسترش خدمات عمومی رایگان. مردم به جای مالکیت کالاهای بیشتر، از زمان بیشتری برای زندگی شخصی و علایق خود بهره‌مند می‌شوند. نیازهای واقعی زمانی آشکار می‌شوند که تبلیغات تجاری (که در ۲۰۲۲ به رقم نجومی ۱.۵۸۸ تریلیون دلار رسید) جای خود را به اطلاعات واقعی از سوی انجمنهای مصرف‌کنندگان بدهد. تولید گرایی سرمایه‌داری بر مدار "ارزان بخر و دور بینداز" می‌چرخد؛ کالاها اغلب غیرقابل تعمیر و با عمری کوتاه و از پیش تعیین‌شده تولید می‌شوند. در اکوسوسیالیسم، کالاها شاید تعدادشان کمتر باشد، اما کیفیتی بالاتر، دوامی بیشتر و قابلیت تعمیر خواهند داشت. رویکردی که کاهش چشمگیر مصرف انرژی و مواد خام را ممکن می‌سازد.

سایمون هانا در نتیجه‌گیری خود تأکید می‌کند که مبارزه صرفاً برای دستمزدهای بالاتر و توزیع بهتر ثروت کافی نیست. برای پایان دادن به سرمایه‌داری، یک دگرگونی انقلابی ضروری است. این تحول نیازمند آموزش همگانی است؛ آموزشی که عمدتاً در دل مبارزات جمعی

شکل می‌گیرد. فاجعه پیش روی ما، ما را به تلاش برای چیزی کاملاً متفاوت فرا میخواند: اکوسوسیالیسم. جامعه‌ای که بی‌نقص نخواهد بود، اما اقتصادی عقلانی را بر پایه ارزشهای انسانی بنا خواهد کرد. آغازی برای جهانی کاملاً نو.

در روزگاری که جهان درگیر بحرانهای پیاپی و فروپاشی اقلیمی است، مطالبه دگرگونی نظام اقتصادی هرگز تا این حد حیاتی نبوده است. کتاب "بازپس‌گیری آینده" نوشته سایمون هانا، خواننده را به سفری دگرگون کننده به سوی جامعه‌ای تماماً دموکراتیک می‌برد؛ جامعه‌ای که در آن قدرت و سرنوشت زندگی انسان‌ها در دستان خودشان قرار دارد.

"جامعه پسا سرمایه داری"

اصول یک جامعه‌ی گذار به سوی اکوسوسیالیسم چیست؟ اساساً هدف، ایجاد یک نظام سیاسی دموکراتیک است که بر پایه‌ی تصمیم‌گیری تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان بنا شده باشد تا اقتصادی پایدار و با ثبات ایجاد شود که نیازهای انسانی را در چارچوب رابطه‌ای پایدار با دیگر گونه‌های زیستی و خودِ محیط زیست، پاسخ دهد.

پس از لحاظ نظری، هدف جامعه‌ی سوسیالیستی این است که قانون ارزش و نیز تولید مبتنی بر ارزش را محدود کرده و در نهایت از میان بردارد و آن را با یک برنامه‌ی تولید دموکراتیک و آگاهانه جایگزین کند.[1] این شیوه‌ای دقیق‌تر اما پیچیده‌تری برای بیان این نکته است که سوسیالیسم جایگزینی است برای مالکیت خصوصی سرمایه و سلطه‌ی بازار، با هدف از میان برداشتن کار استثماری. این نوعی جامعه است که روزبه‌روز بیشتر بر پایه‌ی ارزش‌های کاربردی/مصرفی بنا می‌شود نه ارزش‌های مبادله‌ای. این جامعه شامل دموکراسی مشارکتی،

مدیریت کارگری بر صنعت و نظارت کارگران و مصرف‌کنندگان بر کیفیت، طبق برنامه‌ای دموکراتیک و توافق‌شده است. این چیزی است که باید برایش مبارزه کرد.

سرمایه‌داری چیزی نیست که بتوان آن را یک‌شبه حذف کرد و بلافاصله چیزی دیگر را جایگزین آن کرد. بلکه یک مبارزه‌ی دشوار برای پاک‌سازی سیاره از سرمایه‌داری خواهد بود، و سوسیالیسم تنها از دل مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و توده‌های مردم که به سطحی بالاتر و شدیدتر رسیده باشد، پدید می‌آید.

مردم می‌گویند می‌خواهند سرمایه‌داری را سرنگون کنند، اما واقعاً این به چه معناست؟ تغییرات کلیدی که برای گذار از سرمایه‌داری لازم است، به شرح زیر هستند:

۱- برقرار کردن کنترل اجتماعی بر سرمایه‌گذاری و تولید

۲- ایجاد دموکراسی مشارکتی

۳- از میان برداشتن تقسیم اجتماعی کار

۴-حذف تولید کالایی

این موارد را خلاصه کنیم:

۱- برقرار کردن کنترل اجتماعی بر تولید به معنای از میان برداشتن مالکیت خصوصی بر صنعت و تجارت است. این همان جایی ست که واژه‌ی سوسیالیسم از آن سرچشمه میگیرد. این کار مستلزم یک دگرگونی کامل در مبنای حقوقی/قانونی جامعه است؛ یعنی گذر از مدل فعلی مالکیت خصوصی یا شرکتی.

۲- اجتماعی کردن به خودی خود به معنای سوسیالیسم نیست. برای اینکه اجتماعی سازی واقعاً سوسیالیستی باشد، باید دموکراتیزه کردن اقتصاد را در بر بگیرد؛ یعنی فاصله گرفتن از دیکتاتوری سرمایه و حرکت به‌سوی مشارکت معنادار در تصمیم گیریهای اقتصادی و

اجتماعی. این بدان معناست که سیاست دیگر در انحصار اقلیتی از سیاستمداران نیست، بلکه در خود شیوه‌ی اقتصادی ادغام می‌شود.

۳- سوسیالیسم نیروی کار را بطور واقعی اجتماعی میسازد، زیرا شیوه‌هایی را که در آنها نیروی کار از طریق مالکیت خصوصی و بازار از ما دزدیده می‌شود، را از میان میبرد. تقسیم اجتماعی کار انسانها را در برابر یکدیگر قرار میدهد و به نقش ها/ وظایف و شغل های متضاد تقسیم میکند؛ برخی را از زندگی نسبتاً خوبی برخوردار میکند و دیگران را به رنج و زحمت برای لقمه ای نان وامی‌دارد. اگر پیش شرطهای حرکت به سوی سوسیالیسم ، کنترل اجتماعی و دموکراسی مشارکتی هستند، آنگاه میزان موفقیت به این بستگی دارد که تا چه حد بتوانیم تقسیم اجتماعی کار را از میان برده و آن را با اقتصادی متوازن، مبتنی بر نیازهای انسانی و عاری از سلسله مراتب اجتماعی جایگزین کنیم.

۴- حذف تولید کالایی به معنای آن است که به تدریج کالاها و خدمات بیشتری از چارچوب کار مزدی و اقتصاد پولی خارج شده و در نقطه/مرحله مصرف، به‌صورت رایگان در اختیار افراد قرار گیرد. این به معنای حذف کالا به‌عنوان واحد اصلی اقتصاد و جایگزینی آن با کالاها و خدمات واقعی است.

در ادامه، هدف، جداسازی کار ضروری از آزادی است؛ این به معنای کاهش زمانی از زندگی‌مان است که صرف کار می‌شود و افزایش زمانی که می‌توانیم روی این سیاره آزادانه به دنبال علایق‌مان برویم. چنین چیزی در نظام سرمایه‌داری به معنای واقعی کلمه ممکن نیست، مگر برای افراد ثروتمند. تنها از طریق برنامه‌ریزی عقلانی و دموکراتیک، که از قانون ارزش و سود جدا شده باشد، می‌توان این امکان را برای کل بشریت فراهم کرد.

بروزتوسعه‌ی سرمایه‌داری مدرن در قالب شرکت‌های چندملیتی و فراملیتی، همزمان با توسعه‌ی تکنیک‌های پیشرفته‌ی برنامه‌ریزی نیز می باشد. سوسیالیست‌ها از اوایل قرن بیستم این استدلال را داشتند که شکل‌گیری پیچیده‌ی سرمایه‌ی مدرن، آماده‌ی تصرف و

بهره‌برداری برای نیازهای اجتماعی است. امروزه شرکت‌های جهانی ای موجود است که زنجیره‌های تأمین بسیار پیچیده‌ای را در سطح جهانی با استفاده از روش‌های برنامه‌ریزی سازمان‌دهی می‌کنند؛ روش‌هایی که می‌توانند پایه‌ای برای برنامه‌ریزی سوسیالیستی باشند. البته باید تأکید کرد که این تنها پایه‌ای جزئی است، چون برنامه‌ریزی سرمایه‌داری عمودی (نه افقی) است و هدفی برای یکپارچه‌سازی صنایع مختلف یا کل جامعه ندارد.

از اینرورابطه مستقیم جایگزین کار انتزاعی و واسطه‌گری اقتصاد از طریق ارزش مبادله‌ای خواهد شد؛ رابطه‌ای بر پایه‌ی تصمیم‌گیری «آزاد و آگاهانه». همان‌طور که مارکسیست ایرانی، کمال خسروی، توضیح می‌دهد:

آزاد و آگاه... ویژگی‌های اخلاقی، آرمان‌شهری یا ایده‌آلیستی نیستند. اینها سازوکارهای اجتناب‌ناپذیرِ شرایط لازم و کافی سوسیالیسم و عناصر ثابت آن هستند. بدون آزادی، این میانجی/کارگزار می‌تواند به یک رژیم اقتدارگرای دیگر منجر شود، و بدون آگاهی انتقادی، این میانجی می‌تواند جای خود را به ایدئولوژی دیگری بدهد.[۳]

مطالعه‌ای در مورد نقش تصمیم‌گیری دموکراتیک در دانشگاه‌های هاروارد و ییل در سال ۲۰۱۴ نتایج جالبی را نشان داد. از شرکت‌کنندگان خواسته شد تا در یک بازی تخصیص منابع در طول چند نسل شرکت کنند. وقتی تصمیم‌گیری به صورت فردی انجام می‌شد، منابع به سرعت تمام می‌شد. اما وقتی محققان تصمیم‌گیری دموکراتیک و الزام‌آور را به بازی اضافه کردند، پویایی به کلی تغییر کرد منابع به شکلی مدیریت شدند که دیگر تمام نمی‌شدند. جمعی‌سازی تصمیم‌گیری بین افراد برابر، امکان اتخاذ تصمیمات منطقی را فراهم کرد.[۴] همه‌ی این‌ها به یک حقیقت انکارناپذیر اشاره دارد اکنون زمان آن فرا رسیده است که برنامه‌ریزی دموکراتیک اکوسوسیالیستی برای تضمین آینده مان به کار گرفته شود.

سوسیالیسم به مثابه جنگ طبقاتی

همان‌طور که در پایان بخش اول اشاره شد، نکته‌ی مهم این است که همه‌چیز به مبارزه‌ی طبقاتی بستگی دارد؛ به اینکه این مبارزه چگونه تحول می‌یابد، شکل و حدود آن، تمرکزش، لحظات گسست و عقب‌نشینی، و غیره. آنچه در هر کشور به دست می‌آید به این بستگی دارد که آن کشور از نظر اقتصادی و اجتماعی در زمان انقلاب چقدر توسعه‌یافته بوده است. روسیه کشوری به‌شدت توسعه‌نیافته اما بسیار وسیع بود و برای مدتی می‌توانست اقتصاد خود را حفظ کند؛ کشورهای کوچکتر و کمتر برخوردار از منابع که زیرساخت کمتری دارند، مجبور خواهند بود اولویت را به انباشت سوسیالیستی اولیه‌ی نیروهای تولیدی بدهند.

این تمایز بدان معناست که آنچه در ادامه توضیح داده میشود نمی‌تواند الگویی جهانی برای همه کشورها و در همه زمان‌ها باشد، اما می‌تواند به عنوان چارچوبی راهنما برای تحول سوسیالیستی عمل کند.

از آنجایی که قدرت طبقه‌ی کارگر چالشی انقلابی برای سرمایه‌داری است، سوسیالیسم پروژه‌ای سیاسی که باقی مانده سرمایه‌داران و امپریالیست‌ها اجازه پیشروی تدریجی آنرا دهند، نمی باشد. در واقع، تا زمانی که کشورهایی تحت سلطه‌ی سرمایه و سیاست‌های سرمایه‌داری باقی بمانند، بین این دو نظام تضادی ناگزیر وجود خواهد داشت که می‌تواند به جنگ بیانجامد. طبقه‌ی سرمایه‌دار بی‌رحم و خون‌ریز است؛ روش‌ها و رویکردهایشان کاملاً بی‌رحمانه است. اگر آن‌ها حاضرند سیاره را با فرقه مرگ و نابودی محیط زیست خود (که تحت کنترل آنهاست!) نابود کنند، تصور کنید هنگامیکه با چالشی مستقیم علیه حکومت و سلطه‌شان روبرو شوند، چگونه واکنشی و رفتاری نشان خواهند داد؟ این همان درس قرن بیستم است که امپریالیسم بی‌رحم و خونین، علیه هر رژیم پیشرویی که جرأت به چالش کشیدن هژمونی قدرت‌های سرمایه‌داری را داشت، ، با چه خشونت‌ها و تحریم‌هایی برخورد میکرد.

هر آنچه پس از این می‌آید باید در این چارچوب درک شود. سوسیالیست‌ها کتاب‌ها ، مانیفست‌ها و بیانیه های زیادی نوشته اند که نشان می‌دهد جامعه‌ی آینده ممکن است چگونه باشد، همه آنها منتها با این فرض است که سوسیالیسم به عنوان نظامی جهانی به موفقیت رسیده باشد، و از آن پس فقط مسئله‌ی بهبود زندگی و عقلانی‌سازی اقتصاد باقی می ماند. این ایده‌آلی است که به دنبالش هستیم، اما واقعیت این است که سوسیالیسم به احتمال زیاد در شرایط بحران شدید ساخته خواهد شد.

از آنجا که بسیار غیرمحتمل است یک انقلاب سوسیالیستی در دوران رونق اقتصادی اتفاق بیفتد، می‌توان فرض کرد که شرایط برای یک چالش انقلابی با رژیم سرمایه، در دوران بحران سرمایه‌داری پدید می‌آید. این نه رکودی عادی خواهد بود، نه حتی یک رکود اقتصادی عمیق، بلکه همپوشانی مجموعه‌ای از بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خواهد بود. بدون شک فروپاشی اقلیمی می‌تواند یکی از این بحران‌ها باشد، اما اگر نظام سرمایه‌داری خیلی زودتر سرنگون شود، برای همه مفیدتر خواهد بود.

درس سوسیالیسم در قرن بیستم این است که کشورهای سوسیالیستی، که در احاطه‌ی دولت‌های سرمایه‌داری قرار دارند، ناگزیر در تلاش برای حفظ خود دچار مشکل خواهند شد، درست مانند دولت‌های سرمایه‌داری که اگر توازن قدرت برعکس باشد، منزوی خواهند شد. سوسیالیسم واقعاً نمی‌تواند محدود به یک دولت–ملت خاص باشد یا درون آن عمل کند؛ با این حال، تقریباً قطعی است که انقلاب‌ها ابتدا در درون مرزهای ملی رخ خواهند داد. هر انقلاب سوسیالیستی معتبری باید تلاش کند تا هرچه سریع‌تر به گسترش و جذب دیگر مناطق، مردم و ملت‌ها بپردازد و فدراسیون‌های سوسیالیستی تشکیل دهد که در نهایت به لغو کامل دولت‌ها بینجامد. وقتی به اقتصاد آینده فکر می‌کنیم، باید به بت وارگی دولتی/فتیشیسم آگاه باشیم.

جامعه‌ای که از دل سرمایه‌داری بیرون می‌آید، نیازمند اقدامات اضطراری خواهد بود؛ این بدان معناست که اقداماتی باید انجام شود که از سوی جامعه‌ی جهانی و سیستم حقوقی لیبرال حاکم بر جهان، تخلف و رسوایی تلقی خواهند شد. برای مثال، مالکیت خصوصی شرکت‌ها و افراد ثروتمند باید مصادره شود؛ اقدامی که نقض آشکار حقوق مالکیت «مقدس» محسوب خواهد شد. چنین اقدامی باعث ایجاد مشکلات قانونی در دادگاه‌های بین‌المللی می‌شود، چرا که نظام حقوقی جهانی کنونی بر اساس اصول سرمایه‌داری است نه اصول سوسیالیستی. بنابراین، بدون شک اقداماتی چون تحریم اقتصادی، تحریم‌های تجاری یا حتی محاصره (یا حمله؟) انجام خواهد شد. هیچ پاسخ ساده‌ای به این مسائل وجود ندارد – مبارزه برای برقراری سوسیالیسم دشوار خواهد بود. اما ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

دموکراسی سوسیالیستی ۱۰۱

سوسیالیست‌ها این باور لیبرالی را رد می‌کنند که سیاست و اقتصاد دو حوزه‌ی جدا از هم هستند. یا به بیان دیگر، هر مدل دموکراتیکی که مسئله‌ی قدرت اقتصادی را بطورمستقیم نادیده بگیرد کاملا بی‌فایده است. هر سیستمی از برنامه‌ریزی دموکراتیک باید از یک دگرگونی انقلابی در آگاهی آغاز شود، آگاهی‌ای که دیوار میان اقتصاد و سیاست را در هم می شکند و به پایان «استقلال خودمختار» حوزه‌ی اقتصادی بینجامد. به جای آن، تصمیم‌گیری سیاسی در سطوح مختلف فعالیت اقتصادی قرار می‌گیرد، که مستلزم شهروندی فعال و آگاه به طبقه است. به همین دلیل است که برنامه‌ریزی دموکراتیک نمی‌تواند از بالا هدیه شود، بلکه باید از فوران زندگی سیاسی توده‌ها از پایین برخیزد. از اینرو دیگر فقط با اعداد و محاسبات گسترده که قانون ارزش را محاسبه می‌کنند سروکار نداریم، بلکه مبارزه میان منافع زنده/واقعی، به عنوان عامل بنیادی برنامه‌ریزی، ما را به حوزه سیاست، یعنی اقتصاد متمرکز، سوق میدهد.[۵]

مرحله‌ی ابتدایی سوسیالیسم، دموکراتیزه کردن اقتصاد است. نهادهایی که مردم برای سازماندهی عقلانی اقتصاد ایجاد می‌کنند باید بسیار متفاوت از نهادهای پیشین مانند پارلمان‌ها و انتخابات گاه‌به‌گاه آن‌ها باشند. این نهادها نباید ساختارهای بوروکراتیک نفوذناپذیر باشند، بلکه باید انجمن‌های/سازمانهای اجتماعی علنی با سطوح مختلفی از مسئولیت باشند. همان‌طور که آرون بناون توصیف می‌کند، این نهادها باید به ما اجازه دهند تا استفاده از فضاها و تجهیزات را سازماندهی مجدد کنیم –و بازتوزیع/جابجایی نیروی کار را تسهیل کنیم– به روشهایی که به خوشبختی انسان کمک بیشتری کند.[۶]

برای برنامه‌ریزی یک اقتصاد ملی، باید نوعی سازمان حکومتی وجود داشته باشد. همچنین برای برنامه‌ریزی منطقه‌ای یا بین‌المللی، نیاز به شکلی از نهاد اجرایی است که بتواند در سطح مناسب تصمیمات اقتصادی بگیرد. یکی از ویژگی‌های کلیدی نظام سیاسی سرمایه‌داری، جدایی میان قوه‌ی مقننه، مجریه و اقتصاد است. اما در سوسیالیسم، این تمایزات عملاً از بین می‌رود؛ دولت کارگری مستقیماً کنترل امور اقتصادی را در دست می‌گیرد، زیرا بازار برچیده می‌شود و با یک طرح تولید آگاهانه جایگزین می‌گردد. منتقدان خواهند گفت که این نوعی استبداد جدید است، اما در واقع برعکس است: برای نخستین بار در تاریخ بشر، جامعه و اقتصاد واقعاً دموکراتیزه خواهند شد.

اینکه چه نوعی از دولت انقلابی پس از حذف طبقه سرمایه‌دار از قدرت ایجاد خواهد شد؛ را نمی‌توان نسخه پیچی کرد ؛ اما به طور تاریخی، بحران‌های انقلابی به سوی کمون‌ها یا ساختارهای شورایی توده‌ای گرایش داشته‌اند. همان‌طور که در فصل پیش دیدیم، قدرت انقلابی می‌تواند از درون محافل/ فورومهای مقاومت و قدرت دوگانه که حاصل مبارزات ماست، برخیزد.

این مسئله مهم است که هر نهاد دموکراتیکی که در تمام عرصه‌های جامعه سوسیالیستی (از محلی تا جهانی) فعالیت دارد، سازوکارهایی برای تصمیم‌گیری درباره تأمین نیازها و

جهت‌گیری آینده جامعه داشته باشد. زیرا باید بر هرگونه مزیت محلی یا ترجیحات/امتیازات بخشی/مقطعی گروه‌های مختلف غلبه کرد. اصل «برون‌سپاری به سطوح پایین‌تر» نیز اهمیت دارد: یعنی یک قدرت مرکزی فقط باید زمانی تصمیم‌گیری کند یا عملکردی را انجام دهد که در سطح محلی قابل توافق یا اجرا نیست. باید از مفهوم/ تصور جلسات مداوم و بی‌پایان برحذر باشیم، با این حال، دموکراسی به معنای تصمیم‌گیری و اجرای آن نیز هست، نه فقط حرف زدن.

طرح /پیشنهاد رایج در اکثر نوشته‌های سوسیالیستی چنین است: یک مجمع ملی عمومی متعهد به تحول سوسیالیستی، با جلسات منظم، متشکل از نمایندگانی از مناطق مختلف که از محل‌های کار، نواحی جغرافیایی و سازمان‌های جامعه مدنی انتخاب شده‌اند، پایه‌گذار یک دولت انقلابی باشد. نمونه‌هایی از چنین مجامع/کمیته‌هایی از دل مبارزات شکل گرفته‌اند؛ آن‌ها ساخته‌های مصنوعی پس از به قدرت رسیدن نیستند، بلکه ارگانیک و جزئی اساسی از سرنگونی سرمایه‌داری از پایین‌اند. این ساختار سیاسی باید بر مبنای بحث دموکراتیک و چندصدایی باشد.[۷] محافظت در برابر بوروکراسی و بیشترین شکل دموکراسی باید وجود داشته باشد تا از شکل‌گیری گروه‌های قدرتمند جلوگیری شود.

یکی از پویایی‌های مهم که باید مدنظر داشت، رابطه میان خودمختاری در تصمیم‌گیری و سلسله‌مراتب است. اگر هیچ سلسله‌مراتبی در تصمیم‌گیری (در محل کار، منطقه‌ای، ملی و غیره) وجود نداشته باشد، رسیدن به توافق یا اجماع درباره نحوه اقدام می‌تواند زمان‌بر باشد. ولی از سوی دیگر، تمرکز بیش‌ازحد قدرت و واگذاری تصمیم‌گیری‌ها ممکن است به تضعیف خودگردانی محلی بینجامد. این رابطه چیزی است که باید در عمل رشد یابد. [۸] با این حال، به عنوان یک اصل می‌توان گفت که آنچه را که می‌توان در پایین‌ترین سطح انجام داد، باید در همان سطح انجام شود.[۹]

یک پیشنهاد/ طرح برای یک دولت دموکراتیک کارگری این است که شوراهای مردمی و کارگری کنگره‌های سالانه (در سطح ملی یا بین‌المللی، بسته به گستردگی انقلاب) برگزار کنند تا درباره نحوه تقسیم کل محصول ملی اقتصاد سوسیالیستی تصمیم‌گیری کنند. موضوعات مورد بحث ممکن است شامل موارد زیر باشد:

۱- میانگین حجم کار/ طول هفته کاری

۲- چگونه تضمین توزیع رضایتبخش منابع را تضمین کنیم

۳- کدام منابع به سرمایه‌گذاری‌ها و کالاهای ضروری اختصاص یابند

۴- کدام منابع به محصولات و خدمات غیر ضروری اختصاص یابند

۵- حداقل و حداکثر درآمدهای نقدی/پولی

۶- سیاستهای قیمت گذاری برای کالاها و خدمات قابل عرضه به بازار[۱۰]

رویکرد دیگر می‌تواند مجمع نمایندگان باشد که قوانین را تصویب کند و در کنار آن کمیسیون برنامه‌ریزی عمل کند؛ این کمیسیون بر اساس بازخورد/ واکنش دریافتی از واحدهای تولیدی (کارخانه‌ها، محل‌های کار و غیره) در سراسر جامعه، استراتژی اقتصادی را تدوین می‌کند. این یک سیستم کثرت‌گرا با احزاب کارگری و سوسیالیستی مختلف خواهد بود، زیرا بدون شک در مراحل اولیه بر سر تعدادی از مسائل سیاسی و اقتصادی اختلاف نظر وجود خواهد داشت.

علاوه بر نمایندگان کارگری، نمایندگانی از سه بخش دیگر نیز حضور خواهند داشت: مصرف‌کنندگان/استفاده‌کنندگان، برنامه‌ریزان و فعالان (برای مثال، فعالان محیط زیست).[۱۱]

دیگران بر اهمیت دموکراسی مبتنی بر گفت‌وگوی جمعی برای تصمیم‌گیری مهم/با ارزش تأکید کرده‌اند. ما نمی‌توانیم به سادگی سیاستمداران را انتخاب کنیم یا به احزاب سیاسی تکیه کنیم تا سیاست‌هایشان را به یک جامعه اتمیزه شده بفروشند. دموکراسی مبتنی بر گفت‌وگو از مشکلات تصمیم‌گیری خصوصی جلوگیری می‌کند، زیرا فرآیند تصمیم‌گیری یک روند عمومی است که شامل بحث و گفت‌وگوی آگاهانه می‌شود، نه صرفاً دریافت منفعلانه سیاست‌ها و سپس انداختن رأی در صندوق. چنین رویکردی بر خیر عمومی تمرکز دارد، نه صرفاً منافع فردی.[۱۲] در این مرحله منطقی نیست که بیش از حد تجویز کنیم که یک جامعه سوسیالیستی چگونه باید عمل کند. به گفته انگلس:

روش توزیع اساساً به این بستگی دارد که چه مقدار برای توزیع وجود دارد و... این قطعاً با پیشرفت تولید و سازمان‌دهی اجتماعی تغییر خواهد کرد، به طوری که روش توزیع نیز ممکن است تغییر کند. اما برای همه کسانی که در این بحث شرکت کردند، "جامعه سوسیالیستی" نه به عنوان چیزی که دچار تغییر و تحولات مداوم است، بلکه به عنوان یک امر ثابت و پایدار، یک‌بار برای همیشه تعریف‌شده، ظاهر شد. بنابراین، باید یک روش توزیع ثابت و مشخص داشته باشد. تنها کاری که به‌طور معقول می‌توان انجام داد، این است که ۱) در آغاز، روش توزیع مناسب را کشف کرد و ۲) گرایش عمومی تحولات آتی را پیدا کرد.[۱۳]

با این وجود تمهیدات/تنضیمات درست سیاسی بسیار مهم است: شکست در این زمینه عواقب جدی خواهد داشت، اینکه آیا یک جامعه پساسرمایه‌داری میتواند به جلو حرکت کند یا در نهایت دوباره به ورطه سرمایه داری سقوط خواهد کرد.

در حالی که ممکن است احزاب سوسیالیستی متفاوتی وجود داشته باشند که رویکردهای گوناگونی برای برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری منابع در جامعه پسا–سرمایه‌داری پیشنهاد دهند، بسیار مهم‌تر این است که به یک جامعه مدنی پرجنب‌وجوش و پویا فکر کنیم؛ جامعه‌ای متشکل از نهادها و انجمن‌هایی که منافع و اهداف مشخصی را دنبال می‌کنند و این اطمینان

وجود دارد که چنین سازمان‌هایی منابع لازم را برای ایفای نقش فعال در ساختارهای تصمیم‌گیری در اختیار دارند. بله، این به معنای آن است که همچنان اشکالی از لابی‌گری و مناظره و بحث و تفاوتها وجود خواهد داشت، اما اگر برای چیزهایی که می‌خواهیم انگیزه نداشته باشیم و تلاش نکنیم، انسان نخواهیم بود.[۱۴]

گام‌های اولیه – یک برنامه اضطراری

از همان اولین روز ، یک دولت سوسیالیستی باید قدرت طبقه کارگر را به‌عنوان یک نیروی اجتماعی و سیاسی به اثبات برساند. مهم‌تر از همه، باید به طبقه کارگر و افراد تحت ستم در سراسر جهان تصریح کند که اکنون کشوری وجود دارد که در کنار آن‌ها ایستاده و هرجا که بتواند از آن‌ها دفاع و حمایت خواهد کرد. ایستادن برای انترناسیونالیسم واقعی و جستجوی حمایت فرامرزی، نه تنها یک اصل است، بلکه تفاوت بین پیروزی و شکست را رقم می‌زند.

از آنجا که سرنگونی سرمایه‌داری توسط سوسیالیست‌ها به احتمال زیاد تنها در شرایط بحرانی رخ می‌دهد، این وضعیت فرصتی برای ارائه یک برنامه اضطراری ایجاد می‌کند. دامنه و مقیاس این برنامه بستگی به ماهیت و عمق بحران دارد. در یک شرایط انقلابی، هر دولتی که نماینده کارگران باشد، قوانین اضطراری تصویب خواهد کرد تا فرآیند انتقال قدرت اقتصادی از سرمایه به مالکیت اجتماعی را آغاز کند. بنابراین، نخستین گام یک دولت سوسیالیستی، اجرای اقداماتی است که زندگی اکثریت مردم را به‌طور قابل ملاحظه‌ای بهبود بخشد؛ با مجموعه / ترکیبی از سیاست‌هایی که برای افزایش سطح زندگی آنها، افزایش دستمزدها، کاهش هفته کاری، معرفی کنترل اجاره بها و غیره طراحی شده است.

داشتن هرگونه امیدی به جلوگیری از گرمایش جهانی افسارگسیخته، نیاز به بسیج جهانی به مقیاس بی سابقه ای دارد. بهترین نمونه‌هایی که می‌توانیم در نظر بگیریم، بسیج نیروها در جریان جنگ جهانی دوم یا نسخه مدرنی از کمونیسم جنگی است که در دولت انقلابی اولیه

پس از سال ۱۹۱۸ در در روسیه وجود داشت.[۱۵] ایجاد یک فرهنگ دموکراتیک قوی و نهادهای مستحکم، برای ایجاد هژمونی لازم جهت تغییر سریع فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی از سودمحوری به سمت اکوسوسیالیسم ضروری است.

یک طرح واقعی اضطراری برای بحران اقلیمی که بتواند اقتصاد را از وابستگی به انتشار گازهای گلخانه‌ای جدا کند، باید در اولویت قرار گیرد. مصرف انرژی مسئول ۷۵ درصد از گازهای گلخانه‌ای است و بنابراین باید به‌عنوان نخستین گام مورد توجه قرار گیرد.[۱۶] تغییر سریع به سمت تولید انرژی‌های تجدیدپذیر و نوسازی مسکن با عایق‌های بهتر، از الزامات اصلی برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای است. اگر در بخش خصوصی قوانین رعایت نشود (به دلیل اینکه سرمایه‌داران ادعا می‌کنند که توان مالی آن را ندارند)، این امر منجر به اجتماعی‌سازی دارایی‌های آنان خواهد شد.

برابری قانونی فوری برای همه افراد در جامعه، فارغ از جنسیت، قومیت، گرایش جنسی و دیگر موارد، که تمامی جنبه‌های زندگی، از جمله دستمزد، فرصت‌های شغلی، پوشاک و مالکیت اموال شخصی راشامل میشود. برقرار خواهد شد. ظلم و بی‌عدالتی‌های تاریخی مرتکب شده علیه بومیان توسط استعمار، به طرق دموکراتیک اصلاح خواهد شد.

یک جامعه سوسیالیستی تلاش خواهد کرد تا دستمزد اجتماعی را به‌عنوان مقدمه و پیش درآمدی به سوی کالایی زدایی رادیکال تر در تمام فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی تحکیم کرده و گسترش دهد. دستمزد اجتماعی شامل آموزش، بهداشت، امکانات محلی (کتابخانه‌ها، پارک‌ها، جمع‌آوری زباله و غیره)، خدمات اجتماعی و موارد مشابه است. تمام ویژگی‌های اساسی یک جامعه توسعه‌یافته که از طریق مالیات عمومی تأمین می‌شود و بعنوان یک کالای عمومی محسوب می‌شود، گسترش یافته و به طور کامل تأمین مالی می‌شود

در کنار این، وظیفه اصلی، حذف سازوکارهای پشتیبان طبقه حاکم است؛ از میان برداشتن نیروی انتظامی، برکناری فرماندهان و مسدود کردن دارایی‌های ثروتمندان. اصل اساسی وقاعده کلی دیگر نباید بر پایه «حقوق» سرمایه‌داران برای مالکیت صنعت و حفظ منافع تجاری‌شان باشد، بلکه اولویت باید با جامعه‌ای متشکل از انجمن‌های آزاد و برابر از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان باشد. یک دولت سوسیالیستی همچنین باید اقلیتی که به دنبال نابودی انقلاب و بازگرداندن سرمایه‌داران به قدرت هستند را به‌طور فعال سرکوب کند.

قوانین اضطراری که به اجرا گذاشته می‌شود، مرتبط با شرایط بحرانی فوری است و بر اساس آن‌ها بنا نهاده خواهد شد. برای نمونه، افراد بی‌خانمان و بحران مسکن در اولویت قرار می‌گیرند. خانه‌های دوم (و سوم) ثروتمندان مصادره خواهند شد. خانه‌های خالی طبقه متوسط می‌تواند با قیمت مناسب فروخته شود یا به اجبار در اختیار مقامات محلی قرار گیرد.یکی از نخستین گام‌ها برای محافظت از هر جامعه پس از انقلاب، جلوگیری از سفته‌بازی ارزی و فروپاشی بازارهای مالی است که ممکن است بر کارگران تأثیر بگذارد. یک نمونه از این اقدامات می‌تواند انتقال منابع مالی صندوق بازنشستگی از وابستگی به بازار بورس به سمت یک نظام بازنشستگی ایمن‌تر باشد که با خروج یک صندوق با ریسک، دچار فروپاشی نشود.

قوانین اضطراری همچنین برای جلوگیری از خروج سرمایه یا تاراج دارایی‌های شرکت‌ها توسط بورژوازی در هنگام تلاش برای فرار از کشور ضروری است. در نهایت، ثروتمندان که به دنبال «انتقال پول‌هایشان به خارج» هستند، عملاً تأثیر چندانی ندارند؛ زیرا یک بانک دولتی می‌تواند پول بیشتری چاپ کند و دارایی‌های مهم مانند ساختمان‌ها، تجهیزات و ماشین‌آلات می‌تواند مصادره و اجتماعی شود.

یک انقلاب سوسیالیستی، ثروت اغنیا را مصادره کرده و نظام مالی را برای تأمین نیازهای ضروری بازسازی می‌کند. همچنین، یک نظام سوسیالیستی به سرعت مالیات‌های غیرمستقیم را که هزینه زندگی را بالا می برد، از بین می‌برد، در عوض، به مالیات بر درآمد تصاعدی در

کنار مالیات بر دارایی تکیه می‌کند. دلیل آن این است که بلافاصله پس از یک انقلاب سوسیالیستی، نابرابری ثروت و طبقه سرمایه‌دار همچنان وجود خواهند داشت. بنابراین، حذف گردش ثروت آن‌ها به‌طور خودکار با کنار گذاشتن آن‌ها از اهرم‌های قدرت اقتصادی و سیاسی حاصل می‌شود.

از بین بردن بیکاری، بخش حیاتی بازسازی سوسیالیستی اقتصاد است. زمانی، این اصل به‌عنوان یک رکن اساسی در حزب کارگر بریتانیا ثبت شده بود؛ دستیابی به اشتغال کامل، یعنی هرکسی که قادر به کار است، باید شغل مناسبی داشته باشد. اما این سیاست در دهه ۱۹۷۰ کنار گذاشته شد و به‌سرعت به فراموشی سپرده شد. در سال‌های اخیر، وجود بیکاری ساختاری به‌عنوان امری اجتناب‌ناپذیر پذیرفته شده است؛ یکی دیگر از پیروزی‌های ایدئولوژیک دوران ریگان و تاچر. این تصور که «کاری برای مردم وجود ندارد» مضحک است؛ چرا که در جامعه، کار فراوانی وجود دارد، سوسیالیست‌ها تنها آن کارها را به‌طور عادلانه‌تر در میان مردم توزیع خواهند کرد. تنها سرمایه‌داری است که می‌تواند توانایی‌های بالقوه یک انسان، با تمام خلاقیت‌ها، قدرت بدنی و استقامتش را نادیده بگیرد و او را مازاد/بیکار اعلام کند.

برای رسیدن به این هدف راه های متعددی وجود دارد، اما راهکار اصلی برای پایان دادن به بیکاری، از بین بردن رابطه سرمایه‌دار–کارگر در محیط کار است؛ کارگران باید به صاحبان اصلی کارخانه‌ها تبدیل شوند و مالکیت سرمایه‌داران به‌طور کامل حذف شود (در یک دوره گذار، ممکن است آن‌ها به مدیرانی که پاسخگو به کمیته‌های کارگری هستند تنزل پیدا کنند). این تغییر، کارگران را در موقعیت قدرت بیشتری قرار می‌دهد تا بتوانند ساعت‌های کاری را کاهش داده و بیکارها را جذب کنند. این می‌تواند همزمان با آغاز جامعه سوسیالیستی و در دست گرفتن کنترل واحدهای تولیدی توسط کارگران رخ دهد، زیرا دیگر سودآوری به شکل

سرمایه‌داری وجود ندارد و سرمایه‌داران، دارایی‌های/بیزنسهای خود را عملا به اقتصاد اجتماعی واگذار می‌کنند.

مبارزه برای کاهش ساعت کاری بسیار مهم است، زیرا کارگران باید زمان کافی برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌های جمعی در یک جامعه سوسیالیستی را داشته باشند. کارگران نیاز به زمان آزاد دارند تا بیاندیشند، بررسی کنند و بر اساس منافع خود عمل کنند، نه اینکه فقط بعد از یک روز کاری طولانی، خسته به خانه برگردند، شام بخورند و جلوی تلویزیون از فرط خستگی به خواب بروند.[۱۷]

بنیاد اقتصاد نوین(یک اندیشکده بریتانیایی است که عدالت اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی را ترویج میدهد). در سال ۲۰۱۰ پیشنهاد هفته کاری ۲۱ ساعته را مطرح کرد، زیرا این طرح می‌تواند طیف گسترده‌ای از مشکلات فوری و درهم‌تنیده را حل کند: اضافه‌کاری، مصرف بیش از حد، تولید بالای کربن، کاهش رفاه، نابرابری‌های ریشه‌دار و کمبود زمان برای زندگی پایدار، برای مراقبت از یکدیگر و به‌طور کلی لذت بردن از زندگی.[۱۸] شایان ذکر است که در حالی که "پل لافارگ" در دهه ۱۸۸۰ برای هفته کاری ۱۵ ساعته استدلال میکرد و "برگمان" نیز در سال ۲۰۱۸ خواهان طرح مشابهی بود، خواست برنی سندرز برای ۳۲ ساعت کار در هفته در سال ۲۰۲۳ هیچ ارزشی ندارد[۱۹]. کاهش ساعت کاری از دو طریق ممکن خواهد شد؛ حذف مشاغل بی‌فایده و انگلی و همچنین استفاده از فناوری‌های جدید در تولید و روش‌های کاری. استدلال "دیوید گربر" درباره «مشاغل پوچ» در اینجا مفید است: سرمایه‌داری در ایجاد کار معنادار ناکارآمد است و تنها در ایجاد کارهایی موفق است که ارزش مبادله‌ای تولید می‌کنند؛ کاری که اغلب به مشاغل خسته‌کننده، بی‌روح و تکراری منجر می‌شود.[۲۰]

نوع کاری که جامعه آینده بر آن تمرکز خواهد کرد، شامل نیازهای اساسی است: تأمین مسکن، غذا، پوشاک، کالاهای واسطه ای و نهایی مشترک، بهداشت، آب، برق، درمان، آموزش، مراقبت از کودکان و سالمندان، و همچنین ابزارهای ارتباطی و حمل‌ونقل. علاوه بر این، می‌توان به سرمایه‌گذاری در پژوهش و طراحی برای بهبود این خدمات نیز اشاره کرد.[۲۱] همچنین، بازتوزیع کارها بر اساس میزان سختی، ناخوشایندی، قدرت‌بخشی و یا تکراری بودن آن‌ها صورت خواهد گرفت.[۲۲]

برای از بین بردن قدرت تحمیلی بازارهای مالی بر زندگی مردم، بدهی‌های شخصی سنگین مانند وام مسکن یا کارت‌های اعتباری باید حذف شوند. کنترل قیمت‌ها نیز بر روی برخی اقلام اعمال خواهد شد تا آن‌ها را قابل‌دسترس‌تر و مقرون‌به‌صرفه‌تر سازد. این امر با لغو مالیات‌های غیرمستقیم و جایگزینی آن با مالیات بر درآمد تصاعدی در کنار مالیات بر دارایی، تسهیل خواهد شد. سپس با پیشرفت اجتماعی شدن/سوسیالیزه شدن اقتصاد، تغییرات رادیکال‌تر شروع به رخ دادن کرد، برای مثال، حمل و نقل عمومی رایگان می شود.

اینها وظایف اقتصادی اولیه پس از انقلاب هستند. اما در مورد مسئله پیچیده‌تر سوسیالیسم پیشرفته، جایی که مسئله لغو بازار و برنامه‌ریزی تولید و توزیع مطرح می‌شود، چه می‌توان گفت؟

دموکراسی در محیط کار

یک جامعه‌ی سوسیالیستی اشکال گوناگونی از کنترل دموکراتیک و تصمیم‌گیری خواهد داشت؛ بنابراین هنگامی که درباره‌ی مدیریت کارگری صحبت می‌کنیم، منظورمان محدود کردن تصمیم‌گیری سیاسی به کارگران در محل تولید یا محیط کار نیست. زمانی که اقتصاد را به شیوه‌ای دموکراتیک سازمان می‌دهیم، چگونگی سازماندهی کارگران و کار آن‌ها به مسئله‌ای مرکزی در جامعه‌ی نوین بدل می‌شود.

ایده‌ی کنترل کارگری ساده است: تصمیم‌گیری درباره‌ی هر بنگاه اقتصادی باید توسط کارگران همان بنگاه انجام شود، نه توسط مدیران یا هیئت‌مدیره‌ها. این اصل بر پایه‌ی این باور استوار است که صنعت برای اداره شدن نیازی به بورژوا ندارد، و کارگران بهترین افراد برای تصمیم‌گیری درباره‌ی کار خود هستند. این فرآیند آغاز فروپاشی تضاد ذاتی سرمایه‌داری است ــ یعنی همان جدایی تولیدکنندگان از ابزار تولید ــ و شروعی برای گشودن گره‌های بیگانگی نیروی کار است. [۲۳]

روشن است که این سبک کار که بر پایه‌ی کنترل کارگری بنا شده باشد، به‌طور طبیعی نیازمند یکپارچگی با نیازهای مصرف‌کنندگان خواهد بود، و متعادل ساختن تولید با نیازها و خواسته‌های آن‌ها، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، یکی از عناصر حیاتی سوسیالیسم است. همچنین، متعادل‌سازی ماهیت کنترل کارگری در محیط کار با تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک در سطوح جهانی، منطقه‌ای و محلی مستلزم آزمونهای خلاقانه تحت سوسیالیسم خواهد بود.

ایده‌ی کنترل اجتماعی دموکراتیک بر تولید و توزیع ـ که همگانی و عادلانه باشد ـ برای هر چشم‌انداز رهایی‌بخش و مثبت از سوسیالیسم ضروری است. در واقع، این همان تفاوت بنیادین این شکل از حکومت با دیگر انواع حکومت‌هاست؛ حکومت‌هایی که «به نام مردم» حکومت کرده‌اند اما همزمان آنان را سرکوب کرده‌اند، و با این حال خود را سوسیالیستی خوانده‌اند، تنها به این دلیل که صنعت را در (راستای منافع نخبگان حاکم ملی کرده‌اند).[۲۴] دموکراسی در محیط کار، به‌عنوان بخشی از یک دموکراسی مشارکتی گسترده‌تر، یک نیروی پویای فورانی در اقتصاد است. این تنها یک روش فنی تازه برای سازمان‌دهی تولید نیست، بلکه به تعبیر ویکتور والیس، آزادسازی انرژی خلاقانه‌ی انسانی در مقیاسی وسیع» نیز هست. از این رو، ذاتاً انقلابی است.[۲۵]

ارتباط میان کنترل کارگران بر محیط کار خود و جامعه‌ی وسیع‌تر چیست؟ به طور کلی، تصمیم‌هایی که گروهی از کارگران را در یک محیط کار خاص تحت تأثیر قرار می‌دهند، باید

دموکراتیک و توسط خود آنان گرفته شود. اما تصمیم‌هایی که گروه‌های وسیع‌تری از مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهند، باید در مجامع دموکراتیک نماینده محور اتخاذ شوند.

در یک محیط کار می‌تواند درباره‌ی مسائل زیر تصمیم‌گیری کرد: «رابطه‌ی کارگران با جمع کاری خود: استخدام و اخراج؛ انضباط؛ ارتقا، ارزیابی و آموزش؛ انتقال و مرخصی؛ اطلاعات داخلی و سامانه‌های ارتباطی؛ رویه‌ها و قوانین اداری؛ ساختار سازمانی؛ میزان و ماهیت نظارت.[۲۶] فراتر از محیط کار خود، گروه‌های کارگری این امکان را خواهند داشت که تصمیم‌های نسبتاً مستقلی در زمینه‌های زیر اتخاذ کنند:

رابطه‌ی کارگران با یکدیگر و با ویژگی‌های فیزیکی کار: کنترل کیفیت؛ شرایط کاری؛ روش‌های پرداخت دستمزد؛ نگهداری از ماشین‌آلات و تجهیزات؛ روش‌های کار، ترتیب وظایف، تقسیم کار، چرخش شغلی، تنوع وظایف و امثال آن؛ زمان‌بندی؛ نحوه‌ی توزیع وظایف؛ نوع و سطح تعاملات بین کارگران، به‌کارگیری فناوری (تأثیر جدی بر محیط زیست فیزیکی ندارد) ، مشوق‌های غیرپولی.[۲۷]

کنترل کارگری در نقطه‌ی تولید، عمدتاً بر تصمیم‌گیری خود کارگران درباره‌ی ساختارها، شیوه‌های کاری و عملیات روزانه‌شان متمرکز خواهد بود. به‌عنوان نمونه، تعهد به حمل‌ونقل سبز ممکن است در یک کارخانه‌ی دوچرخه‌سازی در حومه‌ی بیرمنگام به شکل دریافت سفارش دو هزار دوچرخه از کمیته‌ی حمل‌ونقل محلی جلوه کند. این کمیته نیز اطلاعاتی از ساکنان محلی دریافت کرده که نشان می‌دهد برای تردد، نیاز به دوچرخه‌های بیشتری دارند. اینکه ۶۰ کارگر کارخانه چگونه زمان خود را برای اجرای این سفارش تقسیم کنند، بر عهده‌ی خود آنان است. آنان همچنین می‌توانند اعلام کنند که در تکمیل سفارش با دشواری روبه‌رو هستند، و در این صورت، کارگران بیشتری می‌توانند به کار گمارده شوند. کمیته‌ی حمل‌ونقل، متشکل از نمایندگان منتخب محلی، همچنین می‌تواند شامل گروهی از کارگران باشد که در امور اداری، صدور دوچرخه، رانندگی اتوبوس و دیگر فعالیت‌ها مشارکت دارند. اگر در منطقه،

تولیدکنندگان دوچرخه یا خودرو وجود داشته باشند، احتمالاً نمایندگانی برای مشارکت در کمیته اعزام می‌کنند، چراکه این کمیته تصمیم می‌گیرد که محصولات تولیدشده چگونه و کجا مورد استفاده قرار گیرند.

یکی از جنبه‌های مهم مدیریت کارگری، ارتقای سطح سیاسی و آموزشی نیروی کار است، به‌گونه‌ای که پیوسته رشد یافته و تقویت شود. آموزش بزرگسالان در اصل باید در طول زندگی افراد رایگان و در دسترس باشد، اما آموزش کارگرانی که در صنایعی که در آنها تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک می‌گیرند، از اهمیتی ویژه برخوردار است. سواد اقتصادی برای تصمیم‌گیری دموکراتیک واقعی ضروری خواهد بود، چرا که از رهگذر تصمیم‌گیری جمعی، سوسیالیسم مرز میان ایده/نظریه و اجرا/عملکرد را از میان برمی‌دارد.[۲۸]

کنترل کارگری همچنین ارتباط نزدیکی با کنترل کیفیت محصولات و خدمات دارد. ما فقط کارگر نیستیم، بلکه مصرف‌کننده هم هستیم، بنابراین کمیته‌های محلی که به وب‌سایت‌هایی دسترسی دارند که مردم می‌توانند اقلام را در آنها بررسی کنند، امکان جمع‌آوری داده‌ها در مورد مسائل/موضوعات مربوط به کیفیت را فراهم می‌کنند. کنترل کارگری و مشارکت دموکراتیک همچنین فرصت‌های بیشتری برای شناسایی تغییرات مثبت در فرآیند کار، حذف ضایعات و تطبیق/سازگاری هدف برای گذار سبز ایجاد می‌کند.

اجتماعی سازی ابزارهای زندگی

همانگونه که سرمایه داران در شرایط اضطراری زمان جنگ به سوی نوعی برنامه‌ریزی (غیرمردم‌سالار) روی می‌آورند، سوسیالیست ها نیز بر این باورند که افزایش میزان برنامه‌ریزی و هماهنگی در اقتصاد، برای جنگ‌هایی که میخواهیم آغاز کنیم : جنگ با فقر، جنگ با محرومیت، جنگ با نابودی زیست‌بوم، ضروری است. انحصار ها از دید برخی در نظام سرمایه‌داری بد شمرده میشوند، زیرا توان رقابت واقعی در بازار را کاهش میدهند؛ اما در نظام سوسیالیستی، هنگامی که پای بازسازی ساختار اقتصادی برای پاسخگویی به نیازهای انسانی

به میان می‌آید ، همین انحصار ها میتوانند ابزارهای مفیدی برای ساماندهی و برنامه‌ریزی اقتصادی باشند:

بخشی از این مسئله پیشاپیش به‌دست سرمایه حل شده است، چرا که سرمایه به‌جای چندین صنعت کوچک و مستقل، سازماندهی تولید را در قالب یک صنعت بزرگ متمرکز کرده است، صنعتی که در آن هزاران کارگر به کار گرفته شده‌اند. بنیادهای انحصاری پیشاپیش سازماندهی شاخه‌های گوناگون صنعت را به انجام رسانده‌اند.۲۹

دولت کارگری باید در زمینه‌ی تخصیص منابع به سه حوزه‌ی اصلی فعالیت اقتصادی تصمیم گیری کند: تولید، مصرف، و تأمین اجتماعی. هدف این است که تخصیص منابع به درستی انجام گیرد و همزمان بررسی شود که کدام کالاها و خدمات میتوانند از حالت کالایی خارج شده و به‌گونه‌ای رایگان (یا تقریباً رایگان) در دسترس مردم قرار گیرند، (اساساً در نقطه مصرف رایگان ارائه می‌شود). برای دستیابی به این هدف، اهرم‌های اقتصادی قدرت در اقتصاد باید در دستان دولت کارگری متمرکز شوند.

این بدان معناست که یکی از وظایف اصلی در مرحله‌ی آغازین ساخت اقتصاد سوسیالیستی، اجتماعی سازی انحصارات طبیعی است. اجتماعی سازی به معنای هر چیزی که مالکیت خصوصی نباشد — میتواند کنترل ملی توسط دولت کارگری، کنترل شهری توسط شورای منطقه‌ای، یا تعاونیهای کارگری محلی باشد. با این حال، تفاوت مهم میان ملی‌سازی و اجتماعی سازی باید درک شود و به‌روشنی فهمیده شود. سوسیالیست ها فقط کارخانه‌ها و ساختارهای شرکتهای موجود را مصادره نمیکنند و سپس کارگران را به‌جای سرمایه داران در هیئت مدیره‌ها بنشانند. کل ساختار اقتصاد دگرگون و انقلابی می‌شود. شرکتهای قدیمی در خدمت انباشت سرمایه و رشد نامحدود بودند — چشم انداز/دیدی که دیگر در سوسیالیسم وجود نخواهند داشت.[30]

نکته کلیدی درباره‌ی اجتماعی سازی را میتوان اینگونه نیز فهمید: به‌عنوان گذار/انتقال از مالکیت دولتی به مالکیت اجتماعی، که به معنای «مالکیتی است که واقعاً توسط جامعه کنترل می‌شود، نه فقط توسط دولت به‌عنوان نهادی جدا از مردم، و نه حتی فقط توسط یک گروه خاص از کارگران».[31]

مبنای آن انتقال انحصارات طبیعی از جمله حمل‌ونقل، سوخت، انرژی و غیره به دست دولت کارگری، کنترل نیروهای پایه‌ای تولید در اقتصاد است. این موضوع همچنین مبنای هرگونه برنامه‌ریزی اقتصادی را شکل خواهد داد. همچنین در جلوگیری از خراب کاری عناصر طرفدار سرمایه‌داری مؤثر خواهد بود. پیشرفت کلیدی اجتماعی سازی ابزارهای تولید این است که قانون ارزش دیگر تعیین کننده سرمایه‌گذاری نخواهد بود. در واقع، بازار در خود سرمایه پایان می‌یابد (جز در حاشیه های اقتصاد) و بنابراین، قانون ارزش دیگر تنظیم‌کننده‌ی اصلی تصمیمات اقتصادی نخواهد بود.

از این نقطه به بعد، سرمایه‌گذاری‌ها به‌صورت دموکراتیک توسط انجمن‌های کارگر–مصرف‌کننده، بر اساس نیاز انسانی و نه سود تصمیم گیری میشوند.[32] این امر به جامعه اجازه میدهد تا تصمیمات عقلانی درباره نسبت میان میزان مصرف/نیاز فوری و سرمایه‌گذاری، میان ارزشهای مصرفی برای نسل حاضر و بهبود کیفیت زندگی برای آینده بگیرد.[33]

مواد خام، حمل‌ونقل و صنایع تولیدی، همگی برای ملی‌سازی مستعد هستند؛ امروزه همچنین می‌توان به آن‌ها لجستیک، فناوری ها و سوپرمارکت‌های بزرگ را افزود. بسیاری از ما شبکه‌های اجتماعی را به‌عنوان مالکیت اشتراکی تلقی میکنیم، با اینکه آنها ابزارهای عظیم گردآوری داده توسط شرکتهای خصوصی‌اند، اینها باید در مالکیت جامعه باشند. از پیش بر این باور بودیم که این شرکتها اساساً (به‌صورت عمودی) برنامه‌ریزی شده‌اند و در اختیار گرفتن زیرساخت‌های موجود آنها میتواند به زنجیره‌های تأمین کمک بسیاری کند. اما هدف صرفاً

تصرف شرکتهای موجود نیست؛ بلکه بیشتر نوعی ادغام افقی این نهادها زیر کنترل دموکراتیک، در قالب یک طرح اجتماعی گسترده‌تر است.

در کنار این، زمین نیز باید اجتماعی سازی شود. پایان دادن به مالکیت خصوصی بر بخش‌های وسیعی از کشور. این یعنی تصرف زمین‌هایی که در اختیار کشاورزی های بزرگ و زمین داران است. در بریتانیا، این همچنین به معنای تصرف اموال خانواده سلطنتی و اشراف مختلف است. این کار روابط مالکیت در میان کشاورزان سرمایه‌دار و همچنین دهقانان باقیمانده در کشورهای کمتر توسعه یافته را دگرگون میسازد، و شرایطی فراهم میآورد تا آنان بتوانند بر روی زمین کار کنند، اما مالکیت فردی بر آن نداشته باشند. مالکیت عمومی بر تمام زمین‌ها گامی ریشه‌ای و استراتژیک به‌سوی تغییری اساسی در روابط اقتصادی و اجتماعی است.[34] البته باید روشن کرد که این موضوع به معنای لغو فوری اجاره زمین نیست، بلکه منظور آن است که اجاره زمین به اقتصاد سوسیالیستی منتقل شده و بخشی از مازاد اجتماعی گردد.

نکته کلیدی آن است که اجتماعی سازی یا ملی‌سازی به‌خودی‌خود هدف نهایی نیست. ما در حال انتقال مالکیت به مردم هستیم تا اطمینان حاصل کنیم که وسایل امرار معاش به صورت دموکراتیک کنترل و توزیع میشوند. این در مورد فراهم کردن یک جامعه پایدار برای همه و آغاز فرآیند غلبه بر کمبود و تقویت مجدد یک رابطه پایدار با محیط زیستمان است.

برای رخ دادن این تغییر ریشه‌ای، یک جامعهٔ سوسیالیستی باید اصل مقدس مالکیت خصوصی را نقض کند. آزادیخواهان راست‌گرا و محافظه کاران با قاطعیت بر این باورند که مالکیت خصوصی بخشی اساسی از حقوق بنیادین ماست، اما در واقع این مسئله نهایتا یک بحث سیاسی برای دفاع از ثروت و امتیاز طبقاتی است؛ چرا که مردم فقیر معمولاً هیچ دارایی‌ای ندارند، فقط اموال شخصی دارند. سوسیالیست ها میان «اموال شخصی» و «مالکیت خصوصی» تمایز قائل میشوند — اموال شخصی شامل کالاهایی است که در زندگی روزمره

از آنها استفاده میکنیم، و مالکیت خصوصی به ابزارهای اقتصادی تولید و توزیع گفته می‌شود. در نظام سوسیالیستی، مالکیت، اجتماعی می‌شود اما اموال شخصی در اختیار فرد باقی میماند (مثلاً قرار نیست مسواک تان را با دیگران شریک شوید). با این حال، حرکت به سوی اشتراک گذاری بیشتر برخی اقلام شخصی نیز به‌طور حتم رخ خواهد داد؛ ماشین چمن زنی نمونه‌ای از این موارد است. برای نه‌دهم جمعیت جهان که پیشاپیش به سرمایه یا مالکیت دسترسی ندارند، هرگونه ادعایی برای دفاع از حق مالکیت، در اصل دفاعی نخبه گرایانه از سرمایه‌داری است.

تفاوت کلیدی میان برنامه‌ریزی سوسیالیستی و برنامه‌ریزی در نظام سرمایه‌داری در این است که در سرمایه‌داری، سرمایه داران و دولت آنها برنامه‌ریزی را به‌صورت عمودی انجام میدهند، در حالی که برنامه‌ریزی سوسیالیستی باید شامل برنامه‌ریزی افقی نیز باشد. این تفاوت میان یک دولت صرفاً تکنوکراتیک است — جایی که تصمیم‌ها توسط برنامه‌ریزان و مهندسان گرفته می‌شود — و برنامه‌ریزی دموکراتیک در یک جامعهٔ انقلابی سوسیالیستی. بسیاری از شکلهای قدیمی «برنامه‌ریزی متمرکز» در اتحاد جماهیر شوروی را مورد انتقاد قرار داده‌اند، اما/ هرچند در اقتصادهای اکوسوسیالیستی، مفهوم مرکزیت بسیار گسترده‌تر می‌شود: در اینجا مسئله تنها چند بوروکرات نیستند که در پایتخت به‌طور دلبخواهی اهداف تولید را صادر میکنند، بلکه جامعه‌ای که دغدغه‌ها و منافع مشترکی دارد و از طریق دموکراسی مشارکتی باهم تداخل دارد درگیر تصمیم گیری است.

اغلب، هنگامی که سوسیالیست ها خواستار ملی سازی کسب‌وکارهای خصوصی میشوند، منتقدان به این نکته اشاره میکنند که این شرکتها کاملاً با سرمایهٔ مالی در هم تنیده‌اند؛ پس چطور میخواهید آنها را بدون پرداخت مبالغ هنگفت به سهامداران و بانکها به مالکیت عمومی درآوردید؟ واقعیت این است که در اغلب موارد، هیچگونه غرامتی پرداخت نخواهد شد. در نهایت صحبت لز یک انقلاب است ؛ نه در حال خریدن طبقه سرمایه‌دار هستیم و

نه در حال تجدیدنظر در قرارداد ها، اقتصاد سرمایه‌داری را تصرف میکنیم و آن را اجتماعی میسازیم.

البته، بی‌شک این فرایند باید به تدریج صورت گیرد. سوسیالیسم به احتمال زیاد یک اقدام ناگهانی نخواهد بود که در یک شب مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را از میان بردارد. بهتر است آن را همچون نیرویی پیوسته و خستگی ناپذیر تصور کنیم که میکوشد اقتصاد را بر پایه عدالت اجتماعی و کنترل جمعی باز آرایی/بازسازی کند؛ «از طریق اقداماتی که در ابتدا از نظر اقتصادی ناکافی یا غیرقابل دوام به نظر میرسند، اما در مسیر حرکت، فراتر از خود میروند و نیاز به گامهای بیشتر برای نفوذ در نظم اجتماعی کهنه را به وجود میآورند، و به عنوان وسیله‌ای برای دگرگونی کامل شیوه تولید، اجتناب‌ناپذیر میشوند.۳۵ کارل کائوتسکی در توصیف خود، راهی نسبتاً میانه‌رو برای رسیدن به همین هدف پیشنهاد میکند::

اجتماعی سازی صنعت سرمایه‌داری، با خود اجتماعی سازی بخش اعظم سرمایهٔ پولی را نیز به همراه خواهد داشت. هنگامی که کارخانه‌ای یا قطعه‌ای زمین ملی می‌شود، بدهی های آن نیز ملی خواهد شد و بدهی های خصوصی به بدهی های عمومی تبدیل خواهند شد. در مورد یک شرکت سهامی، سهام‌داران آن به دارندگان اوراق قرضه دولتی بدل خواهند شد.

برخی معتقدند که چنین اقدامی به دلیل جهانی شدن و عصر شرکتهای چند ملیتی غیرممکن است. اگر انقلاب سوسیالیستی ابتدا در یک کشور آغاز شود، دولت کارگری میتواند دارایی های هر شرکتی را که در محدوده مرزهای ملی آن فعالیت میکند ـ از جمله دفاتر، فروشگاهها، تجهیزات، کارخانه‌ها یا تأسیساتی که دارد ــ مصادره کند. اگر آن شرکت پیش‌تر ارزشی اجتماعی و مفید ایجاد کرده باشد، این ارزش ادامه خواهد یافت؛ و اگر نه، آن دارایی اجتماعی شده میتواند به کاری مفیدتر تبدیل شود.

هنگامی که سوسیالیست ها خواستار تصاحب بانک ها میشوند و پاسخ می‌شنوند که این کار میلیاردها پوند هزینه برای تسویه حساب/پرداخت به سهام‌داران و دیگران را لازم دارد، آنها هنوز در چهارچوب سرمایه‌داری می‌اندیشند؛ که در آن مالکیت خصوصی مقدس شمرده می‌شود. سوسیالیسم، مالکیت خصوصی بر صنعت از جمله بانک ها را از میان برمیدارد. نقش یک بانک تحت مالکیت و کنترل اجتماعی، فراهم کردن سرمایه‌گذاری برای توسعه اقتصادی آینده خواهد بود. ماهیت سیاسی بانک به‌عنوان ابزار/بنگاه طبقه سرمایه‌دار از میان برداشته می‌شود، اما نقش بنیادین آن به‌عنوان یک نهاد مالی برای اقتصاد سوسیالیستی همچنان مفید خواهد بود: «چیزی نخواهد بود جز هیئتی که حساب‌وکتاب‌های جامعه‌ای که به‌صورت جمعی تولید میکند را ثبت و نگهداری میکند.[۳۷]

لغو پول به‌عنوان معادل کالای جهانی در نظام سوسیالیستی، نقش سرمایه داران رانت خوار مالی را به وضوح نمایان میسازد. بدون مبادله پول، دیگر بهره‌ای در کار نخواهد بود ــ این تغییری اساسی است که سرمایهٔ مالی را از جایگاه نیروی مسلط در اقتصاد کنار میزند. بی‌تردید چنین تغییری موجب بروز نبردهای طبقاتی باقی‌مانده خواهد شد؛ اما این بخشی از روند پایان دادن به سلطه پول به‌عنوان چیزی بر فراز زندگی ماست. [۳۸]

برخی در مورد مسئله مصادره سرمایه‌داری در برابر پرداخت غرامت محتاط هستند، بویژه به دلیل آنکه سرمایه‌داری مالی بسیاری از صاحبان کسب‌وکارهای کوچک و کارگران را در خود بلعیده است. امروزه وضعیت به گونه‌ای است که حقوق بازنشستگی، پس‌انداز و غیره میلیونها نفر به سرمایه‌گذاری یا نوعی انباشت سرمایه مالی گره خورده است.

این کار باعث تقویت موضع ضدانقلاب می‌شود، اگر تمام پول آنها به سادگی مصادره شود. به همین دلیل تبدیل تمام این سهام ها به اوراق قرضه دولتی و گرفتن مالیات از ثروت حاصل از آنها ممکن است به عنوان رویکردی انتقالی ضروری تلقی شود. اگر چنین باشد، در صورت مصادره یک شرکت خصوصی، احتمالاً فقط سرمایه گذاران خرد و صندوقهای بازنشستگی

غرامت دریافت می‌کنند، نه صندوق‌های ریسکی (هج فاند)،یا صندوقهای سرمایه‌گذاری، یا سهامداران منفرد و مانند آنها. یکی از راههای اجتماعی سازی شرکتها برای یک دولت سوسیالیستی، تصویب قانونی است که بر اساس آن، اکثریت قاطع هیئت‌مدیره‌ی هر شرکت باید از کارگران و نمایندگان نهادهای عمومی تشکیل شود. این کار، حقوق سهام‌داران برای انتخاب سرمایه داران طرفدار کسب‌وکار/بیزنس برای اداره‌ی شرکت را محدود میکند؛ امری که آشکارا بر قیمت سهام تأثیر منفی میگذارد (قیمت کاهش می‌یابد). سهام‌دارانی که میخواهند باقی‌مانده‌ی سرمایه گذاری خود را بفروشند، می‌توانند آن را در ازای اوراق قرضه‌ی دولتی بفروش برسانند.

در رابطه با مساله کنترل ملی، منطقه‌ای یا محلی ، پاسخ بستگی به ملاحظات عمل گرایانه دارد، درست همانگونه که در سرمایه‌داری نیز چنین است. نوع سرمایه‌گذاری و کاری که برای ساخت مزارع عظیم خورشیدی و بادی لازم است، مستلزم ملی سازی است، اما توزیع برق به صورت محلی ممکن است از طریق شهرداری انجام شود. اصل کلیدی این است که تصمیم گیری در سطحی مناسب برای افراد مربوطه انجام گیرد، یعنی اصل «تفویض اختیار». این روند به ناچار به ترکیبی از دموکراسی مشارکتی و نمایندگی منجر خواهد شد.

مساله کنترل ملی، منطقه‌ای یا محلی همچنین اشاره به نیاز دائمی برای غلبه بر مرزهای مصنوعی ملی دارد که توسط سرمایه‌داری تحمیل شده است. «روتگر برگمن» استدلالی قوی برای مرزهای باز حتی در سرمایه‌داری ارائه میدهد و نشان میدهد که اگر سرمایه‌گذاری اقتصادی بتواند از مرزها عبور کند، مردم نیز میتوانند؛ و این کار به توسعه‌ی جهانی نیز کمک میکند. [۳۹] منطق‌های اقتصادی جدید به تدریج خود را تحمیل خواهند کرد، همانطور که اقتصاددان سوسیالیست، «اتو نویرات»، در دهه‌ی ۱۹۲۰ پیش بینی کرده بود:

ممکن است به مرحله ای برسیم که... مناطقی در امتداد رودخانه های بزرگ قابل کشتی رانی، یک واحد اداری برای ساخت‌وساز، حمل‌ونقل و تولید تشکیل دهند، در حالی که واحدهای

آموزشی ممکن است بر اساس زبان سازماندهی شوند... مناطق ملی ممکن است دارای مرزهای متفاوت از مناطق بهداشتی باشند. تا آنجایی که مرزهای جغرافیایی از نظر آداب، رسوم، نگرش، نظامهای حقوقی و غیره تیز تر/آشکار تر خود را نشان میدهند، لازم نیست که لزوماً مرزهای حاکمیتی تحت حمایت نظامی باشند. تنها در این صورت است که طبیعت گرگ صفت دولتها ریشه کن خواهد شد.[40]

سوسیالیسم در مواجهه با فروپاشی اقلیمی

فروپاشی اقلیمی در بستر سرمایه‌داری، ناامنی و ترس عظیمی ایجاد خواهد کرد، چرا که سرمایه‌داری به عنوان نظامی مبتنی بر کمبود، در بحرانهای عمیق‌تر دچار فروپاشی می‌شود، و معدود کسانی که خود را دارای امتیاز میدانند، برای حفظ آنچه دارند به ناسیونالیسم خشونت آمیز و واپس‌گرا پناه میبرند. بازار نمیتواند در بحران، نیازهای مردم را برآورده سازد، به همین دلیل است که سازمان ملل باید اردوگاههای بزرگ پناهندگان برای کسانی که از جنگ فرار میکنند ایجاد کند. میدانیم که پناهندگان اقلیمی یکی از بزرگترین موجهای مهاجرت انسانی از زمان جنگ جهانی دوم را تشکیل خواهند داد، بنابراین ضروری است که جامعه‌ی سوسیالیستی زیرساخت ها و امکانات لازم برای آنها، از جمله مدارس و مراقبت‌های درمانی را فراهم کند.

بخش زیادی از مازاد جامعه ممکن است صرف حمایت از مردم در وضعیتهای وخیم شود، اما جامعه‌ی سوسیالیستی داوطلبانه هرگونه مسئولیتی را برای کمک به مردم از روی همبستگی فعال، و نه صدقه، خواهد پذیرفت. در نظام سوسیالیستی، بهترین شانس را برای توزیع درست منابع، از جمله فضای زندگی، به شکلی عادلانه داریم. دیگر خبری از صداهای ناسیونالیستی و نژادپرستانه همیشگی که خواستار بستن مرزها به روی نیازمندان هستند، نخواهد بود.

سوسیالیسم ناگزیر باید ترکیبی از مقابله با بحران و برنامه‌ریزی برای آینده باشد، با بهره‌گیری از منابعی که در اختیار داریم باید جامعه‌ای برای آینده بسازیم؛ برای نسلی که هنوز نیامده‌اند، جامعه‌ای که دیگر دچار ناهماهنگی سوخت‌وسازی/متابولیکی یا فروپاشی نباشد. سرمایه‌داری فاقد نگاه آینده نگر است؛ آینده همواره قربانی سودهای امروز می‌شود. این تفکر مرگبار و بیمارگونه بالاخره پایان خواهد یافت.

برنامه‌ریزی سوسیالیستی در عصر کنونی ـ که در آن سرمایه‌داری شروع به تخریب زیست کره کرده است ـ یک هدف بنیادین دارد: تخصیص /تعیین منابع باقی‌مانده‌ای که همچنان میتوان با ایمنی از آنها برای فعالیت اقتصادی استفاده کرد.[۴۱] این منابع باقیمانده باید تا جای ممکن در سطح جهانی شناسایی شوند و سپس تصمیمی آگاهانه درباره استراتژیهای سرمایه‌گذاری در مناطق مختلف اتخاذ گردد.[۴۲] برنامه‌ریزی اجتماعی آگاهانه به ما اجازه میدهد تولید را به سوی کاهش کربن در اقتصاد هدایت کنیم، کارخانه‌ها را از تولید خودروهای شاسی‌بلند/ورزشی به تولید پنل‌های خورشیدی تبدیل کنیم و اذهان را از نوآوری برای سود به سمت نوآوری برای نیازهای اجتماعی و زیست محیطی سوق دهیم.۴۳

یکی از پیشرفتهای کلیدی در اقتصاد سوسیالیستی، حذف مفهوم «هزینه‌های بیرونی/جانبی» است؛ بدین معنا که هزینه واقعی همه تولیدات، خدمات و ساخت‌وسازها (تا آنجا که بتوان اندازه‌گیری کرد) محاسبه و در قیمتها منظور می‌شود. برای مثال، اگر استخراج ماده‌ای ضروری، باعث آلودگی در منطقه‌ای شود، این آلودگی به عنوان بخشی ضروری از فرآیند تولید در نظر گرفته و در محاسبات وارد می‌شود. به همین ترتیب، اگر ساختمانی تخریب و بنای جدیدی ساخته شود، هزینه‌ی کربنی آن فرآیند اندازه‌گیری و ثبت می‌شود. این هزینه‌ها یا آثار بیرونی/جانبی را میتوان یا از طریق مالیات پیگووی (تا زمانیکه که هنوز شرکتهای خصوصی وجود داشته باشند) [۴۴] یا با مکانیسمی برای کاهش آسیب زیست محیطی مدیریت کرد.

اقتصادی که برای تصمیم گیری سرمایه‌گذاری بر سودآوری تکیه نداشته باشد، میتواند سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در فناوریهای سبز جدید انجام دهد؛ مانند هیدروژن سبز، زمین گرمایی مقیاس پذیریا جذب کربن (و احتمالاً شکافت هسته‌ای).[۴۵] در حال حاضر حتی عایق بندی خانه‌ها در مقیاس وسیع یا تولید انبوه پنل‌های خورشیدی بدون یارانه های عظیم دولتی فراتر از توان سرمایه‌داری است. سوسیالیسم این تحولات فناوری پایدار را باز تنظیم خواهد کرد. دیگر نه سرمایه در برابر آنها ایستادگی خواهد کرد و نه به‌دلیل «گرانی زیاد» کنار گذاشته میشوند، بلکه این فناوری ها به اولویت قطعی برای اقتصادی پایدار بدل خواهند شد.[۴۶] اکنون فناوری‌های تازه‌ای پدید آمده‌اند، مانند سامانه‌های جذب مستقیم هوا، که دی اکسیدکربن موجود در هوا را به سنگهای تبدیل میکنند که یا ذخیره میشوند یا برایشان استفاده های جایگزین می‌یابند. در نظام سرمایه‌داری این فناوری ها بسیار پرهزینه و غیر سود آورند؛ اما در نظام سوسیالیستی، این فناوری ها در اولویت خواهند بود تا دی‌اکسیدکربن را از جو بیرون بکشند.

در این شرایط میتوان بر پرورش جایگزین‌هایی برای گوشت گاو تمرکز کرد، بدون آنکه شرکتهای بزرگ خوراک و صنایع کشاورزی–صنعتی مانعی ایجاد کنند. زمینهای مورد نیاز برای گاو و خوراک گاو، ۶۰ درصد از زمینهای کشاورزی جهان را دربر می‌گیرد، برای تولید ناکارآمد ترین نوع گوشت. گذار مدیریت شده از تولید گوشت گاو به سوی خوراک‌های خوشمزه و سرشار از پروتئین، میتواند زمینی به وسعت ۲۸ میلیون کیلومتر مربع را؛ برابر با مجموعه مساحت ایالات متحده، کانادا و چین را آزاد کند.[۴۷]

پرسش بنیادینی که در پیش روی انسان است، مسئله انرژی است. اقتصاد و جامعه کنونی ما تحت سلطه سرمایه‌داری سوخت فسیلی است. سیاست انرژی سوسیالیستی بر پایه تأمین کیفیت زندگی مطلوب برای همگان، در چارچوب محدودیتهای پایدار زیست محیطی خواهد بود. میانگین های مصرف انرژی در شهرها و روستاها، و برای مصرف فردی، به ما کمک

میکند تا سطح مصرفی را که از راهی دموکراتیک پذیرفته شده، تعیین کنیم؛ سطحی که تقاضا و عرضه را تنظیم کند. این امر به ما هدف گیری برای کاهش تولید انرژی از سوخت های فسیلی و گسترش منابع نوپدید پایدار، و نیز برای کاهش مصرف انرژی در کارهای بیهوده یا هدر رفته را میدهد. در اقتصاد سوسیالیستی، بازخورد پیوسته مردم در برنامه‌ریزی اجتماعی تولید، باعث می‌شود که «تولید انعطاف پذیر» یا «تولید به‌موقع» به تجربه‌ای مثبت برای کارگران تبدیل شود، نه تجربه‌ای پر تنش و بی‌ثبات. برای این گذار، به بهره‌گیری از پنل‌های خورشیدی (فتوولتائیک)، باد و انرژی زمین گرمایی برای تأمین نیازهای انرژی، همچنین سدها و سامانه‌های ذخیره سازی آبی پمپ شده نیاز خواهد بود. یک نهاد ملی آب و هوا، با یک ساختار متمرکز در حوزه انرژی که شبکه و مزارع انرژی تجدید پذیر را اداره کند، میتواند ظرفیت اضافی ایجاد کند (ظرفیتی که حتی در روزهای بارانی و بی باد نیز کافی باشد)، به‌جای آنکه تنها به باتری های لیتیومی وابسته باشیم.۴۸

یکی از تغییرات بنیادینی که باید رخ دهد، فاصله گرفتن استفاده از نفت برای حمل‌ونقل است. تبدیل همه خودروها به برقی نیز پایدار نخواهد بود. هر چیزی هزینه‌ای دارد، و استخراج حجم بزرگی از لیتیوم میتواند برای برخی زیست‌بوم‌ها بسیار زیانبار باشد. افزون بر آن، لیتیوم منبعی محدود است. گسترش عظیم ترابری/حمل و نقل عمومی، سنگ بنای سامانه‌ای پایدارتر در زمینه حمل‌ونقل خواهد بود که نیازمند بازسازی شهرهای بزرگی است که بر پایهٔ خودرو طراحی شده‌اند. همچنین نیازمند افزایش چشمگیر شبکه‌های راه‌آهن برای جابه‌جایی بار و مسافر خواهد بود، که برنامه‌ریزی در مقیاس قاره‌ای و میان‌قاره‌ای را، همراه با افزایش نیروگاه ها برای تأمین انرژی ایجاب میکند.[۴۹]

علاوه بر این، بازسازی گسترده و بهینه سازی عایق کاری و نصب سامانه‌های گرمایشی در خانه‌های مردم، که در برخی کشورها بخشی از آن آغاز شده، لازم خواهد بود؛ با این حال، در سرمایه‌داری، هزینه این اقدامات برای دولتها معمولاً «غیرقابل‌تحمل» توصیف می‌شود.

در نظام تولید سوسیالیستی، به کوتاه شدن عمدی عمر کالاها یا عرضه انواع کالاهای مصرفی جدید صرفاً برای سودآوری (همچون عرضه سالانه نمونه‌های تازه تلفنهای همراه) نیز پایان داده می‌شود. بنیان اندیشه تولید، اصل «سیگر» خواهد بود: «اگر چیزی را نمیتوان کاهش داد، باز استفاده کرد، تعمیر کرد، نوسازی کرد، بازسازی کرد، باز فروخت، بازیافت یا کمپوست کرد، پس باید محدود، باز طراحی یا از چرخه تولید حذف کرد. ۵۰ همچنین، بهره‌برداری جمعی از ابزارها و کالاهای سودمند، بسیار فراگیر تر خواهد شد. مالکیت اشتراکی چیزهایی مانند ابزارها به وضعی عادی بدل می‌شود. چرا باید هر خانه‌ای ماشین چمن زنی جداگانه داشته باشد؟ چنین وسایلی میتوانند به اشتراک گذاشته شده و در صورت خرابی به سادگی تعمیر شوند؛ مردم هر آنچه را که در حال حاضر استفاده میکنند، به عنوان اشیاء اجتماعی، به عنوان محصولاتی که توسط همه و برای همه ساخته شده‌اند، می‌بینند.[۵۱]

...مردم همچنان مالک برخی دارایی های شخصی خود خواهند بود که برایشان مهم یا عزیز است (مانند وسایل بهداشتی، کتابهای محبوب و مانند آن) ، اما روحیهٔ همیاری و به اشتراک گذاری با همسایگان بسیار پیشرفته تر خواهد شد. این وضعیت حتی گاهی در سرمایه‌داری «خودخواه فردگرایانه» نیز دیده می‌شود؛ دوستان کالاهای مصرفی شان را مبادله میکنند یا پاسوورد نتفلیکس را با هم به اشتراک میگذارند (چیزی که شرکتها چندان نمی‌پسندند). ما طرفدار تغییر از مالکیت به سمت استفاده/کاربری هستیم.۵۲

برای حل بحران اقلیمی، نیازمند نوآوری‌های جدی خواهیم بود. ما به گونه‌ای نوآوری سریع و پیشرفت را در جریان تولید واکسن در بیماری جهانی در سال ۲۰۲۰ بطور گذرا مشاهده کردیم. دانشمندان فعال در حوزه های دولتی و تجاری، گزارشهای با دسترسی آزاد منتشر کردند و داده‌ها را به شیوه‌هایی به اشتراک گذاشتند که تولید واکسن را بسیار سریع‌تر از روش‌های معمول ممکن ساخت؛ روشهایی که معمولاً در پرده‌ای از رازداری بازار و انحصار

مالکیت فکری محصور است. پول اس. آدلر پیشنهاد میکند که: « برای طراحی و برنامه ریزی به گذار سبز، نه یک، بلکه چندین برنامه به بزرگی پروژه منهتن نیاز خواهد بود. [۵۳]

بیزنسهای کوچک و سوسیالیسم

یک جامعه سوسیالیستی، در آغاز، صنایع کلیدی و ابزارهای حمل‌ونقل و توزیع را ، همچون گامی به‌سوی فرا روی از سرمایه‌داری، اجتماعی/همگانی خواهد کرد. این بدان معناست که همچنان بخش بزرگی از اقتصاد در دستهای خصوصی باقی خواهد ماند. این، تناقض نیست – هر گاه ساختار نوین اقتصادی–اجتماعی‌ای شکل گیرد، برای سالیان پیش رو به ناچار با بخشهایی از نظم پیشین همزیستی خواهد داشت ؛ چنانکه نمادهایی از فئودالیسم نیز برای سالها در کنار سرمایه‌داری وجود داشتند. تفاوت اصلی آنجاست که قوانین کهنهٔ اقتصادی دیگر نیروی غالب سیاسی نیستند. برخی از عناصر سرمایه‌داری هنوز وجود خواهند داشت، اما سرمایه‌داری به پایان خود خواهد رسید.

تحت منطق سرمایه، ایده‌ی «خودساخته بودن» و «رئیس خود بودن» برای بسیاری بسیار جذاب است. افراد تمام سرمایه خود را صرف راه‌اندازی کسب‌وکار/بیزنس میکنند، هرچند بیشتر آنها طی چند سال شکست میخورند. این امر نشان دهنده افقهای محدودی است که درون سرمایه‌داری داریم؛ شما اساساً می‌خواهید نیروی کار خود را ارزشگذاری کرده و بهره برداری کنید و شاید با استخدام چند کارگر، به یک خرده‌بورژوا تبدیل شوید تا از آنها نیز بهره کشی کنید. در سرمایه‌داری، این کار نوعی آزادی به نظر میرسد، یعنی آزادی از خواسته‌های سرکوب گرانه رئیس یا مدیر. اما در سوسیالیسم، چنین انتخابی مضحک به نظر میرسد: چرا باید خود را از آرمانها و نیروی کار جمعی دیگران جدا کنید؟

کسب‌وکارهای کوچک، که به عنوان بنگاه‌های کوچک و متوسط شناخته میشوند، در ابتدا همچنان وجود خواهند و احتمالاً در مالکیت خصوصی باقی خواهند ماند. کارگران این بخشها،

حتی در چارچوب حکومتی کارگری، ممکن است هنوز آگاهی لازم برای کنترل محل کار خود را نداشته باشند. پیشه‌وران (مانند لوله‌کش‌ها، برق کارها و غیره) ممکن است همچنان بخواهند به شکل خوداشتغالی فعالیت کنند، هرچند احتمالاً باید با سازمان گسترده تری از نیروی کار مستقیم شهرداری نیز رقابت کنند.

این بنگاه ها در برنامه‌ریزی اقتصادی از طریق ایجاد توازن بین نیازهای آنها و مشارکت شان در بخش‌های اجتماعی شده اقتصاد، گنجانده می‌شوند. مثلاً یک مغازه ماهی و سیب زمینی سرخ کرده (فیش اند چیپس) ممکن است مستقیماً تحت نظر یک نهاد برنامه‌ریزی مرکزی نباشد، اما باید ماهی و سیب‌زمینی‌اش را از تولیدکنندگانی بخرد که طبق برنامه تولیدی فعالیت می‌کنند. این بخش‌های اقتصاد همچنین مشمول مالیات از سوی دولت کارگری خواهند بود تا هزینه دستمزد اجتماعی، سرمایه‌گذاری و موارد مشابه را تأمین کنند. با این حال، در عوض، از خطر ورشکستگی و نابودی مالی محافظت می‌شوند و همچنین کنترل قیمت برای هر کالای مصرفی فروخته شده را تضمین میکند.

مسئله‌ای که باید حل شود، نحوه ادغام بنگاه‌های مختلف در یک برنامه‌ریزی جامع است. در هر منطقه محلی، نمایندگانی از محل‌های مختلف کار، همراه با مصرف‌کنندگان گرد هم می‌آیند تا درباره منابع مورد نیاز برای تولید محلی تصمیم گیری کنند. کسب‌وکارها (بیزنسهای) کوچک ممکن است برای مدتی بخش‌های ضروری زنجیره تأمین در واحدهای تولیدی بزرگتر اقتصادی باشند. انتشار چنین برنامه‌ای به باقیمانده مالکان خصوصی این امکان را میدهد که بدانند چگونه می‌توانند در کسب‌وکار خود سرمایه‌گذاری کرده و فعالیت خود را مطابق آن تطبیق دهند، طنز اینجاست که صاحبان کسب‌وکارهای کوچک یاد گرفته‌اند که از سوسیالیسم بترسند، اما سوسیالیسم نظام بهتری برای از میان بردن عدم قطعیت های بازار و تهدید شکست کسب‌وکار و فقر مطلق است

به عنوان یک قاعده کلی، هر کسب و کار کوچکی که به طور قابل توجهی رشد کند، در نهایت توسط نیروی کار خود به صورت اشتراکی اداره شده و در یک واحد اقتصادی بزرگتر به همراه شرکتهای مشابه ادغام می‌شود، زیرا این امر به سادگی کارآمدتر است.[۵۴] از آنجاییکه افراد در سرمایه‌داری متوجه می‌شوند که در هزاران کسب‌وکار خرد و خوداشتغالی، کارایی چندانی وجود ندارد — بی‌تردید، واحدهای تولیدی اجتماعی شده ترجیح میدهند مستقیماً با سازمانهای بزرگتری در زمینه توزیع یا فروش کار کنند (اگر محصولات خاصی هنوز از حالت کالایی خارج نشده باشند). ترتیبات/تنضیمات جمعی دموکراتیک، مانند تعاونی ها، اتحادیه‌های مصرف‌کنندگان، شهرداری ها یا صنایع اجتماعی‌شده، جایگزین دلالان و واسطه های انگلی می‌شوند.

انترناسیونالیسم

برنامه اقتصادی واقعی سوسیالیستی محدود به قلمرو ملی نیست. اگرچه بسیاری از مطالبات ممکن است در سطح ملی آغاز شوند (برای مثال، اجتماعی سازی صنایع)، اما باید با واقعیت اقتصاد جهانی مواجه شویم. اقداماتی به بزرگی تصاحب بخش مالی، نیازمند اقدامی فراملی و جنبشی سیاسی برای تحقق آن است. در جایی میتوانید آجر و ملات و ماشین آلات را در مکانی خاص مصادره کنید، اما بسیاری از شرکتها و نهادها در سطح بین المللی فعالیت می‌کنند، بنابراین، باید به‌عنوان بخشی اساسی از راهبرد استراتژی سوسیالیستی در نظر گرفته شود. دوران جهانی‌سازی و نئولیبرالیسم، نوعی بین‌الملل‌گرایی نوین، جسورانه تر و ریشه‌ای‌تر را تحمیل میکند که حتی از گذشته نیز ضروری تر است.[۵۵]

وجود یک جامعه‌ی سوسیالیستی در جایی از جهان که واقعاً با مبارزات مردم در هر کشوری همبستگی داشته باشد، میتواند به منزله چراغ امیدی عظیم تلقی شود. انترناسیونالیسم شعار اصلی سوسیالیسم است، زیرا ساختار سنتی تشکیل سرمایه ـ یعنی دولت ملت ـ را در هم می‌شکند. گسترش جامعه‌ای سوسیالیستی در نقاط مختلف جهان، به دگرگونی عمیقی در

روابط میان ملتها منجر خواهد شد. با گسترش پویایی‌های انباشت سوسیالیستی و برنامه‌ریزی دموکراتیک و گسترش منابع، تفاوتها بین مناطقی که قبلاً کشورهایی مستقل بودند، به تدریج از بین میرود. دیگر دینامیک قدرت میان کشورهای امپریالیست ثروتمند و مستعمره های نیمه فقیر وجود نخواهد داشت؛ بلکه در عوض، باز تعریفی از مازاد تولید مشترک مان به‌عنوان نتیجه کار جمعی همه مردم شکل میگیرد. این فرایند به برابرسازی منابع و دستاوردهای تولید می‌انجامد.

اقتصادهای ملی دیگر معنایی نخواهند داشت، چراکه برنامه‌ریزی اجتماعی برای نیاز انسانی به‌عنوان تلاش مشترک بشریت مطرح می‌شود. در این وضعیت، آگاهی طبقاتی جای تعصبات ملی را میگیرد و ما «به‌طور عملی با تولید مادی و فکری کل جهان در پیوند قرار میگیریم.» [۵۶] . نقطه محوری در راهبرد استراتژی انترناسیونالیسم سوسیالیستی این است که این راهبرد آغازگر از میان برداشتن تروریسم اقتصادی نئولیبرالیسم و نابودی حاکمیت اقتصادی از طریق غارت توسط قدرتهای امپریالیست خواهد بود.

یک جامعه‌ی سوسیالیستی همچنین نقش مهمی در مبارزه جهانی برای حفظ محیط زیست ایفا خواهد کرد، نه فقط با تعیین استانداردهای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و دفاع از محیط زیست بلکه از طریق باز کردن راه برای جبران خسارتهای استعمار، انتقال فناوری، حاکمیت غذایی، بازگرداندن زمین‌ها، رفع تحریم ها، پایان اشغال گری و فضای جوی [برای همه ملتها] جهت توسعه آزاد و مستقل. [۵۷] از طریق پایان دادن به مبادله نابرابر زیست محیطی، جایی که کشورهای ثروتمند منابع طبیعی و تنوع زیستی کشورهای فقیر تر را به نفع سودهای فاحش شرکتهای خود بهره‌برداری میکنند، امکان‌پذیر[۵۸]. برنامه سوسیالیستی همچنین به ما اجازه میدهد به‌طور دقیق‌تری درباره عدالت در اقتصاد جهانی اندیشه کنیم. مسئله فقط جغرافیای سیاسی شکاف شمال و جنوب نیست، بلکه دربارکوتاهی/بدهی سرمایه است، که به‌عنوان ابزاری برای سودآوری، بدهی‌ای به ما به‌عنوان گونه‌ای زیستی و به سیاره به‌عنوان

یک زیست کره/بیواسفر دارد؛ و اینکه چگونه میتوانیم جامعه را به‌گونه‌ای سازماندهی کنیم که شکاف متاولیکی را که سرمایه‌داری ایجاد کرده را ترمیم نماید. [۵۹]

تحت پوشش توسعه، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ده‌ها اقتصاد بزرگ و کوچک را در بند بدهی نگاه داشته‌اند. با وجود وعده های کمپین های مربوط به بدهی، هزاران میلیارد دلار همچنان به صورت بدهی انباشته شده است، و کشورها بیشتر از آنکه برای توسعه خدمات عمومی خود هزینه کنند، برای پرداخت بهره بدهی‌هایشان میکوشند. یک مسئلهٔ مهم برای بسیاری از کشورها، بدهی به نهادهایی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول یا دیگر کشورهاست. یک دولت سوسیالیستی بدهی خود به کشورهای ثروتمند یا نهادهای امپریالیستی را نخواهد پرداخت، زیرا اینها بدهی های نفرت‌انگیزی هستند که بر پایهٔ روابط نابرابر سرمایه‌داری ایجاد شده‌اند. تمامی توافق‌نامه‌های نئولیبرالی مانند نفتا یا گت (توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی و توافقنامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت) که تجارت نابرابر با جنوب جهانی را تقویت میکنند، باید لغو شوند.

پس از سده‌ها جنگ مداوم میان فرمانروایان اروپا بر سر سلطه بر قاره و حتی جهان، پس از جنگ جهانی دوم، وعده صلح قاره‌ای به هم گرایی بیشتر انجامید که به پیدایش اتحادیه اروپا منجر شد. اما طبقات سرمایه‌دار اروپا همچنان بر اساس خطوط ناسیونالیستی دچار تفرقه و ناتوان از غلبهٔ کامل بر مرزها و تقسیمات ملی می باشند. کشورهای ثروتمند هنوز بر کشورهای فقیر تر سلطه دارند، همانگونه که اروپای خاوری و یونان دریافتند. جامعه‌ای سوسیالیستی در قاره‌ای چون اروپا می‌تواند روابط اقتصادی و سیاسی را به‌گونه‌ای راستین و بنیادی بازسازی کند که رفاه و ثروت را میان همگان تقسیم نماید.

گرچه استدلال های کلی ای که در رابطه با اقتصاد پساسرمایه‌داری در این کتاب آمده، به‌عنوان جهت‌گیری به‌سوی گسست از سرمایه‌داری به‌طور عمومی کاربرد دارند، ولی وظایف

ویژه‌ای در کشورهایی که مستعمره بوده‌اند و از عقب ماندگی ناشی از سلطهٔ کشورهای امپریالیستی رنج برده‌اند، مطرح می‌شود. هم‌اکنون نیز از خیزش‌های انقلابی در کشورهای گوناگون درسهای ارزشمندی وجود دارد که بر برنامه‌های سوادآموزی همگانی، آموزش، گسترش دستمزد اجتماعی پیرامون بهداشت و سلامت، و مانند آن تمرکز دارد. در اغلب موارد، مسایل مربوط به کشاورزی در اولویت خواهد بود، چرا که بخش بزرگی از جمعیت احتمالاً کشاورزانی هستند که از این طریق امرار معاش میکنند و یا یا کارگران بی زمین خواهند بود. میزانی از صنعتی سازی برای بهبود سطح زندگی لازم خواهد بود، و این باید با تلاشهای جهانی برای کاستن از گازهای گلخانه‌ای هماهنگ شود. از آنجا که جابجایی فرآورده‌ها از کشورهای صنعتی به کشورهای کم توسعه یکی از منابع اصلی گازهای گلخانه‌ای است، توازن بخشی به اقتصاد از راه گسترش صنعت بومی می‌تواند به کاهش کلی انتشار گازهای زیان‌آور یاری رساند.

از پول تا انباشت سوسیالیستی

از میان برداشتن سرمایه‌داری کاری ساده نیست. گذر از مالکیت خصوصی، بازارها و پول به‌سوی برنامه‌ای همگانی برای برآوردن نیازهای انسانی، نیازمند قوانین و روشهای نوین اقتصادی است. به بنیادی‌ترین پرسش بنگریم: آیا در جامعهٔ سوسیالیستی پولی وجود خواهد داشت؟ برخی بر این باورند که وظیفه فوری، از میان برداشتن پول است و این کار، مستقیم ترین راه به‌سوی جهانی برابر است. این باور به ظاهر معقول است؛ چرا که میلیاردرها زندگی‌هایی پرزرق‌وبرق دارند، در حالی که میلیونها نفر از گرسنگی می‌میرند؛ پس چرا پول را به‌کلی کنار نگذاریم و همه را برابر نسازیم؟

در نظام سرمایه‌داری، پول همزمان هم معادل کالای جهانی و هم ابزار شمارش و حسابداری است (نگاه کنید به فصل نخست). یکی از نشانه‌های کامیابی یک اقتصاد سوسیالیستی، عقب‌نشینی نقش پول به‌عنوان ابزار ضروری خرید است. پول دیگر هم‌ارز همگانی برای همه

کالاها و خدمات نیست و بیش از پیش تنها به کارکرد حسابداری محدود می‌شود [۶۰]. اما این کار یک شبه ممکن نیست. حتی پس از خیزش سال ۱۹۱۷ روسیه، دولت با احتیاط پیش میرفت، چرا که شرایط اقتصادی بسیار ابتدایی بود. «برای از میان برداشتن پول، ضروری است که سازماندهی توزیع فرآورده‌ها برای صدها میلیون انسان سامان یابد، کاری که سالها به طول خواهد انجامید»، چنانکه لنین در سال ۱۹۱۹ یادآور شد[۶۱].

با این حال، پیشرفت در برنامه‌ریزی و تولید سوسیالیستی موجب می‌شود که شمار بیشتری از کالاها مجانی شوند و بخشی از دستمزد اجتماعی گردند. تولید برای مبادله به تولید برای ارزشهای بهره‌مندانه/استفاده تبدیل می‌شود. این، گامی کلیدی در گذار به جامعهٔ کمونیستی است؛ جایی که نیازهای زندگی به سادگی فراهم میگردند و ارزش آنها بر پایهٔ سودمندی شان سنجیده می‌شود.

در آغاز مراحل گذار سوسیالیستی، همچنان برای کالاها بهایی تعیین خواهد شد؛ چیزی که شاید بتوان آن را قیمت پنهان/سایه نامید، تا اطمینان یابیم که کوشش انسانی صرف شده برای آفرینش ارزش در تولید و پخش، به درستی سنجیده و ثبت شده است. همچنان باید ارزش آنچه تولید می‌شود را بشناسیم. نگه داشتن نوعی سنجه/اندازه گیری برای کار اهمیت دارد، چرا که باید معیاری کمّی برای سنجش بهره‌وری در پهنه گستردهٔ اقتصاد موجود باشد، از جمله برای محاسبه و سنجش هزینه‌های گوناگون اجتماعی و مصرف فردی [۶۲]. برای گرفتن تصمیم‌های اقتصادی و اجتماعی سنجیده و مهم، باید ارزش داده‌ها و بازده ها را بدانیم.

اگر بخواهیم ترانسپوت را رایگان کنیم، باید بدانیم چه مقدار زمان و نیروی انسانی صرف آن می‌شود، سپس آن را از منابع در دسترس کم کنیم و همزمان بررسی کنیم که چنین سامانه‌ای چه سودی به جامعه مان میرساند. بنابراین، باید سنجه‌ای/معیاری برای زمان کار اجتماعا لازم

که صرف تولید می‌شود داشته باشیم — چیزی که در سرمایه‌داری «ارزش» نام دارد، و در جامعهٔ سوسیالیستی به آن «فرآورده اجتماعی» میگویند.

به‌صورت تقریبی، اگر دستمزد میانگین را در تعداد کارگران و ساعتهای کاریشان ضرب کنیم، به مقدار زمان کار اجتماعا لازم در دسترس میرسیم. توزیع این زمان کار در اقتصاد، نقطه آغاز برنامه‌ریزی راستین مردمی است. این فرایند همچنین با کاهش کار بیهوده و گسترش زمان آسایش برای مردم ، آغازگر جدایی میان «قلمرو ضرورت» از «جهان آزادی» است. وظیفه سیاسی بنیادی در جامعهٔ سوسیالیستی، آن است که نشان دهد می‌تواند سطح زندگی را بهبود بخشید و گروه‌های بی‌تفاوت را که رویکرد «صبر کن و ببین» دارند، را قانع کرد.

سوسیالیسم یعنی برنامه‌ریزی دمکراتیک به‌جای قانون ارزش – که در سرمایه‌داری تعیین‌کنندهٔ اقتصاد است– و جایگزینی آن با انباشت اجتماعی. با این‌حال، در مراحل نخست جامعهٔ پساسرمایه‌داری، قانون ارزش همچنان کارکردی اجتماعی دارد، زیرا سنجه/معیاری برای زمان کار به‌صورت دستمزد به ما میدهد. بر این بنیاد، یک جامعهٔ پساسرمایه‌داری میتواند (حداقل) تخصیص زمان کار اجتماعا لازم در شاخه‌های مختلف تولید را به طور تقریبی نشان دهد. این نقطه آغاز دگرگون سازی تناسب در راستای هدفهای تعیین شده است — یعنی شناسایی آگاهانه اولویتها و تخصیص نیروی کار برای پاسخ به آنها، نه برای سودآوری. همهٔ جوامع باید نسبت میان داده‌ها و بازده ها/ستانده ها را در اقتصاد بسنجند.

هنوز مسائل دشوار و پیچیده‌ای وجود دارد که باید روشن شوند. برای نمونه، اگر کار هم اجتماعی و هم عینی/واقعی، چگونه می‌تواند تأثیر آن را به درستی اندازه گیری کنیدی/بسنجید؟

کار اجتماعی» ابزار سنجش برنامه‌ریزی کلی است، اما «کار عینی» (ویژه، فردی) ابزار سنجش مصرف فردی است. یکی از گزینه‌ها این است که یک صندوق دستمزد توسط شوراهای مردمی تعیین شود، تا بتوان برگه‌های کار صادر کرد. این برگه‌ها را می‌توان با کالاها و خدماتی مبادله کرد که برابر با همان مقدار زمان کاری باشند که در برگه نوشته شده. در این حالت، برگه تنها بازنمایی پاسیو است از مقدار یکسانی از کار اجتماعی ضروری، در اشکال گوناگون است. گزینهٔ دیگر آن است که از همان آغاز، یک شیوه تخصیص پایه‌ریزی شود: برای نمونه، به همه یک «سبد پایه‌ای» از خوراک یا کالاهای دیگر به‌گونه‌ای منظم داده شود و برنامه‌ریزی برای تولید، با تکیه بر اساس نیاز برگردد. چنین شیوه‌ای شاید سیستم چندان آرمانی نباشد، ولی با توجه به بحران زیست‌محیطی‌ای که سرمایه‌داری آفریده، نمیتوان برخی اشکال جیره‌بندی را حتی با بهترین نیت‌های مردمی کنار گذاشت. چنین تصمیم‌هایی باید در همان زمان، با مشارکت همگانی گرفته شوند.

کالایی زدایی اقتصاد

با پیشرفت جامعه‌ی سوسیالیستی و کاهش اسراف، منطقی سازی تولید و بهره‌گیری از مازاد اجتماعی در راستای خیر همگانی، امکان آن پدید می‌آید که شمار روزافزونی از کالاها و خدمات را به‌سوی «دسته‌ای که بر پایهٔ نیاز پخش میشوند» منتقل کرد [۶۳]. گسترش دستمزد اجتماعی به آن معناست که نیازهای بنیادین مانند نان، روغنهای خوراکی و گونه‌های گوناگون پروتئین، بیشتر و بیشتر بیرون از سامانه دادوستد پولی در دسترس قرار گیرند. این نمونه‌ای از تغییر جهت گیری جامعه از ارزش مبادله به سمت ارزشهای مصرفی است. باید مفهوم «بهره‌وری» رادوباره بازاندیشی کنیم؛ اکنون دیگر بهره‌وری تنها به معنای حذف شغل نیست، بلکه به معنای تولید به بهترین شیوه برای دستیابی به کیفیت بالا و کمترین آسیب به محیط زیست است.

در نخستین مراحل انقلاب سوسیالیستی، هنوز کالاهایی وجود خواهند داشت که خرید و فروش می‌شوند، اما هدف آن است که بتدریج هرچه را که میتوان، از حالت کالایی خارج کنیم. این روند نشانه‌ای خواهد بود از اینکه جنبه‌هایی از تولید در حال هماهنگ شدن با اهداف پایداری هستند؛ اینکه بتوانیم آنچه نیاز داریم را بدون اتلاف زیاد تولید کنیم و به درستی توزیع نماییم. ما در حال گذار از جامعه‌ای مبتنی بر کمبود به سوی جامعه‌ای دیگر هستیم. مفهوم ثروت همگانی، دستمزد اجتماعی و خدمات عمومی در سوسیالیسم به دنبال فراهم آوردن وفور است. البته برای وفور، حدودی وجود دارد که عمدتاً با مرزهای طبیعی منابع زمین تعریف می‌شود. بنابراین، منظور ما از وفور، اسباب بازی‌های بی‌پایان پلاستیکی یا پوشاک زودگذر و مصرفی نیست [۶۴]. ما درکی متفاوت از وفور و زندگی خوب خواهیم داشت.

اگر فروپاشی زیست محیطی موجب شود تولید کالاهای ضروری ای که پیشتر از حالت کالایی خارج شده بودند دشوار گردد، نباید دوباره آنها را «قیمت گذاری» کرد و به کالایی تبدیل نمود. در این صورت باید نظامی متفاوت وجود داشته باشد، مانند جیره‌بندی آن کالاها. این امر لزوماً نشانه شکست سوسیالیسم نخواهد بود، بلکه ممکن است تصمیمی جمعی و دموکراتیک برای جیره‌بندی گرفته شده باشد تا از آسیب بیشتر زیست محیطی جلوگیری شود، یا به دلیل اشکال کمبود در طبیعت ، مثلا اگر اسیدی شدن دریاها ادامه یابد، ممکن است ماهی نیز نیازمند جیره‌بندی شود.

چگونه میتوانیم جدا کردن کالاها و خدمات را از قیمت شروع کنیم؟ اگر بدانیم نیازهای پایه‌ای انسان چیست، اقتصاد سوسیالیستی محصولات ضروری را به عنوان بخشی از دستمزد اجتماعی تخصیص خواهد داد. اگر کارگری ماهانه دویست و پنجاه دلار برای غذا هزینه میکرد، میتوان آن را به‌طور مستقیم تخصیص داد. به فروشگاه میروید و سهمیه تان از آن کالاهای اجتماعی را دریافت میکنید. هدف آن است که این سهمیه با گذر زمان افزایش یابد،

تا دامنه و کیفیت کالاهای زندگی را بهبود بخشد. اما درباره کالاهایی که بیرون از این تخصیص فوری قرار دارند چه باید کرد؟

برای نمونه، اگر بخواهید رنگ اتاق نشیمن خود را تغییر دهید، میتوان از اسناد/ سپرده استفاده کرد. که نمایانگر ساعات معینی از انجام کار هستند که میتوان آنها را برای کالاهایی که جزء نیازهای پایه محسوب نمی شوند ، مبادله کرد. (اما نمیتوان آنها را ذخیره کرد، زیرا دارای محدودیت زمانی هستند).

زمانی که نیروی کار نیازهای پایه را تولید کرد و این نیازها از طریق تخصیص مستقیم توزیع شدند، مازاد باقیمانده میتواند برای بهبود جامعه به کار گرفته شود. در سرمایه‌داری، این مازاد همواره به‌صورت پول نمایش داده می‌شود. در مراحل آغازین جامعه پساسرمایه‌داری نیز احتمالاً چنین خواهد بود، اما زمانی که پول دیگر به‌عنوان ابزار سنجش زمان کار بی معنا گردد، مازاد قابل دسترس جامعه به‌صورت ساعت‌های آزاد کاری نشان داده خواهد شد (یعنی چه تعداد کارگر آزاد هستند که بر پروژه یا جریان کاری مشخصی متمرکز شوند) و چه میزان محصول موجود است. برای مثال، ممکن است تصمیمی از طریق مجامع دموکراتیک گرفته شود مبنی بر اینکه خانه‌های بیشتری باید با آجر ساخته شوند (یا شاید ماده‌ای بهتر در دسترس باشد). فرض کنید یک میلیون آجر در ماه نیاز است، اما فناوری‌های پیشرفته تولید امکان ساخت یک میلیون و دویست هزار آجر را در همان مدت میدهند — این آجرهای اضافی همان مازاد واقعی‌اند که خارج از برنامه تولید شده و میتوان آنها را به پروژه‌های دیگر اختصاص داد.

تمام اینها به سنجش/محاسبه کمّی فعالیت‌های اجتماعی–اقتصادی مربوط است. کارآمدتر کردن این محاسبه، ویژگی یک جامعه‌ای است که از توانمندی‌های تولیدی خود به خوبی بهره می‌برد. اما معیار واقعی پیشرفت، سنجشی کیفی است — یعنی گسترش زمان فراغت

[۶۵]. این همان دگرگونی دوسویه‌ای است که در سوسیالیسم رخ میدهد، اما سرمایه همواره نهایتا در برابر آن برای توده‌های وسیع کارگران مقاومت خواهد کرد.

باز تولید اجتماعی سوسیالیستی

جهانی بهتر، تنها به باز تنظیم روابط قدرت میان کار و سرمایه یا کالا و مبادله بسنده نمیکند، بلکه کار بی دستمزدی که میلیاردها انسان هر روز انجام میدهند نیز بخش عمده‌ای از زیست ما انسانها، مراقبت از خود، روابط، دوستی‌ها و خانواده‌ها است.

درک مفهوم باز تولید اجتماعی و چگونگی سازمان یابی آن در نظامی سوسیالیستی میتواند بنیادهای کل جامعه‌ی انسانی را دگرگون کند و نقشی کلیدی در استدلال برای نوعی بهتر از کار ایفا کند. هرچند نمیتوان دقیقاً گفت که مردم چگونه خواهند زیست، اما قاعده‌ی کلی آن است که پیشرفت اجتماعی با گذار از مناسبات اجتماعی ای که به صورت اجبار یا باری بر دوش بوده‌اند، به سوی روابطی که انتخابی آزادتر و آگاهانه تر هستند، سنجیده می شود. تردیدی نیست که انسانها همچنان عاشق میشوند و با همراهان خود زندگی میکنند، اما در عین حال، مسکن بیشتری برای افرادی که بخواهند تنها زندگی کنند نیز فراهم خواهد بود.

قابل درک است که رابطه‌ی میان کار مزدی و سرمایه، نه فقط در محیط کار بلکه در اشکال گوناگونِ کار بی‌مزد و در فضاهای اجتماعی گوناگون استمرار می‌یابد / باقی می ماند [۶۶]. باید تمایز میان کار مزدی و کار بی‌مزد از میان برداشته شود تا ارزش کامل کارهای سنتی زنان نیز محاسبه و جبران شود [۶۷].

سرکوب زنان از خانواده آغاز می‌شود، جایی که انتظارات اجتماعی از زن میخواهد که مادر باشد و برای فرزندانش از شغل یا خوشبختی شخصی‌اش بگذرد. گرچه وجود رابطه‌ی جنسی و فرزند در هر مدل اقتصادی تداوم خواهد داشت، سوسیالیسم میکوشد تا آنجا که ممکن است از بار وظیفه نگهداری کودک، چه خواسته شده باشد و چه مورد نیاز باشد، کودک بکاهد .

یکی از سیاستهای نخستین و پایه‌ای سوسیالیستی، مراقبت رایگان و شبانه‌روزی از کودک خواهد بود. در سرمایه‌داری، این خواسته‌ای است که از دولت مطرح می‌شود؛ اما در سوسیالیسم، مسئولیت به سازمانهای جمعی محلی و منطقه‌ای واگذار می‌شود تا خدمات و مراقبتهای اجتماعی لازم برای کاهش بار پرورش کودک را فراهم آورند.

یکی از نهادهایی که به تدریج در جامعه‌ی پساسرمایه‌داری کمرنگ‌تر خواهد شد، خانواده‌ی هسته‌ای است که در سرمایه‌داری به‌عنوان بنیان اساسی جامعه/نحوه زیست انسانها در نظر گرفته می‌شود.

حتی در چارچوب سرمایه‌داری نیز، شیوه‌های نوین زندگی نقش خانواده‌ی هسته‌ای را دگرگون کرده و افقهای تازه‌ای برای شیوه‌های گوناگون زیستن گشوده‌است. خانواده به نهادی داوطلبانه تر و کمتر تحمیلی بدل خواهد شد؛ نمایانگر عشق و همراهی واقعی انسانی خواهد بود، نه وظیفه ای تحمیل شده که اثرات منفی‌اش به‌طور نامتناسبی بر زنان و کودکان وارد می‌شود. نکته‌ی اساسی این است که هرچه بهزیستی عمومی و فرصت های زندگی بیشتر شوند، زنان تمایل کمتری به فرزند آوری خواهند داشت؛ و از اینرو، این امر به یکی از تضمین های مهم برای کند یا حتی معکوس کردن رشد جمعیت در سراسر جهان تبدیل می‌شود.

اما برای تحولی ریشه‌ای در نقش خانواده و جایگاه زنان و کودکان در آن، باید دگرگونی‌هایی در ساختار و برنامه‌ریزی مکانی نیز صورت گیرد. نگرشی جمعی به کار خانگی باعث گسترش چشمگیر خدماتی چون «آشپزخانه‌های جمعی»، نظافت عمومی، مهدکودک ها و پیش‌دبستانی‌ها خواهد شد [۶۸]. شمار زیادی از نمونه‌های جالب مانند «خانه‌های بدون آشپزخانه» و سایر طرح‌های انقلابی، پیش‌تر در سرمایه‌داری توسط فمینیست‌های ماتریالیست یا طراحان سوسیالیست توسعه یافته‌اند، اما همواره در برابر مناسبات مسلط اجتماعی قرار گرفته‌اند—روابطی که بدون دگرگونی بنیادی، نمیتوان آنهارا طرحی کرد [۶۹].

مرخصی زایمان جای خود را به مرخصی والدینی خواهد داد که در چارچوب کار جمعی در هر منطقه لحاظ خواهد شد و به هر دو والدین این امکان را میدهد که زمان کافی را با فرزندان خردسال خود بگذرانند. اینکه کدام یک و برای چه مدتی کار را ترک کند یا نه، تصمیمی است که خود خانواده خواهد گرفت.

ممکن است خدمات نظافت اجتماعی به بخشی مهم از کار اجتماعی بدل شوند، جایی که نظافت به بخشی از کالای اجتماعی تبدیل شده است. این با مدل کنونی خدمات نظافت تفاوت اساسی خواهد داشت، مدلی که در آن افراد ثروتمند، مهاجران کم دستمزد را برای انجام کاری استخدام میکنند که خود از نظر اقتصادی توان اجتناب از آن را دارند. نظافت همچنان کاری ضروری خواهد بود—هم برای فضاهای جمعی و همچنین در خانه‌های مردمی که خود نمیتوانند آنرا را تمیز کنند. این نوع کار میتواند توسط مردان، زنان یا افراد غیردوجنسیتی انجام شود و انجام آن هیچگونه شرم یا ننگی نخواهد داشت

در نظام سرمایه‌داری، روابط پدرسالارانه و امتیازات مردانه که خانواده اغلب آنها را باز تولید میکند، باعث می‌شود بسیاری از زنان خشونت خانگی و سوءاستفاده در روابط را تجربه کنند. در نظام سوسیالیستی، با لغو تقسیم جنسی کار و ایدئولوژی های جنسیت‌زده‌ای که زنان را به نقشهای فرودست تقلیل میدهند، و با حذف نقشهای جنسیتی سخت و تحمیلی برای هر دو جنس، برابری واقعی جایگزین خواهد شد—برابری ای که در طول زمان باعث از بین رفتن این نابرابریها می‌شود. با این تحول، شکوفایی حقیقی تمایلات جنسی انسانی و رهایی از بیگانگی و سرکوب نیز محقق خواهد شد.

در بسیاری از کشورها، باز تولید اجتماعی با بحران مواجه شده، چرا که «بمب ساعتی سنی» ناشی از افزایش شمار سالمندان در حال انفجار است. در عین حال، در کشورهایی دیگر، سن بیشتر جمعیت زیر ۳۰ سال است، اما بیکارند. سرمایه‌داری نمیتواند تعادلی مناسب میان کار و زندگی برقرار کند. سالمندان در این نظام به مثابه باری بر دوش جامعه تلقی میشوند. اما در

سوسیالیسم، افراد دیگر همچون «پوسته‌ای توخالی» یا بار اضافه‌ی جامعه دیده نمیشوند، زیرا ارزش انسانی آنها فراتر از کارکرد اقتصادی شان به رسمیت شناخته می‌شود. این امر در مورد افراد دارای معلولیت نیز صدق میکند. حملات مداوم به نیازهای انسانی این گروهها (از جمله تجهیزات حرکتی، مسکن‌های ویژه، و خدمات اجتماعی) به پایان خواهد رسید، زیرا ما با نگرش واپس‌گرایانه‌ای که ارزش انسان را فقط در قالب «عضوی از خانواده‌های سخت کوش» بودن ،می‌بیند، وداع خواهیم کرد.

در نظام سرمایه‌داری، حقوق بازنشستگی معمولاً مسئله ای مملو از تشویش و ابهام است. اغلب این وجوه در ابزارهای مالی پیچیده سرمایه‌گذاری میشوند که به بازار بورس گره خورده‌اند و در معرض غارت سرمایه داران فاسد و بی مسئولیتی قرار دارند که آنها را برای منافع شخصی خود به یغما می‌برند. حقوق بازنشستگی در واقع چیزی جر دستمزد معوق نیست، و این واقعیت که بسیاری از کارگران بدون حقوق می‌مانند، یا مجبورند با خرید خانه یا سرمایه‌گذاری در سهام (یا کار کردن تا زمان مرگ) پول ناچیز پایان عمر خود را افزایش دهند، گواهی بر شکست سرمایه‌داری در مراقبت لازم از کسانی است که دیگر کار نمیکنند. در مراحل اولیه سوسیالیسم، بازنشستگان به طور کامل تحت مراقبت/ پوشش قرارخواهند گرفت و هزینه مراقبت آنها از محل حقوق و دستمزد عمومی تأمین اجتماعی تأمین می‌شود [۷۰].

آیا در سوسیالیسم رستوران وجود خواهد داشت؟

در سال ۲۰۲۲، بحثی پرشور و گسترده در رسانه‌های اجتماعی پیرامون این پرسش در گرفت که آیا در نظام سوسیالیستی رستوران وجود خواهد داشت یا نه [۷۱]. برخی بر این باور بودند که وجود نخواهد داشت، زیرا رستورانها ذاتاً با منزلت اجتماعی پیوند دارند و کارکنانی که برایتان غذا میآورند، خدمتکار به نظر میرسند و یا به چشم خدمتکار دیده میشوند. آنان استدلال خود را بر پایهٔ واقعیت برخی رستورانهای موجود در نظام سرمایه‌داری بنا می‌کردند، اما پرسش اینجاست که چگونه این وضعیت در سوسیالیسم بهتر خواهد بود؟ همچنین، اگر سوسیالیسم

اوج حقوق فردی ما باشد، پس چگونه میتوان الزام به ترک خانه برای غذا خوردن در یک غذاخوری جمعی را توجیه کرد؟

درک نبردی که در دل نظام سرمایه‌داری برای آشپزخانه‌ها و فضاهای غذاخوری همگانی در جریان است، سودمند خواهد بود. این نبرد شامل تغذیه کودکان در مدرسه ها، غذاخوری های محل کار و مراکز رفاهی است که امکان خوردن شام را فراهم میکنند. در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۷، در بریتانیا در دوران جیره‌بندی جنگ جهانی، برای فراهم شدن تغذیه‌ای پایدار، دو هزار رستوران ملی وجود داشت که غذای ارزان به مردم ارائه میدادند [۷۲] . در جریان جنگ جهانی نخست نیز، «آشپزخانه های ملی» زیر نظر نهادهای محلی اداره می‌شدند که در حقیقت، رستورانهای واقعی با قیمتهای پایین بودند [۷۳].

در آلمان، حزب سوسیال دمکرات آلمان، دیدگاههای «لیلی براون» را گسترش داد که خواهان جنبشی موسوم به ساختمان مشترک تک آشپزخانه ای بود، یعنی ساختمانهای همگانی با یک آشپزخانه برای همه، که گامی بود به‌سوی رهایی زنان کارگر از پخت‌وپز و نظافت خانگی [۷۴] . در اتحاد جماهیر شوروی نیز، واحدهای زندگی جمعی ای به‌نام «کومونالکا» وجود داشتند که در آن چند خانواده آشپزخانه و امکانات دیگر را با هم شریک بودند، هر چند طراحی آنها برخی افراد نگران به معنی فقدان حریم خصوصی نگران کننده بود.

در یک جامعه سوسیالیستی، مکانهای غذاخوری همگانی همچنان وجود خواهند داشت، اگرچه به شکلی بسیار متفاوت. در مراحل نخست سوسیالیسم، رستورانها احتمالاً همچنان در مالکیت خصوصی خواهند بود، ولی ناگزیر خواهند شد دستمزدهای بالاتری بپردازند و زمان کار کارکنان خود را کاهش دهند تا با اقتصاد تازه سوسیالیستی هماهنگ باشند. کارکنان خدماتی دیگر برای گذران زندگی وابسته به انعام نخواهند بود. از این جهت، این نمونه‌ی دیگری است از شیوه کارکرد بنگاههای کوچک در اوایل سوسیالیسم. احتمالاً اشکال متفاوتی از غذا خوردن بیرون از خانه، بسته به سلیقه و نیاز مردم ، از غذاخوری های ساده (کانتین) تا رستورانهای

مطلوب‌تر، جود خواهد داشت. مردم همچنان بیرون رفتن برای غذا خوردن را دوست خواهند داشت؛ بهر دلیلی یا به دلیل این که نمیخواهند در خانه غذا درست کنند، و یا میخواهند زمانی را با دوستان یا پارتنرهای خود بگذارنند.

یکی از ویژه گی های سوسیالیسم، به اشتراک گذاشتن تا حد امکان نمودهای اساسی زندگی برای کاهش ضایعات و تضمین بهره‌وری خدمات خواهد بود. خوراک یکی از این موارد است – بسیاری از جوامع بی‌تردید برای کاهش کارهای خانگی و نیز به دلیل ارزانتر بودن به آشپزی و نظافت همگانی روی خواهند آورد. از دیدگاه زیست محیطی نیز، مقادیر زیادی از خوراک در هر خانه به هدر میرود؛ بنابراین، توزیع بهتر غذا در فضای همیارانه خردمندانه تر خواهد بود.

آشپزخانه‌ها و آشپزی و امکانات شست و شوی همگانی در مناطق شهری، بخش مهمی از مبارزه برای کنترل دمکراتیک بر باز تولید اجتماعی و رهایی زنان از کارهای خانه است. نمیتوانیم فقط به دگرگونی اندیشه برای آزاد کردن زنان از بند خدمت خانگی بسنده کنیم، بلکه جامعه باید شرایط مادی لازم را پدید آورد تا نقش تاریخی زنان به‌عنوان کارگران خانه را از بنیاد برچیند. در چارچوب مسایل زیست محیطی، زندگی جمعی احتمالاً به شیوه‌ای رایج تر و خردمندانه تر برای زیستن بدل خواهد شد. این به معنای زندگی همگان در خانه‌ای بزرگ نیست (گرچه برای برخی چنین چیزی خوشایند است)، اما بخش بیشتری از کارها و وظایف روزمره مرتبط با باز تولید اجتماعی تقسیم خواهد شد [۷۵].

اما باید این روند را گسترش داد. شمار فراوانی از تئاترها، باشگاهها، تالارهای گردهمایی، گالریها، مکانهای نوشیدنی و هرگونه فضای دیگر شکل خواهد گرفت که همگی زیر نظارت همگانی مردم محل اداره میشوند. برای سرگرمی، نیازی به برنامه‌ای خشک و از بالا دیکته شده از سوی نهادهای حکومتی نیست، بلکه چیزی غنی‌تر و همیارانه‌تر لازم است که نیازهای مردم را پاسخ دهد [۷۶].

داد و ستد با کشورهای سرمایه‌داری

هر جنبش سوسیالیستی، هر جا که امکانپذیر باشد، باید بکوشد انقلاب را به صورت جهانی گسترش دهد، هر چند، در کشورهای سرمایه‌داری، نقش داد و ستد و روابط سیاسی نیز اهمیت دارد. یکی از وظایف کلیدی هر اقتصاد سوسیالیستی، پدید آوردن عدالت اجتماعی و زیست محیطی است. توافق‌نامه‌های بازرگانی میتوانند بر پایه شرایط بهتر برای کارگران و گنجاندن حقوق اتحادیه‌های کارگری در این پیمانها، همچنین، گنجاندن آزادی جابه‌جایی افراد میان کشورها، اولویت بندی شود.

این روند میتواند از طریق انحصار دولت در بازرگانی خارجی سازماندهی شود . جامعه‌ای سوسیالیستی ناگزیر است با کشورهای دیگر، که همچنان سرمایه‌دار باقی خواهند ماند، دادوستد کند؛ اما خطر اینجاست که اگر دادوستد به‌صورت دوجانبه میان شرکتهای جداگانه انجام شود، این شرکتها ناچارند با کالاهایی رقابت کنند که همچنان به شیوهٔ سرمایه‌دارانه تولید میشوند و بر پایه «قانون ارزش» قیمت گذاری شده‌اند. چنین رقابتی میتواند شرایط اقتصادی در کشور سوسیالیستی را تضعیف کرده و آن را به سراشیبی نابودی بکشاند.

تروتسکی و لنین، در نوشتارهایی پیرامون اقتصاد آغازین شوروی، از اصل انحصار دولتی در بازرگانی خارجی پشتیبانی کردند. لنین بر «نیاز بی‌چون‌وچرای حفظ و تحکیم/استواری انحصار بازرگانی خارجی تأکید داشت و گفته بود که... در این زمینه نمیتوان هیچ امتیازی داد [۷۷]. تروتسکی نیز افزود که آنچه واقعاً اهمیت داشت، گسترش نیروهای تولیدی بود تا کالاهای ساخت روسیه بتوانند از نظر کیفیت با هر کالایی که در بازار جهانی عرضه می‌شود برابری کنند:

انحصار تجارت خارجی، عامل نیرومندی در خدمت به انباشت سوسیالیستی است — نیرومند، اما نه همه توان. انحصار تجارت خارجی تنها میتواند فشارهای بیرونی ناشی از قانون ارزش

را تا جایی مهار و تنظیم کند که ارزش کالاهای ساخت شوروی، سال به سال، به ارزش کالاها در بازار جهانی نزدیکتر شود [۷۸].

این دیدگاه لنین بود، وقتی استدلال میکرد که اتحاد جماهیر شوروی «برای اینکه صنعت خود را بر پا کند و به یک کشور صنعتی بدل شود، کاملاً ناتوان خواهد بود، مگر آنکه حفاظت داشته باشد — نه از راه تعرفه‌ها، بلکه از راه انحصار تجارت خارجی» [۷۹] . تعرفه‌ها تنها به کارگران دیگر کشورها آسیب میزنند، و ممکن است شرکتهای خارجی را به خاطر موانع مصنوعی اعمال شده دولتی در بازرگانی، به ورشکستگی بکشانند.

این انحصار دولتی چگونه کار میکند؟ اگر شما در حال داد و ستد کامپیوتر باشید، و کامپیوترهای ساخت یک کشور سوسیالیستی، مثلاً به‌دلیل دستمزدهای بالاتر، گرانتر باشند، آنگاه اداره برنامه‌ریزی دولتی میتواند قیمتها را طوری تنظیم کند که این کالاها همچنان در بازار جهانی توان رقابت داشته باشند. برای نمونه، صندوق هم ترازی/معادل سازی میتواند تفاوت میان قیمتهای تعیین‌شده از سوی دولت کارگری و نرخهای جهانی را جبران کند.

تجارت خارجی همچنین این فرصت را فراهم میکند که ارزشهای سوسیالیستی در سطح جهانی گسترش یابند — برای نمونه، با اولویت دادن به بازرگانی با کشورهایی که حقوق کارگران را رعایت میکنند، اتحادیه‌های مستقل دارند و از قوانین زیست محیطی پیروی میکنند.

کنترل بر تجارت خارجی، به ویژه در کشورهای کشاورزی محور، همیشه نقش اساسی داشته است، چون تضمین کننده‌ٔ امنیت غذایی و امکان پشتیبانی قیمت برای واردات کشاورزی است.

برای تجارت، هر طرح دموکراتیک باید تضمین کند که توزیع کالاها به درستی انجام میشود. این به معنی نه فقط اجتماعی سازی حمل‌ونقل، بلکه همچنین انبارها و پایانه‌ها/مخازن توزیع

نیز می باشد . حساب رسی دقیق تمام کالاهایی که وارد هر انباری میشوند، برای ثبت دقیق اطلاعات ضروری است.

بی شک تجارت خُرد تا مدتی توسط بنگاههای کوچک سرمایه‌داری یا افراد ادامه خواهد یافت. وظیفه اصلی هر دولت سوسیالیستی این است که اطمینان حاصل کند کالاهایی که توسط بخشهای اجتماعی شده‌ی اقتصاد تولید شده‌اند، به درستی تخصیص می‌یابند. درحالی که تصویب قوانین برای جلوگیری از گران فروشی سرمایه داران در زمانهای بحران ضروری است، اما در مرحله آغازین سوسیالیسم، نبردی میان عناصر سوسیالیستی و سرمایه‌داری درون اقتصاد رخ خواهد داد. بهترین راه برای تضمین پیروزی بخش غیر سرمایه‌داری این است که کالاهای با کیفیت تری را با قیمت کمتر تولید کند.

با این حال، در نهایت، بخش اجتماعی شده و دموکراتیک اقتصاد، با اقتصادی که در آن قانون ارزش و بازار نقش تعیین کننده به‌عنوان تنظیم کننده اقتصادی دارند، ناسازگار است. یکی از این دو باید بر دیگری غلبه کند (به بحث سوسیالیسم بازاری در فصل ۵ مراجعه کنید).

سوسیالیسم انقلابی نمایانگر گسستی اساسی در تجربه پیشین ما از کار به عنوان چیزی است که بر ما تحمیل می‌شود، چیزی که ما از ترس گرسنگی مجبور به انجام آن هستیم. با فکر کردن به دنیای متفاوت، مارکسیست آلمانی، آگوست ببل توضیح میدهد که:

کار سازمان یافته بر اساس آزادی کامل و برابری دموکراتیک، جایی که هر کس برای همه و همه برای هر کس است، و از این رو، جایی که همبستگی کامل حاکم است، میل به خلق کردن و روحیه‌ی رقابت و تقلیدی را ایجاد خواهد کرد که در هیچ کجای سیستم اقتصادی امروز یافت نمیشود. این انگیزه خلاقانه بر بهره‌وری نیروی کار نیز تأثیر میگذارد[۸۰].

جان استوارت میل همچنین از نوعی رقابت سوسیالیستی دفاع میکرد که جایگزین رقابت فردگرایانه صریح شود؛ او میگفت: رقابتی بر سر اینکه چه کسی بهتر میتواند به رفاه/آسایش عمومی خدمت کند، نوعی رقابت است که سوسیالیست ها آن را رد نمیکنند [۸۱].

در یک جامعه‌ی پساسرمایه‌داری، چه سازوکاری جایگزین انگیزه‌ی سود به‌عنوان اصل راهنمای سازماندهی اقتصادی خواهد شد؟ در مرحله‌ی آغازین سوسیالیسم، هنگامیکه انگیزه‌ی سود به‌طور نظام‌مند کاهش یافته و حذف می‌شود، قیمتها بسیار دقیق‌تر بازتاب دهنده هزینه‌ی تولید خواهند بود. این به آن معناست که کاهش قیمتها، بهره‌وری و کارایی را به‌طور مستقیم و بدون واسطه نیاز به سود و روابط بازار، افزایش میدهد. این «پاداش تلاش مشترک» خواهد بود که میتواند الهام بخش ما برای بهبود کیفیت کارمان باشد؛ در غیر این صورت، اشتباهات، خطاها، تولید ناقص و خدمات ضعیف تنها زمان کار را افزایش میدهند چون دیگران باید مشکلات را برطرف کنند. این یعنی دیگر خبری از کاهش قیمتها نیست.

به همین دلیل است که دستمزد بالاتر برای برخی کارگران به خاطر «انجام بهتر کار» راه حل پیشرو نیست. درست است، شاید در برخی شرایط خاص کاربرد داشته باشد، اما مسئله انگیزه به‌عنوان راه حل، بسیار محدود و خرده بورژوایی است. دستمزد بالاتر تنها به این معناست که برخی افراد پول بیشتری خواهند داشت. این صرفاً باز تولید نابرابریهای اقتصادی ای است که میکوشیم آنها را از میان برداریم. اگر مازاد تولیدی وجود دارد، فایده‌ای ندارد که این مازاد در حساب های بانکی مردم بدون استفاده بماند. این مسئله میتواند بالقوه میان کارگران در مراحل مختلف تولید به مطالبه/ و ادعاهای متقابل منجر شود: بعنوان مثال برخی کارگران ابزاری میسازند که کشاورزی را بسیار آسان‌تر کند، اما این کار زندگی آن ابزار سازان را راحت تر نکرده باشد، پس آنها چطور باید از آن سود ببرد؟

اولین و مهمترین انگیزه، کاهش زمان کار مورد نیاز برای تولید هر چیز است. اگر فناوریهای نو یا شیوههای کاری تازه ای ابداع شود که بتواند کاری با همان کیفیت را سریعتر انجام دهد،

آنگاه این روشها به کار گرفته خواهند شد و بار کار از دوش کارگران برداشته می‌شود. این باعث کاهش قیمتها و افزایش زمان فراغت میگردد. این همان نشانه‌ی واقعی جامعه‌ای است که هم به سوی برابری بیشتر میرود و هم کارآمدتر می‌شود. مارکس حتی «اقتصاد زمان» را به‌عنوان «نخستین قانون اقتصادی بر پایه‌ی تولید اشتراکی» توصیف میکند [۸۲]. سازماندهی بهتر و منطقی تر زمان کارمان به‌عنوان گونه‌ای انسانی، شرایطی را فراهم میکند برای آرامش بیشتر، وقت برای سرگرمی ها و علایق، و بودن با دوستان، دوستداران، اعضای خانواده‌ی گسترده و دیگران.

انگیزه/مشوق دوم آن است که اگر انرژی و نیروی کار کمتری صرف تولید هر کالا شود، هزینه‌ی کلی تولید کاهش مییابد. ابزارهای کشاورزی که توسط مهندسان طراحی، ساخته و سپس در اختیار کشاورزان قرار میگیرند، بهره‌وری را افزایش داده و باعث ارزانتر شدن مواد غذایی میشوند، که به نفع هر کارگری در زنجیره‌ی تأمین است. به همین دلیل است که کاهش قیمتها شاخص پیشرفت است، زیرا در آن صورت همه بهره مند میشوند. حتی میتوانیم در چارچوب سرمایه‌داری ببینیم که چگونه بهبود در کشاورزی و دامداری– تا پیش از گسترش تورم سال ۲۰۲۲– باعث شد تا برای دهه‌ها قیمت غذا کاهش یابد.

با این حال، یک جامعه‌ی انقلابی واقعی نیازمند دگرگونی آگاهانه ای در شیوه‌های کنونی اندیشیدن به مفهوم خوشبختی است. جامعه‌ای سوسیالیستی به‌دست انسانهایی به پیش میرود که اولویتهای متفاوتی دارند و این اولویتها باید در رابطه با آرمانی برتر درک شوند—— توازن/تعادل با سیاره و جامعه گسترده‌تر، چیز خوبی است. هیچ شکی نیست که اگر این دگرگونی روی دهد، دنیای مصرف گرایی کنونی افسار گسیخته به گذشته خواهد پیوست. سوسیالیست ها بعنوان ماتریالیست میدانند که ایده ها از دنیای مادی اطراف ما برمیخیزند، و ما نه تنها محصول محیط مان هستیم، بلکه توان آن را نیز داریم که تغییر کنیم و محیط خود را دگرگون سازیم [۸۳].

«پت دواین» میگوید که گذار از ذهنیت سرمایه‌داری به سوسیالیستی، گذر از آگاهی جبرانی به آگاهی رهایی بخش است. آگاهی جبرانی، میل به کالاهای مصرفی است تا انسان با داشتن آنها، احساس بهتری نسبت به زندگی همراه با کار بیگانه شده و ستم‌دیده‌ی خود داشته باشد. اما آگاهی رهایی بخش به معنای کار جمعی و مشارکتی برای رفاه و آسایش اجتماعی است، که البته رفاه فردیِ خودتان را هم در بر میگیرد.

برخی ممکن است استدلال کنند که هرگونه محدودیت مصرف‌گراییِ بی حد و حصر با واکنشی شدید روبرو خواهد شد، چراکه انسانها همواره به دارایی های خود می‌چسبند؛ همان نیاز مبرم و ناامیدانه به «چیزها/اجناس». اما اکوسوسیالیست‌ها دیدگاهی خوشبینانه‌تر نسبت به انسان دارند. همانطور که مایکل لویی توضیح میدهد:

اکوسوسیالیسم بر پایه‌ی انتظاری معقول استوار است، که پیشتر نیز نزد مارکس وجود داشت: غلبه‌ی مفهوم «بودن» بر «داشتن» در جامعه‌ای بدون طبقه و رها از خودبیگانگی سرمایه‌دارانه؛ یعنی وقت آزاد برای تحقق فردی از راه فعالیتهای فرهنگی، ورزشی، تفریحی، علمی، اروتیک، هنری و سیاسی—نه اشتیاق برای مالکیت بی‌پایان کالاها [۸۴].

این دیدگاه همچنین نگرش ما به کار را نیز دگرگون خواهد کرد. ویلیام موریس این گذار را به‌عنوان حرکتی توصیف کرد که از «انگیزه‌ی کار بعلت ترس از گرسنگی» که اکنون تنها انگیزه‌ی موجود است، فاصله میگیرد. [در سوسیالیسم،] انگیزه‌ی حقیقی برای کار مفید و رضایتبخش، لذت بردن از خود کار است [۸۵] . این یک دگرگونی سیاسی : از کاری که بر ما تحمیل می‌شود به تجربه‌ای جمعی بر پایه‌ی ارزش‌هایی کاملاً متفاوت است.

نکته‌ی اساسی این است که خواسته‌ها و نیازهای انسان در گذر زمان تغییر میکنند. هیچ ایده آل ثابتی از خواسته‌ی انسانی وجود ندارد (فراتر از اصول اولیه معاش و سرپناه، اما حتی در آن صورت نیز انسانها انواع مختلفی از معاش را میخواهند و بسته به آب و هوا، مثلاً سردسیر یا

گرمسیری بودن، از انواع مختلفی از سرپناه راضی هستند و به این ترتیب، یک جامعه متفاوت ناگزیر شاهد از بین رفتن/پژمرده شدن خواسته‌های رایج /محبوب در سرمایه‌داری و جامعه طبقاتی و جایگزینی آن با امیال و علایق جدید خواهد بود.

از فردی به اجتماعی

حرکت از ثروت و منابع فردی به سمت منابع اجتماعی جامعه که برای رفع نیازهای جمعی به کار گرفته میشوند، نشانگر پیشرفت عمومی است. همانطور که جوامع طبقاتی مختلف در طول تاریخ از طریق انقلابها ظهور کرده اند، همه آنها شاهد نبرد نیروهای اجتماعی مختلف بر سر مازاد بوده اند. اما بیشتر تحولات در جوامع طبقاتی، حرکت از یک سلسله مراتب طبقه نخبه به دیگری بوده است. انقلاب سوسیالیستی اولین تلاش سازمان یافته برای دگرگونی جامعه از کنترل یک اقلیت کوچک به سمت اکثریت است. این به ناچار مستلزم حرکت به سمت توزیع مجدد ثروت و قدرت نیز هست. در سطحی اساساً انسانی، این به معنای درکی از آزادی است که به راستی انقلابی است: "آزادی فرد در برابر جامعه سلطه گر محقق نمیشود. آزادی سوسیالیستی فرآیندی مستمر و خود تولیدکننده خواهد بود که افراد را توانمند میسازد تا در شکلگیری اجتماعی ، به شیوه هایی که به بهترین شکل قدرت ارضای نیازهای خودشان را محقق میکند ۸۶ .

مرتجعین با وحشت از ایده "کلکتیویسم/اشتراکی" یا هر چیزی که به نظر برتری فرد/فردیت را تضعیف میکند و حقوق آنها را در اولویت قرار میدهد، سر باز میزنند. سوسیالیسم نابودی فرد نیست، بلکه باز تنظیم نیازهای فردی و جمعی ماست، جایی که حقوق و نیازهای فرد در چارچوب جمعی گسترده تر درک میشود. مارکس از فرد اجتماعی صحبت میکند و صریحاً این ایده را که اقتصاد صرفاً درباره افرادی از نوع رابینسون کروزو است، افرادی که هیچ ارتباطی با دیگر انسانهای ندارند، مورد انتقاد قرار میدهد [۸۷] .

امروزه برخی از جناح آزادیخواه/لیبرتارین، که به ویژه در فرهنگ سیاسی و اقتصادی افراطی بورژوایی ایالات متحده، رایج است وجود دارند که هرگونه صحبت از کلکتیویسم/اشتراکی را به عنوان استبدادی علیه فرد، مورد تمسخر قرار میدهند. اما مارکسیست ها نه از افراد، بلکه از مبارزه طبقاتی آغاز میکنند. اقتصاد سیاسی سوسیالیستی این پرسش را مطرح میکند: طبقه کارگر به عنوان مولد ترین انسانهای روی زمین چه میتواند بکند تا هر مسئله ویژه ای را به نفع بشریت حل کند؟ ما میدانیم که قدرت طبقه کارگر از نیروی جمعی آنها در محیط کار، در جامعه و در تظاهرات های مردمی نشأت میگیرد.

مشکل ایده «آزادی محض/ناب» تحت سرمایه‌داری که اساساً معادل رهایی از هرگونه دولت می باشد، این است که در هر جامعه پیچیده ای که نیازمند خدمات بخش عمومی مانند آموزش، بهداشت، جاده ها، مراقبتهای اجتماعی و غیره است، کاملاً غیرواقعی است. طرفداران این ایده، دیدگاه خود از سرمایه‌داری را از قرن نوزدهم وام گرفته اند؛ روحیه پیشگامانه آزادی نهایی بورژوایی را در حالی که دولت کمترین دخالت را در کسب کار و بنابراین در پول دارد، را تبلیغ میکنند.

در سطحی فلسفی تر، این دیدگاهی از آزادی است که کاملاً به سرمایه‌داری گره خورده، اما وانمود میکند حقیقتی تاریخی را نمایندگی میکند. سرمایه‌داری بی قید و بند/مهار همچنین محدودیتهای شدیدی بر زندگی و شادی و رفاه انسان تحمیل میکند، زیرا ثروتمند شدن همواره در نهایت مستلزم بهره کشی از نیروی کار دیگران است. این واقعیت زندگی ما تحت سرمایه‌داری است: تمرکز مداوم کردن بر محرومیت و کمبود، به عنوان جنگ همه علیه همه، و بازی ای با باخت جمعی که در آن برخی به هزینه دیگران ثروتمند میشوند.

کسانی که فرد/فردیت را برتر از هر تلاشی برای اجتماعی کردن اقتصاد تحت کنترل دموکراتیک میدانند، صرفاً از قوانین بی ضابطه و بیگانه ساز بازار برای تعیین سرنوشت ما دفاع میکنند. آنان ادعا میکنند که حقوق فردی آنها بر هر چیز دیگری ارجحیت دارد، اما وقتی

این ادعا بررسی میشود، صرفا حق آنها برای استثمار، برای ثروتمند کردن خود بدون توجه به هزینه آن است. آنان به «دست پنهان بازار» عشق می‌ورزند، که نمایانگر منطق بیرحمانه سرمایه است، و از ایده کنترل مردمی بیزارند. سوسیالیست ها راهی متفاوت پیشنهاد میکنند. آنان که از «بازار آزاد» دفاع میکنند، در واقع از قدرت افسانه ای لویاتان/نامرئی قانون ارزش برای کنترل و تعیین سرنوشت زندگی مردم دفاع میکنند [۸۸] . اگر شما یک سرمایه‌دار باشید این قابل درک است؛ ولی برای کارگر یا فقیر مضحک است.

همانگونه که اقتصاددان سوسیالیست، ارنست مندل، استدلال میکند، موضوع اصلی اهمیت توزیع درست منابع برای تأمین نیازهای انسانی است:

»وقتی قحطی منطقه ساحل را نابود میکند، آیا کسی وجود دارد که توزیع مواد غذایی را محکوم کند...؟ [توزیع] فیزیکی جیره ی غذایی به گرسنگان را یک تخصیص "دیکتاتورمآبانه" بداند که آنان را به "سرف" تنزل میدهد – اما فروش غذا به آنان، آنان را "آزادتر" میکند؟ [۸۹]

انتقادی رایج نسبت به سوسیالیسم این است که باعث نابودی توانایی فرد برای ابراز وجود خودش می‌شود [۹۰] . شکوه/نارضایتی معمول این است که در سوسیالیسم، همه باید یکسان لباس بپوشند و یکسان غذا بخورند.

البته این به طرز مسخره ای، چگونگی همگن شدن/ادغام سرمایه‌داری و میزان روزمرگی‌هایی موجود در زندگی را که ناشی از سرمایه‌داری انحصاری است، نادیده میگیرد– هر خیابان اصلی در غرب تقریباً یکسان به نظر می‌رسد. با حذف فقر و حذف فرهنگی که بر پایه خواسته‌های ساختگی ناشی از تبلیغات بنا شده، امکان شکوفایی واقعی انسان به‌عنوان فرد فراهم می‌شود:

هدف سوسیالیسم نه چندان اجتماعی کردن فرد، بلکه شخصی کردن جامعه است؛ یعنی فراهم ساختن امکان شکوفایی کامل و بیشترین رشد برای شخصیت یگانه و منحصربه‌فرد هر انسان است [۹۱].

سوسیالیسم. انسانهایی یکدست که همه یک جور فکر و عمل کنند؛ خلق نمیکند، این سرمایه‌داری است که انطباق و تبعیت فردیت ما از آنچه بازار دیکته میکند را تشویق میکند. تنوع شخصیتهای ما (شاید حتی بیشتر از آنچه شارل فوریه تصور کرده بود!) و گوناگونی های فراوان خواستها و تمایلات ، از ویژگیهای شگفت انگیز گونه‌ی انسانی ماست.

سوسیالیسم فقط نحوه ای که در آن تواناییهای متفاوت بین افراد به عنوان جایگاه های اجتماعی–اقتصادی متفاوت نهادینه می‌شود را از بین خواهد برد (هر چند به طور کامل نمیدانیم که کدام یک از تفاوتها کاملا در جایگاه اجتماعی تأثیر میگذارد ، آموزش خصوصی، شبکه والدین در دنیای شرکتها و غیره).

تفاوتهای ما مکمل یکدیگر خواهند بود؛ اگر شما در آواز خواندن بسیار ماهرید و من در نواختن ساز بهترم، اینها به‌طور بالقوه مکمل هم دیکر هستند. همچنین، شاید من در برخورد با مشکلات عاطفی دیگران بهتر باشم و شما در سازماندهی رویدادها؛ هیچیک از این مهارتها برتر از دیگری نخواهد بود و ارزشگذاری بالاتری نخواهد داشت [۹۲] .

به مشکلات بشریت از دریچه اجتماعی یا جمعی، نگریستن مزایای آشکاری دارد، از مشارکت دموکراتیک اکثریت در تصمیم گیری برای سرنوشت خود گرفته تا صرفه جویی در مقیاس خدمات بهداشت ملی یا تکنیکهای کشاورزی مدرن را شامل می‌شود.

اجتماعی سازی انسان البته چیز تازه‌ای نیست – ما همیشه موجوداتی اجتماعی بوده‌ایم. اما این فرایند به ما اجازه روابط اجتماعی درست میان خود را بدون واسطه گری بازار آزاد میدهد. از اندیشه‌های شیءوار و بت گونه درباره جهان رها خواهیم شد. انسانیت ما دیگر توسط بازار

تحلیل نخواهد رفت یا مثله نخواهد شد، اقتصاد بدل به جامعه‌ای می‌شود که آنچه پیشتر صرفاً «فعالیت اقتصادی» خوانده میشد، اکنون به فعالیت اجتماعی بدل می‌شود که در آن به‌گونه‌ای آشکار و روشن با یکدیگر در پیوند هستیم، و آنچه میسازیم و انجام میدهیم، حاصل فعالیت جمعی ما به‌عنوان گونه انسانی است.

گذار به سوی برنامه‌ریزی آگاهانه‌ی دموکراسی سوسیالیستی، به‌روشنی پیامدهایی برای جایگاه افرادی که درغیر این صورت ممکن بود نابغه، مخترع، طراح، کار آفرین و امثال آنها محسوب می‌شدند، دارد. سرمایه‌داری چنین افرادی را می‌ستاید و ادعا میکند که در سوسیالیسم جایی برایشان نیست. اما این بسیار دور از حقیقت است. سوسیالیسم به مثابه تلاش جمعی ای که در آن درخشش فردی نه اندوخته می‌شود و نه تنها برای سود شخصی بهره‌برداری میگردد؛ بلکه که چنین نبوغی میتواند شکوفا شود و به شیوه‌ای عادلانه تر به سود همه‌ی بشریت برسد، در واقع از این طریق پاداش بهتری برای استعدادها فراهم میآورد تا سرمایه‌داری. جامعه‌ی سرمایه‌داری تنها به تعداد اندکی از چنین افراد بااستعداد و بااستعداد تر سود میرساند؛ بیشتر آنها هرگز به تواناییهای کامل خود دست نمی‌یابند. همانطور که زیست شناس رادیکال، استیون جی. گولد، گفته است: من به نوعی کمتر به وزن و پیچیدگی مغز انیشتین علاقه دارم تا به این یقین تقریبا قطعی که افرادی با استعداد برابر در مزارع پنبه و کارگاههای طاقت فرسا زندگی کرده و مرده‌اند ۹۳ .

جامعه‌ای که می‌تواند اشتباه کند... و بیاموزد

سوسیالیسم، مدل کامل و بی نقصی از جامعه‌ی انسانی نیست. تا زمانی که کمبود منابع وجود دارد، و دیدگاههای متضاد و مناظره ها بر سر تصمیمات اقتصادی و سیاسی برقرار است چنین چیزی نا ممکن است. اما جامعه‌ای خواهد بود برتر/عالی تر از آنچه اکنون داریم. یکی از مشکلات سرمایه‌داری این است که تصمیمات فاجعه بار میتوانند توسط روسای صنعت، مدیران میانی، بانک داران یا سرمایه گذاران مالی گرفته شوند – کسانی که بر کل جامعه

تأثیر گسترده دارند. فشار بازار ممکن است آنها را تنبه کند(بعنوان مثال انرون برادران لیهام ورشکسته شدند) اما روش دمکراتیک که آنها را مورد مؤاخذه قرار دهد یا اشتباهشان ار تصحیح کند وجود ندارد

همچنین، اگرچه برنامه‌ریزی دموکراتیک راه بسیار بهتری برای اداره‌ی امور اقتصادی ما نسبت به سرمایه‌داری بازار محور است، باید روشن باشد که این خود به تنهایی راه‌حل جادویی همه‌ی مشکلات نیست. برنامه‌ریزی نه معادل تخصیص درست/ایده آل منابع است؛ نه تخصیص علمی، نه حتی انسانی تر. فقط به سادگی به معنای تخصیص مستقیم/سر راست است... [۹۴]. به بیان دیگر، برنامه‌ریزی دموکراتیک همه‌ی بی‌نظمیها/اختلالات فعالیت اقتصادی انسانی را به کلی از میان نمی‌برد [۹۵].

از آنجاییکه سوسیالیسم به معنای دمکراتیزه کردن اقتصاد و مشارکت فعال انسانها در تصمیم گیری در همه‌ی سطوح، مستلزم آن است که جامعه‌ای شکل گیرد که کثرت گرایی انسانی و امکان خطای انسانی را به رسمیت بشناسد. دگرگونی اساسی در این است که شرایط مادی برای یادگیری و بهبود فراهم گردد، تا به صورت جمعی روشها و شیوه‌های خود را متحول کنیم. کمون پاریس هرگز ادعای بی‌خطا بودن نداشت؛ در واقع، گزارشهای روشنی از مباحثات و توافقات خود منتشر میکرد تا مردم را از آنچه در جریان بود آگاه کند و امکان گفت‌وگوی دمکراتیک درباره‌ی کاستی هایش را فراهم آورد [۹۶].

هر نظام دمکراسی کارگری، بی‌تردید، به خطاهایی خواهد انجامید، و هیچ حزب انقلابی سوسیالیستی در جهان نیست که دچار خطاهای سیاسی نشود. اما در نظام سوسیالیستی، این خطاها پیامدهایی دارند که باید با آنها روبه‌رو شد و از آنها آموخت. اقتصاددان شوروی، لئونتیف، درباره‌ی برنامه‌ریزی چنین گفته است: «یک برنامه پیش بینی نیست. اساس برنامه‌ریزی بر این فرض استوار است که میان سناریوهای ممکن، انتخابی آگاهانه صورت گیرد [۹۷].

چه نوع سناریوهای بدیل و امکان پذیری ممکن است وجود داشته باشد؟ «دواین» به نمونه‌هایی در مراحل اولیه سوسیالیسم اشاره میکند: بستن یک واحد تولیدی، تورم، یا مصرف بیش از اندازه‌ی منابع محلی در صورتیکه در برنامه‌ریزی دقت کافی صورت نگیرد [۹۸] .

برخی ممکن است این پرسش را مطرح کنند که آیا این به معنای آن است که سوسیالیسم نیز ممکن است همان مسائل سرمایه‌داری را باز تولید کند؟ پاسخ این است: «نه همان، ولی مشابه». تفاوت کلیدی در این است که مشارکت دمکراتیک کارگران و مصرف کنندگان، برنامه‌ریزان و کنش گران، به جامعه امکان میدهد که بیاموزد و تصمیم‌های بهتری برای آینده بگیرد، به‌جای آنکه برای رفع مشکلات، به بازار تکیه کند [۹۹] .

جان ریدل، تاریخ‌نگار سوسیالیست، ، نیز از رویکردی چند گانه پشتیبانی میکند:

دولت کارگران و کشاورزان در پی آن خواهد بود که با پذیرش نهادهای گوناگون حکومت و مدیریت اقتصادی، برداشتهای متفاوت و اولویتهای گوناگون را در عمل آزموده و بررسی کند.

البته این گوناگونی باید تا حدی محدود گردد، چرا که منابع محدودند و منافع کلی مردم زحمتکش باید حفظ شود. با این حال، جامعه‌ای که در مسیر سوسیالیسم گام برمیدارد، هم در مباحثات و هم در شیوه‌های اقتصادی‌اش، با گوناگونی در رویکرد ها شناخته می شود [۱۰۰] .

نظام سوسیالیستی ناگزیر است با مجموعه‌ای از مسائل روبه‌رو شود، به ویژه در زمینه‌ی گرمایش جهانی. آرون بنانف نمونه‌هایی را مطرح میکند: «چگونه انرژی تولید کنیم؟ چقدر گوشت باید برای خوراک مردم فراهم شود؟ چگونه باید برای میراث استعمار غرامت پرداخت؟ چگونه مهاجرت‌های اقلیمی را سامان دهیم؟ و چه نوعی از مهندسی اقلیمی (اگر اصلاً لازم باشد) باید به کار گرفته شود؟ اینها مسائلی هستند که آینده‌ی متفاوتی را برای بشر رقم می‌زنند [۱۰۱] .

تصمیم گیری در سطوح گوناگون، با درجات متفاوتی از تخصص انجام خواهد شد. برخی تصمیم‌ها نیازمند دانش فنی یا رویه‌ای خواهند بود که در آن پیشنهادهای مختلف مطرح میشوند تا تصمیم نهایی گرفته شود [۱۰۲]. درس تجربه های گذشته (مانند یوگسلاوی) این است که نباید بگذاریم لایه‌ای از متخصصان به‌طور نانوشته به تصمیم گیرندگان اصلی تبدیل شوند، چرا که دیگران احساس نادانی یا ناتوانی میکنند و از مشارکت بازمی مانند.

فناوری نوین

ورود فناوری نو و سیستمهای پیشرفته تر کاری در چارچوب سوسیالیسم باعث کاهش زمان کار و ارزانتر شدن کالاها و خدمات خواهد شد. کارگران از پیشرفت فناوری زیان نخواهند دید، چرا که این فناوری در خدمت جامعه خواهد بود، نه در خدمت سرمایه.

فناوری نو همچنین به کاهش کارهای خسته کننده و تکراری کمک خواهد کرد؛ کارهایی که از نظر روانی فرساینده‌اند. این نوع کار میتواند بیگانه‌کننده‌ترین شکل کار باشد، چرا که انسان پس از پایان آن احساس خستگی، فشار روانی و گاه بی‌ارادگی شبیه مردگان متحرک دارد. یکی از وظایف اساسی جامعه‌ی کارگری، کاهش زمان صرف شده برای این نوع کار تا حد ممکن و تقسیم کارهایی است که امکان خودکار سازی آنها وجود ندارد.

این به معنای بازنگری بنیادین در کاربرد اجتماعی فناوری است؛ «افزایش ارزشهای مصرفی و بازسازی پاسخگوی به نیازها اکنون به‌عنوان تنظیم‌کننده‌ٔ اجتماعی فناوری عمل میکند، نه همچون نظام سرمایه‌داری که زمان را به ارزش اضافی و پول تبدیل می کند» [۱۰۳] . ماهیت یک جامعه پساسرمایه‌داری ناگزیر باید کاملاً سیاسی باشد؛ بخشی از این الزام به این دلیل است که تمایز میان اقتصاد و سیاست به پایان رسیده است، و بخشی نیز به این دلیل که آینده بشریت با تصمیمات دشواری روبروست که نیازمند راهبردهای جدی و سنجیده خواهد بود. به همین دلیل، اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را نمیتوان به یک دستورالعمل یا رایانه پیشرفته فرو

کاست؛ انسانها باید تصمیمهای مهم را بگیرند. اگر در این تصمیم‌گیری‌ها خطا کنند، باید راههایی برای اصلاح اشتباهات و رفع تناقضات در فرآیند برنامه‌ریزی اجتماعی و تصمیم گیری وجود داشته باشد.

فناوری در این مسیر به تصمیم گیری دموکراتیک سوسیالیستی یاری خواهد رساند. ماکس گرونبرگ در استدلالی قوی برای ایجاد یک سامانه فنی علمی برای پردازش اطلاعات و یاری در تصمیم گیری، فرآیندهای کلیدی‌ای را که باید در یک جامعهٔ سوسیالیستی رخ دهد، چنین بر می‌شمرد:

تصمیم باید با پیش بینی پیش از اجرا آغاز شود تا نیاز آینده را تعیین کند؛ گام دوم، فرایند برنامه‌ریزی برای یافتن بهترین شیوهٔ رسیدن به هدف موردنظر است؛ سوم، تولید به وقوع می‌پیوندد؛ و در گام چهارم، اعتبار طرح اجرا شده در فرآیندی پس از اجرا، با بررسی در مصرف، سنجیده می‌شود؛ روندی که انتظارات آینده از تقاضا را دگرگون خواهد ساخت [۱۰۴] .

این سیستمها با هوش مصنوعی پشتیبانی شده و میتوانند حجم عظیمی از داده‌ها را پردازش کرده و پیش‌بینی‌های دقیقی درباره نیاز مصرف کنندگان ارائه دهند. این روندها هم اکنون توسط شرکتهای سرمایه‌داری مانند آمازون مورد استفاده قرار میگیرند. اما در سوسیالیسم چنین سیستمی در نهایت همواره تابع تصمیمگیری انسانی در مورد سرمایه گذاری ها و اهداف استراتژیک، مانند انتخاب نوع منبع انرژی، خواهد بود.

این فناوری جامعه انسانی را به شدت بهبود خواهد بخشید و زمان آزاد بیشتری در اختیار ما قرار خواهد داد، اما در عین حال به سطح بالاتری از سواد فناوری در زمینه کدنویسی و ریاضیات نیاز دارد تا داده ها را مدیریت و به شیوهای دموکراتیک ، در کنار «نهادهای مدنی قوی»، بهبود بخشیم. فناوری باید تابع نیازها و خواسته های انسانی باشد، نه چیزی که آنها را دیکته و تعیین کند.

همه ما ثروتمند میشویم

زیرا سرمایه‌داری در اصل زمانی لغو میشود که بپذیریم/فرض کنیم لذت اصل محرک است، نه انباشت ثروت به خودی خود.

مارکس [۱۰۵]

اگر رشد تولید ناخالص داخلی مردم را خوشحال نمیکند، پس چه چیزی خوشحال مان میکند؟ اگر خود را از روشی که سرمایه جهان بینی ما را محدود و تعیین میکند، از اینکه چگونه همه چیز کالایی شده و به ما فروخته میشود، رها کنیم، آنگاه میتوانیم طرحی از جهانی آینده با مجموعه ای متفاوت از اولویتها ترسیم کنیم.

دیدن نیازهای انسانی به عنوان امری ثابت اشتباه است؛ درک ما از خواسته ها و نیازهای در طول زمان ،تکامل مییابد و تغییر میکند، زیرا این نیازها تاریخی و اجتماعی هستند. ما موجوداتی اجتماعی هستیم و نیازهای اجتماعی ما هم جامعه را خلق کرده اند و هم توسط جامعه شکل گرفته اند. در دهه ۱۹۸۰ نیاز به اینترنت وجود نداشت، اما اکنون بخشی ضروری از زندگی انسانی است [۱۰۶] . سوسیالیسم نیز بر اساس این تصور آرمان شهری نیست که ناگهان همه به «انسانهای جدید» تبدیل شوند و خواسته ها و نیازهای کنونی شان تحت سرمایه داری را سرکوب کنند. بلکه درباره جهانی بهتر است، جهانی بهتر و انسانی تر، که از دل مبارزات روزمره زندگی کنونی ساخته میشود.

جهانی بهتر و انسانی تر، که از دل مبارزات روزمره زندگی کنونی ساخته میشود. امروزه به طور گسترده پذیرفته شده است که گسترش خدمات عمومی همگانی، تأثیر بسیار بیشتری بر زندگی روزمره مردم دارد تا مفاهیم انتزاعی مانند رشد اقتصادی. دسترسی رایگان به خدمات

درمانی، حمل و نقل، آموزش و امکانات تفریحی، همراه با پارکها و فضاهای عمومی حفاظت شده، برای مردم و جامعه به مراتب سودمند تر از صرفاً افزایش دستمزد است [۱۰۷] .

البته طرفداران سرمایه داری پاسخ میدهند که «هیچ چیز رایگان نیست»، یعنی هر خدمتی که به صورت رایگان ارائه شود، در واقع از طریق مالیات یا سایر ابزارهای مالی تأمین میشود. به همین دلیل، در نظام سرمایه‌داری، وضع مالیات های تصاعدی بر کسب و کارهای بزرگ و ثروتمندان برای تأمین این خدمات عمومی همگانی اهمیت فراوانی دارد. اما در سوسیالیسم، غیر کالایی شدن بخشهای کلیدی جامعه جایگزین مالیات ها خواهد شد، چرا که کالاهای عمومی بیشتری از طریق اضافه تولید جامعه در دسترس همگان قرار میگیرد.

همگانی بودن خدمات عمومی نیز نکته حیاتی است. سوسیالیست ها با «آزمون میانگین» مخالفند، زیرا در آن با یک سیستم دو لایه (یک سیستم بهتر و پولی برای ثروتمندان، و یک سیستم ارزانتر و بی کیفیت تر که افراد کم درآمد میتوانند به صورت رایگان به آن دسترسی داشته باشند) مواجه هستیم و دلیل دیگر اینکه روند اثبات فقیر بودن تحقیرآمیز است.

در سوسیالیسم، این تمایزات طبقاتی کمرنگ شده و جای خود را به جامعه ای میدهد که در آن همه از استاندارد زندگی مناسبی برخوردارند.

این نقطه ی تقابل بنیادین با سرمایه‌داری است، که ثروت اجتماعی را در انبوهی از کالاها دفن میکند اگر میخواهی از چیزی لذت ببری، باید آن را بخری [۱۰۸]. آلترناتیو سوسیالیستی، پارادوکس لادردیلِ (که اولین بار توسط جیمز میتلند بیان شد) سرمایه‌داری را که بین موجودیت ثروت عمومی (کالاهای مشترک و اجتماعی) و ثروت خصوصی، نسبت معکوس وجود دارد، را وارونه میکند.

وقتی یک کتابخانه عمومی تعطیل می‌شود و جای خود را به فروش آنلاین آمازون میدهد، یا وقتی یک ساحل بسته می‌شود و برای نشستن کنار دریا باید پول بپردازید، در واقع ثروت

عمومی شما به جیب عده‌ای خاص سرازیر می‌شود. سوسیالیست ها دسترسی به فرهنگ، مهارتها، اوقات فراغت و دانش را به عنوان ثروت واقعی یک جامعه در اولویت قرار میدهند.

این پایان کمبود است؛ یا حداقل میتوانیم کمبود را به آنچه طبیعت بر ما تحمیل میکند محدود کنیم. میتوانیم در چارچوب محدودیتهای سیاره ای غذا تولید کنیم، مسکن را برای همه فراهم سازیم و نیازهای انسانی را برآورده کنیم تا امکان شکوفایی واقعی را داشته باشیم. همانطور که جیمز باگز، انقلابی آمریکایی، بیان کرده است: «برای اولین بار در تاریخ بشر، توده‌های عظیم مردم آزاد خواهند بود تا کاوش کنند و بازتاب دهند، پرسش کنند و خلق کنند، یاد بگیرند و آموزش دهند، بدون آنکه ترس از آینده یا نگرانی برای وعده غذایی بعدی مانع آنها شود [۱۰۹] .

سلسله مراتب رو به زوال

در این مرحله، مشخص کردیم که سوسیالیسم به معنای اقدامات دولت، به ویژه در نظام سرمایه‌داری، نیست. ملی سازی، رفاه، مالیات گیری، مقررات محیط زیستی—همه اینها تنها بازتاب های ضعیفی از آنچه سوسیالیسم خواهد بود هستند. راست گرایی مدرن چنان در نفرت از سوسیالیسم ریشه دواند که حتی سیاست های لیبرال ملایم را کمونیستی میخواند. آنها رؤسای جمهوری آمریکا را که مالیات ها را اندکی افزایش میدهند، کمونیست های پنهان می‌نامند. حتی ادعا میکنند که نجات بانکها (بیل اوت) در سال ۲۰۰۸ یک سیاست بلشویکی بود [۱۱۰] . اینها همه سر و صدا و خشم بی اساسی است که هدفش بی اعتبار کردن سوسیالیسم و ناامید کردن مردم از امکان تحقق جهانی بهتر است، در حالی که قدرتمندان به خرید قایق های تفریحی و جت های شخصی ادامه میدهند و سبک زندگی ای را پیش می‌گیرند که مقادیر عظیمی کربن تولید میکند.

وقتی مرتجعین، دولت سلسله مراتبی عظیم را با سوسیالیسم یکی می‌گیرند، در واقع آن را با سوسیال دموکراسی یا استالینیسم اشتباه میگیرند.

واقعیت این است که در جامعه پسا سرمایه داری که بازار برچیده شده و با برنامه‌ریزی جایگزین شده است، در جائیکه که ارزش مبادله جای خود را به ارزش مصرفی داده، و دیگر به طبقات تقسیم نشده ایم، نقش هرگونه ساختار دولتی رو به کاهش است. سوسیالیست ها وسواس بیمارگونه ای نسبت به دولت ندارند؛ دولت یک شر ضروری در فرآیند الغای سرمایه‌داری است، اما ما از هر پیشرفتی که به کوچکتر شدن آن بینجامد استقبال میکنیم [۱۱۱] .

دولت در جامعه طبقاتی ابزار ستم و کنترل طبقاتی است. دولت فئودالی از ثروت و املاک پادشاهان و اشراف محافظت میکرد، دولت سرمایه‌داری از ثروت و قدرت طبقه سرمایه‌دار حراست کرده و دولت–ملت را پاسداری می‌نماید. در سوسیالیسم، دولت و حکومت کارگری از طبقه کارگر اکثریت دفاع کرده و به دگرگونی به سوی سوسیالیسم یاری میرساند. این نهاد فعالیتهای ضد انقلابی و خرابکاری عناصر طرفدار سرمایه داری یا کشورهای دیگری که هنوز تحت حکومت سرمایه داران هستند را خنثی خواهد کرد.

هرچه بکوشیم، وجود یک نهاد سلسله مراتبی مانند دولت – حتی یک دولت کارگری که شکلی متفاوت داشته و به شیوه‌ای کاملاً متضاد با دولت سرمایه‌داری قدیم سازمان یافته – همواره چیزی تحمیل گر و بیرونی به نظر خواهد رسید. آنارشیست‌ها در خواست الغای دولت اشتباه نمیکنند، فقط پیشنهاد میکنند این کار فورا انجام شود، حال آنکه سوسیالیست ها معتقدند دولت کارگری به تدریج به چیزی محدود تر تبدیل خواهد شد.

اگر در مبارزه خود موفق شویم، اگر سوسیالیسم به نظامی جهانی بدل شده و سرمایه‌داری را از هر گوشه زمین ریشه کن کند، آنگاه نقش دولت به مراتب کمرنگتر خواهد شد. انگلس دیدگاه خود را اینگونه بیان میکند

به نام جامعه – این در عین حال آخرین عمل مستقل دولت به مثابه یک دولت است. دخالت دولت در روابط اجتماعی، حوزه به حوزه، زائد شده و سپس خودبخود محو می‌شود؛ حکومت فرد/ شخص جای خود را به اداره امور و هدایت فرآیندهای تولید میدهد. دولت از بین نمی‌رود، بلکه پژمرده میشود [۱۱۲] .

این دیدگاه مشابه آن چیزی است که انگلس و مارکس در مانیفست کمونیست بیان کرده‌اند، مبنی بر اینکه «قدرت عمومی ویژگی سیاسی‌اش را از دست میدهد. [۱۱۳] .

ما با ابزارهایی که برای ویران کردن خانه ارباب استفاده میکنیم، متوقف نمی‌شویم؛ مفهوم کنترل کارگری یا دولت کارگری را پرستش نمی کنیم. اما تا زمانی که آنچه تولید و توزیع میکنیم همچنان کالا محسوب می‌شود، و همچنان باید بابت آن پول پرداخت شود، در یک نظام مزدی کار میکنیم، در واقع هنوز در مرحله پیشا تاریخی به‌سر می‌بریم؛ جامعه‌ای که همچنان با نشان/مارک نظام پیشین بر آن نقش بسته است .

برخی نگرانند که سوسیالیسم به معنای جلسات بی پایان برای تصمیم گیری درباره همه چیز، بحث و جدل‌های دائمی و مشاجره می باشد. در مقایسه با سادگی ظاهری بازار سرمایه‌داری (که فقط کافی است بروی و چیزی بخری)، چه کسی دوست دارد عمرش را صرف بحث بر سر هر جزئی از اقتصاد انسانی کند؟ این نگرانی، تا حدی، استدلالی نادرست است، زیرا بسیاری از فعالیتهای تولیدی یا اقتصادی، بر پایه شناختی که از نیازهای مردم داریم و البته الگوریتم‌های برنامه‌ریزی برای برخی صنایع، به طور خودکار انجام خواهند شد. اما با این حال، درست است که در آینده فضاهای بیشتری برای بحث و گفتگو درباره اداره جامعه وجود خواهد داشت، ولی این مساله از آن روست که سوسیالیسم به روحیه همکاری و احساس اجتماعی اصیل انسانها میدان میدهد تا خود را شکوفا سازند و در کنار هم، نیازهای اجتماعی خود را مشخص و برآورده کنند.

انسانهایی که در دوران سوسیالیسم زندگی خواهند کرد، همان انسانهایی نظامهای فئودالی یا سرمایه‌داری نیستند . سوسیالیست ها با قاطعیت باور دارند که انسان توانایی درک اقتصاد خود و اتخاذ تصمیمات عقلانی را دارد، بدون اینکه نیاز باشد به «رهبران صنعت» یا «دست نامرئی بازار» تکیه کند تا به جای ما تصمیم بگیرند. با از میان رفتن قانون ارزش: این واقعیت محقق: مبارزه برای بقا و هستی فردی به پایان میرسد. تنها در این لحظه است که انسان، بنوعی، از قلمرو حیوانات جدا می‌شود و از شرایط حیوانی بقا به شرایطی واقعاً انسانی گام میگذارد [۱۱۴] . در اینجاست که انسانیت ما آغاز به نمایان شدن میکند.

زندگی خوب

در عصر هیولا ها، عصر خشونت و نفرت، در جایی که به نظر میرسد زمان برای کره زمین برای اینکه بتواند بشریت را حفظ کند، در حال اتمام است ، مطرح کردن صحبت از زندگی واقعاً خوب بشریت ممکن است به عنوان یک داستان آرمان شهری جذاب/ وسوسه برانگیز به نظر برسد. حتی برخی از کسانی که از ساختن جهانی بهتر سخن میگویند، در دل خود از این بیم دارند که شاید دیگر خیلی دیر شده باشد.

ما باید این طرز فکر را رد کنیم. وقتی صحبت از جامعه به میان می‌آید، بشریت/انسانیت هرگز برای خود وظیفه ای را که نتواند حل کند، تعیین نمیکند [۱۱۵] و گرمایش جهانی یکی از آنهاست. ما میتوانیم جامعه خود را به گونه‌ای تغییر دهیم که در سیاره ای گرو تر دوام بیاورد و همزمان گامهای برای بازگرداندن زمین به دمایی پایدار تر در طول زمان برداریم. این همان کاریست که سوسیالیسم قادر به انجام آن است، ولی سرمایه‌داری نه؛ چرا که قدرت سرمایه‌ی فسیلی بیش از حد نیرومند و در اقتصاد جهانی ما بیش از حد ریشه‌دار است.

این امید بنیادی ضروریست. اما آنچه اهمیت دارد، سازماندهی بر پایه این امید است.

هنگامی که رژیم سرمایه‌داری را واژگون کنیم و به تدریج اقتصاد و منابع خود را طوری برنامه‌ریزی کنیم که پاسخگوی نیازهای انسانی باشد، و تمایز های طبقاتی پیشین از میان برود، آنگاه وارد جامعه‌ای بی طبقه و بی دولت خواهیم شد، که در آن میتوانیم واقعاً به عنوان انسان، زندگی کنیم و لذت ببریم:

در نظم اجتماعی کمونیستی، نه اربابی وجود دارد، نه سرمایه‌داری، نه کارگر مزدی؛ تنها انسانها – رفقا هستند [۱۱۶] .

ایده‌آل این است که به آنچه ارسطو بعنوان (ایودمونیا) زندگی خوب – توصیف کرده است، باز گردیم. چنین کلمه ای نمی‌تواند خوشبختی را برای همه افراد همیشه تضمین کند، همانطور که سوسیالیست لهستانی آدام شاف توضیح میدهد:

حتی در شرایط اجتماعی و اقتصادی آرمانی، انسانها ممکن است به طور فردی دچار اندوه شوند – هیچ نظام اقتصادی یا اجتماعی ای نمی‌تواند آنها را از بیماری، مرگ عزیزان، عشق بی پاسخ، شکست های شخصی و... محافظت کند [۱۱۷] .

با این حال، میتوان بیشترین علل اندوه کنونی را از میان برداشت. ما به جامعه‌ای دست خواهیم یافت که در آن نیازهای مان برآورده می‌شود، و آنچه پس از آن میماند، به خلاقیت و تخیل ما واگذار خواهد شد. جامعه‌ی در آن همه اختلافات/تقسیمات و نفرت های کهنه از بین خواهد رفت. ستم بر زنان دیگر وجود نخواهد داشت، چرا که ساختار خانواده– که کار بی مزد زنان در مرکز آن قرار دارد – اساسا دگرگون شده است. مرزها و ملتها از میان برداشته خواهند شد؛ و باورهای دینی ای که همچنان باقی مانده، امری شخصی خواهند بود.

از آنجا که سیاست و اقتصاد، مقوله هایی هستند که از خلال آنها نبرد بر سر منابع را درک میکنیم، این مفاهیم نیز به تدریج کاربرد خود را از دست خواهند داد، چرا که به‌اندازه‌ی کافی برای برآوردن نیازهای مان تولید خواهیم کرد. با پیشرفت جامعه و پایان یافتن کمبود و فقدان

منابع (که در نظام سرمایه‌داری بر ما تحمیل می‌شود)، دیگر تصمیمات سیاسی به آن اندازه لازم نخواهد بود. پس جای سیاست را چه خواهد گرفت؟ شاید فقط «فرهنگ». اما نه آن فرهنگی که بر پایه‌ی ابتدایی اجتماعی و تفاوتهای طبقاتی بنا شده باشد، بلکه فرهنگی واقعاً انسانی. چنین مفهومی شاید از توان تصور کنونی ما بیرون باشد —— اما پتانسیل برای ساختن جهانی را نشان میدهد هنگامی که نظام وحشیانه ای را واژگون می کنیم که اکنون به طور موقت برده مان کرده است. در این صورت این امکان وجود دارد که فرصت/زمان را صرف گفت و گو درباره‌ی نقشی که جامعه‌ی بعدی خواهد داشت، گذاشت

این موضوع تأثیری ژرف بر احساس ما به‌عنوان انسان خواهد گذاشت. در سرمایه‌داری با دسته بندی ها/ تفرقه ها میان ملتها، جنسیت ها، عقاید و طبقات، کمبود و در نتیجه ترس، سلطه و کنترل شکل میگیرد. سرمایه تنها از طریق ایجاد کمبود و فروش نیازها و خواسته‌ها یمان میتواند وجود داشته باشد. ترس از زیان / خسارت، ترس از دست دادن اندک «امتیازهای» که فکر میکنیم بر دیگران داریم ما را به کنترل خود درمی آورد و علیه یکدیگر می‌شوراند. هنگامی که سوسیالیسم به درستی برقرار شود و از کمبود به سوی جهانی سرشار از فراوانی پایدار حرکت کنیم، این ترسها از میان میروند و همراه با آنها، همه نگرانی ها درباره جرم و جنایت، و دستگاه بزرگ دولت که بازداشت، محاکمه و زندانی میکند، مجازات میکند، و ارتشی که برای دفاع از یک کشور در برابر کشور دیگر ساخته میشوند، و دشمنی با بیگانه و مهاجر نیز از میان میروند. در حالیکه از تاریکی هولناک پیشاتاریخ به سوی روزگار نو گام بر میداریم ، همه این انگیزه‌های بیمارگونه که سرمایه‌داری به ما تحمیل کرده بود، کم رنگ شده و عقب نشینی میکند.

تا آن زمان، درک ما به کار به کلی دگرگون شده است. دیگر مجبور نیستیم برای زنده ماندن کار کنیم؛ کار بر پایه نیازهای جامعه انجام می‌شود و بسیار آسانتر است. دیگر میان «کار» و «فراغت» چنان تمایزی نمیگذاریم که گویی فراغت چیزی است که باید از دل اقتصاد بیرون

کشید. استعدادهای واقعی ما سرانجام میتوانند بی‌آنکه در بند نیاز به پول یا کار همیشگی باشند، شکوفا شوند. همکاری دیگر رفتاری ناخودآگاه و ناشناخته نیست؛ بلکه دیگر از نظر اجتماعی پذیرفته شده و بی واسطه نمایان می‌شود.

اوقات/روزگار ما دیگر برای تولید ارزش افزوده سامان نیافته و یا تحت فرمان/ساختار سرمایه نیست؛ بلکه گسترش اوقات فراغت، سنجش توانگری است. قلمرو آزادی به مهمترین هدف/ آماج در زندگی ما بدل می‌شود، نه ضرورت خرد کننده کار مزدی. جامعه‌ای بی طبقه، جامعه‌ای است که در آن پول را از میان برده ایم اما همگان توانگر هستند. هر کسی از تجربه، مهارتها و فرصت های انسانی غنی است، زیرا تعادل را بر اساس ثروت خود، یعنی خود طبیعت، بازیابی/بازسازی کرده‌ایم. این، جامعه‌ای خواهد بود که در آن انباشته شدن ثروت گزاف برای گروهی اندک، بر دوش رنج میلیاردها انسان، به یادگاری از پیشاتاریخ بدل می شود، چیزی که کودکان به اینکه ما اینگونه زندگی میکردیم به آن بخندند. زندگی یک نفر غرق در تجملات خصوصی، برای نسلهای آینده ، همان قدر دور و بیگانه و ناپسند به نظر خواهد آمد که اکنون برده داری برای ما چنین است. دیگر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف قدرت و پول برای کسانی که سرمایه در اختیار دارند نیستیم؛ بلکه پرورش تواناییها و نیروهای انسانی مان، به نیروی محرکه اصلی در زندگیمان تبدیل می‌شود

که اکنون برده داری برای ما چنین است. دیگر ابزاری برای رسیدن به قدرت و پولِ برای کسانی که سرمایه در اختیار دارند نیستیم؛ بلکه پرورش تواناییها و ظرفیت های انسانی مان، به نیروی محرکه اصلی در زندگیمان تبدیل می‌شود.

یاداشت‌ها

۱– در بحثهای روزهای اولیه اتحاد جماهیر شوروی، نیکو لای بوخارین استدلال میکند که قانون ارزش نوعی قانون اقتصادی انتقالی بود، اما این دیدگاه در اقتصاد مارکسیستی دیدگاهی اقلیت است.

۲– این سه الزام همان چیزی است که پت دیواین در جمعبندی از جامعه‌ی گذار بیان میکند . پت دیواین، دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی: اقتصاد سیاسی یک جامعه‌ی خودگردان (پالیتی، ۱۹۸۹)، ص ۱۱۳. من شرط چهارمی را درباره‌ی تولید کالا افزوده ام.

۳– کمال خسروی، «کار مجرد و سوسیالیسم»، ماتریالیسم تاریخی، جلد ۳۴، شماره ۴ (۲۰۲۳): ص ۲۳۶– ۲۶۰

۴– سایمون هانا، «دموکراسی کلید مقابله با تخریب زیست محیطی است»، ۲۱ ژوئیه ۲۰۲۳،

https://anticapitalistresistance.org/democracy-is-key-to-tackling-environmental-degradation/

۵– لئون تروتسکی، «اقتصاد شوروی در خطر: شرایط و شیوه‌های اقتصاد برنامه‌ریزی شده» www.marxists.org/archive/trotsky/۱۹۳۲/۱۰/sovecon.htm

۶– آرون بناونا، «سرمایه‌گذاری سوسیالیستی، برنامه‌ریزی پویا و سیاست نیاز انسانی»، بازاندیشی مارکسیسم، جلد ۳۴، شماره ۲ (۲۰۲۲)، ص ۱۹۷

۷– مایکل لووی، اکو سوسیالیسم، ص ۲۹۹

۸– سیتو، مارکس در آنتروپوسین، ص ۲۴۱–۲۴۳

۹– سدریک دوران، النا هوفربرت و متیاس شملزر، «برنامه‌ریزی فراتر از رشد: استدلالی برای دموکراسی اقتصادی در چارچوب محدودیتهای زیست محیطی»، ژورنال تولید پاکیزه، جلد ۴۳۷ (ژانویه ۲۰۲۴)، ص ۱۵

۱۰– ارنست مندل، «در دفاع از برنامه‌ریزی سوسیالیستی»، بررسی نیو لفت، شماره ۱۵۹ (سپتامبر–اکتبر ۱۹۸۶).

۱۱– دیواین، دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی

۱۲. ۱۲– ریچارد اشمیت، «دموکراسی سوسیالیستی و همبستگی»، سوسیالیسم و دموکراسی، جلد ۳۹، شماره ۱ (۲۰۱۵)، ص ۶۷

۱۳ .۱۳– لودویگ فوئرباخ، کارل مارکس، فریدریش انگلس: فلسفه‌ی سوسیالیستی آلمانی (کانتینیوم، ۱۹۹۷)، ص ۲۳۹

۱۴– دیواین، دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی، برای ایده‌ی یک جامعه‌ی مدنی تحت سوسیالیسم استدلال میکند و بناونا همین دیدگاه را در نوشته‌ی خود، «سرمایه‌گذاری سوسیالیستی، برنامه‌ریزی پویا و سیاست نیاز انسانی» دنبال میکند. استدلال های قویتر برای جامعه‌ی پساسرمایه‌داری از ایده‌ی یک حزب واحد که تمام ابعاد سیاسی و اجتماعی زندگی را کنترل کند فاصله میگیرند، همان‌گونه که در روسیه و چین رخ داد.

۱۵– برای مقایسه با جنگ جهانی دوم، بنگرید به: پل اس. آدلر، «سرمایه‌داری، سوسیالیسم و بحران اقلیمی ، نظریه سازمانی، جلد ۳، شماره ۱ (۲۰۲۲)؛ و برای کمونیسم جنگی، آندیاس مالم، کرونا، اقلیم، وضعیت اضطراری مزمن: کمونیسم جنگی در قرن بیست و یکم (ورسو، ۲۰۲۲)

۱۶– برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:

https://ourworldindata.org/greenhouse-gas-emissions

۱۷– لووی، اکو سوسیالیسم، ص. ۲۹۷–۲۹۸

۱۸– اندرو سیمز، ۲۱ ساعت: چرا یک هفته کاری کوتاهتر می‌تواند به همه ما در شکوفایی در قرن بیست و یکم کمک کند (ان ای اف ، ۲۰۱۰)

۱۹– پل لافارگ، حق بر تن‌آسایی (کتابهای پترن ، ۲۰۲۰)

۲۰– دیوید گربر، کارهای مزخرف (سایمون و شوستر، ۲۰۱۸)

۲۱– آرون بناواو، اتوماسیون و آینده کار (ورسو، ۲۰۲۰)، ص. ۸۶

۲۲– مایکل آلبرت: «اگر شما در یک کار به ویژه ناخوشایند و ناتوان کننده برای مدتی هر روز یا هر هفته کار کنید، پس در زمانی دیگر باید کاری خوشایندتر و توانمندسازتر انجام دهید.» پارکون: زندگی پس از سرمایه داری (ورسو، ۲۰۰۳)، فصل ۶ قابل دسترس در

Znetwork.org

۲۳- لووی، اکو سوسیالیسم، ص. ۲۶: «همچنین مهم است که تأکید شود، برنامه‌ریزی در تضاد با خود مدیریتی کارگران بر واحدهای تولیدی شان نیست. در حالی که تصمیم گیری از طریق نظام برنامه‌ریزی انجام می‌شود، برای نمونه، تبدیل یک کارخانه خودرو سازی به کارخانه‌ای که اتوبوس و تراموا تولید میکند، سازماندهی و کارکرد درونی کارخانه باید به طور دموکراتیک به دست خود کارگران اداره شود.

۲۴- گر تمام آنچه برای سوسیالیسم لازم است تولید ، برای استفاده و نه سود، بر اساس یک، برای استفاده و نه سود، برنامه باشد، آنگاه کارگاه زندان ، تحت نظارت یک ساختار فرماندهی اقتدار گرا، نمونه کامل جامعه‌ای سوسیالیستی خواهد بود.» والتر کندال، مالکیت دولتی، کنترل کارگری و سوسیالیسم (انتشارات اسکوئر وان ، ۱۹۷۲).

۲۵- والیس، عمل سوسیالیستی، ص. ۹۸

۲۶- ا ل سوسیالیسم برنامه‌ریزی‌شده دموکراتیک: رویه های اقتصادی ممکن، ساینس ، جامعه: جلد ۶۶، شماره ۱، شماره ویژه : ساختن سوسیالیسم به‌طور نظری: آلترناتیو در برابرسرماییبه داری و دست های نامریی)، (بهار ۲۰۰۲) ص. ۳۳

۲۷- همان

۲۸ – اسمیت، لویاتان نامرئی، ص. ۳۱۹

۲۹- کارل کائوتسکی، انقلاب اجتماعی و آینه انقلاب اجتماعی، جلد ۲ (انتشارات قرن بیستم، ۱۹۰۳)، ص. ۲۴. «تراست‌ها» در اینجا به انحصاراتی اشاره دارد که در چارچوب سرمایه‌داری پدید می‌آیند.

۳۰- لووی، اکو سوسیالیسم.

۳۱- کاترین ساماری، برنامه، بازارها و دموکراسی ۱۹۹۸،ص ۷ (مؤسسه بین‌المللی پژوهش و آموزش- آی آی آر ای)

۳۲- ارنست ژرمن (مندل)، «قانون ارزش در رابطه با خود مدیریتی و سرمایه‌گذاری در اقتصاد دولتهای کارگری»، چشم‌انداز جهانی [پاریس]، شماره ۱۴) ۱۹۶۳(، www.marxists.org/archive/mandel/۱۹۶۳/xx/value-self-man.html

۳۳- اقتصاددانان کلاسیک سوسیالیست تفاوتی میان بخش اول (سرمایه‌ای که سرمایه تولید می‌کند) و بخش دوم (کالاهای مصرفی) قائل می‌شوند. بخش اول کارخانه‌ها و ماشین آلات عظیمی است که بیشتر ما هیچگاه واقعاً با آنها روبه‌رو نمی‌شویم، اما توانایی تولید ابزارها و ماشین آلات لازم برای بخش دوم را دارند. بخش دوم چیزهایی را تولید می‌کند که بیشتر ما استفاده میکنیم: کفش، غذا، کتاب، رایانه و غیره. برخی حتی بخشِ سوم را افزودهاند که شامل بیمه، رسانه، تبلیغات و غیره می‌شود. گسترش بخش اول معمولاً بلافاصله توسط بیشتر مردم دیده نمی‌شود، اما برای ایجاد صنعتی با پایه های محکم برای تولید آینده ضروری است. کمبود سرمایه‌گذاری در این بخش به تولید ناکارآمد و پر اسراف در بخش دوم می‌انجامد. برقرار کردن تعادل درست میان این دو بخش از اقتصاد، وظیفه ای محوری برای هر دموکراسی سوسیالیستی خواهد بود.

۳۴- مارکس در سخنرانی شاخه منچستر «انترناسیونال اول» در سال ۱۸۷۲، چنین توضیح داد: «ملی کردن زمین تغییری کامل در روابط میان کار و سرمایه ایجاد خواهد کرد و در نهایت شکل سرمایه‌داری تولید، چه صنعتی و چه کشاورزی، را از میان خواهد برد. در آن هنگام تمایز ها و امتیازات طبقاتی نیز همراه با پایه اقتصادی‌ای که بر آن استوارند، ناپدید خواهند شد. زندگی بر پایه کار دیگران به امری متعلق به گذشته بدل خواهد شد. دیگر هیچ دولتی یا قدرت حکومتیِ جدا از خود جامعه وجود نخواهد داشت! کشاورزی، معدن، تولید، به یک کلام همه شاخه‌های تولید، اندک‌اندک در مناسبترین شکل سازمان خواهند یافت. تمرکز ملی بر ابزار تولید، مبنای ملی جامعه‌ای متشکل از انجمنهای تولیدکنندگان آزاد و برابر خواهد شد که تجارت اجتماعی را بر اساس برنامه‌های مشترک و منطقی انجام میدهند.

www.marxists.org/archive/marx/works/۱۸۷۲/۰۴/nationalisation-land.htm

۳۵- مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست، ص. ۱۷۵

۳۶- کائوتسکی، انقلاب اجتماعی، جلد ۲، ص. ۸

۳۷- مارکس، گروندریسه، ص. ۱۵۵-۱۵۶

۳۸- بر پایی سیستم پرداخت از طریق کوپن کار، با پرداخت بهره ناسازگار است ، زیرا پولی که با آن بهره پرداخت میشود از اعتبار قانونی خواهد افتاد. در این جا طبیعت اساسا انگلی طبقه رانت خوار عموما آشکار خواهد شد، زیرا آنها هر گونه ماهیت/عملکرد تولیدی باقی مانده

را بایستی از دست داده باشند. کاکشات و کاترل، «تأملاتی دربارهٔ دموکراسی اقتصادی»، ص. ۲۳

۳۹- راتخر برگمن، آرمان‌شهر/ اتوپیا برای واقع گرایان (بلومزبری، ۲۰۱۸)، ص. ۲۰۳–۲۳۰

۴۰- اتو نویرات، تجربه گرایی و جامعه‌شناسی (دی. رایدل، ۱۹۷۳)، ص. ۲۷۸

۴۱- دوران و دیگران، «برنامه ریزی فراتر از رشد»، ص. ۱۱

۴۲- جیسون هیکل، دنیل دبلیو. اُنیل، اندرو ال. فنینگ و حذیفه زومکاوالا، ۲۰۲۲. «مسئولیت ملی در برابر فروپاشی بوم شناختی: ارزیابی سهم منصفانه در استفاده از منابع، ۱۹۷۰–۲۰۱۷»، مجله لنست: سلامت سیاره‌ای، جلد ۶، شماره ۴ (۲۰۲۲): ۳۴۲–۴۹

۴۳- جیسون هیکل، «امکان های شتاب گرایانه در سناریوی اکو سوسیالیستی کاهش رشد»، وبلاگ، ۲۱ دسامبر ۲۰۲۳،

www.jasonhickel.org/blog/۲۰۲۳/۱۲/۲۱/acceleratiost - possibilities-in-an-Eco socialist-degrowth-scenario

۴۴- مالیات پیگویی یک هزینهٔ مالی است که به فعالیتهای زیان‌بار تحمیل می‌شود و بر اساس آن پیامدهای بیرونی تولید یا مصرف چیزی جبران میگردد. این مفهوم توسط اقتصاددان انگلیسی آرتور سسیل پیگو (۱۸۷۷–۱۹۵۹) توسعه یافت که ایدهٔ «پیامدهای بیرونی» را نیز مطرح کرده بود.

۴۵- مت هیوبر، «اکولوژی درهم آمیخته»، ان. ال. آر – سایدکار، ۱۸ اوت ۲۰۲۲، https://newleftreview.org/sidecar/posts/mish-mash-ecologism

۴۶- همانطور که هابر اشاره میکند، این پیشرفتها تنها «چاره‌ای فناورانه» هستند، وقتی که در چهارچوب سرمایه‌داری موجود مطرح میشوند؛ چرا که منافع ریشه‌دار سرمایه‌ی فسیلی موجود در برابر آنها مقاومت میکنند تا وقتی که دیگر خیلی دیر شده باشد و آنگاه هجوم گسترده‌ای برای توسعه‌ی فناوری مورد نیاز به راه خواهد افتاد.

۴۷–هیکِل، کمتر، بیشتر است، ص. ۲۱۹

۴۸– برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: جاناتان نیل، جنگ را بیفروز (کتاب مقاومت ، ۲۰۲۱)

۴۹– دبلیو. پی. کاکشات، ا. کاترل و ج. پ. دپریش، برنامه‌ریزی اقتصادی در عصر بحران اقلیمی (انتشار شخصی، ۲۰۲۲)، ص. ۶۱–۶۲

.۵۰– از آلبوم ۲۰۰۸ پیت سیگر، در ۸۹ سالگی، اپل‌سید رکوردز

۵۱– ولمن، «چشم‌انداز مارکس از کمونیسم: بازسازی»، ص. ۲۷

۵۲– جیسون هیکِل، «از مالکیت به سوی بهره گیری»، در کمتر، بیشتر است، ص. ۲۱۷. به اشتراک گذاری ابزار و دیگر وسایل با همسایگان، وقتی که نیازی به آنها نبود، به‌طور منظم در میان برخی از قبابل بومی آمریکا پیش از آنکه مبلغین مسیحی و فرمانداران ایالتی آن را ممنوع کنند (به صورت پاتلاح) انجام میشد.

.آدلر، «سرمایه‌داری، سوسیالیسم و بحران اقلیمی«۵۳–

۵۴– دواین، دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی، ص. ۱۲۹—۱۳۰. او پیشنهاد میدهد که کسب و کارهای کوچک و تعاونی ها ، وقتی که به حد معینی از رشد رسیدند، اجتماعی شوند.

.۵۵– جیمی مرچنت، «خیال پردازی های انتزاعی: نقدی بر ملی گرایی اقتصادی چپ»، بروکلین ریل، فوریه ۲۰۱۸

.۵۶– کارل مارکس و فریدریش انگلس، ایدئولوژی آلمانی (اینترنشنال پابلیشرز، ۱۹۷۰)، ص. ۵۵

۵۷– مت هابِر، تغییر اقلیم به مثابه جنگ طبقاتی: ساختن سوسیالیسم بر سیاره‌ای در حال گرمایش (ورسُو، ۲۰۲۲). «بازپس گیری زمین» اصطلاحی است که عمدتاً در ایالات متحده برای اشاره به بازگرداندن زمین به مردم بومی به کار می‌رود.

۵۸– آندریاس مالم، «معاملاتی که ممکن است در سطح پولی منصفانه به نظر برسند، اما به کشورهای ثروتمند اجازه میدهند منابع زیست فیزیکی را از فقرا جذب کنند و سرمایه های طبیعی شان را تخلیه نمایند.» کرونا، اقلیم، وضعیت اضطراری مزمن، ص. ۵۲

.۵۹– والیس، عمل سوسیالیستی، ص. سیزده

۶۰- نه پول میتواند به طور دلخواه "ملغی" شود؛ و نه دولت و خانواده‌ی کهن میتوانند ا"منحل" گردند. آنها باید مأموریت تاریخی خود را به پایان برسانند، ناپدید شوند و فرو بریزند.

ضربه مهلک به بت پرستی پول تنها در مرحله‌ای وارد خواهد شد که رشد مداوم ثروت اجتماعی باعث شده باشد که ما دوپاها، خساست خود را نسبت به هر دقیقه اضافی کار و ترس تحقیرآمیز خود را از میزان جیره غذایی مان فراموش کنیم. پول، با از دست دادن توانایی خود برای ایجاد خوشبختی یا له کردن انسان‌ها، به رسیدهای حسابداری صرف برای راحتی آمار گیران و اهداف برنامه‌ریزی تبدیل خواهد شد. در آینده‌ای حتی دورتر، احتمالاً همین رسیدها هم دیگر لازم نخواهند بود. اما ما میتوانیم این پرسش را به تمامی به آیندگان بسپاریم، آیندگانی که هوشمند تر از ما خواهند بود. لئون تروتسکی، انقلاب خیانت شده (انتشارات دوور، ۲۰۰۴)، ص ۵۰

۶۱- ولادیمیر ایلیچ لنین، «فریب مردم با شعارهای برابری و آزادی»، در کتابخانه کوچک لنین، جلد ۱۹، ص ۲۶، ۳۵–۳۶

»۶۲- برنامه در برابر بازار»، نشریه تروتسکیستی، اکتبر ۱۹۹۶، ص ۳۵

۶۳- مندل، نظریه اقتصاد مارکسیستی، ص. ۵۹

۶۴- سایتو، مارکس در آنتروپوسین، ص. ۲۳۰–۲۳۱

»۶۵- ثروت واقعی عبارت است از نیروی تولیدی توسعه یافته‌ی همه‌ی افراد. سنجش ثروت دیگر نه به هیچ شکل بر پایه‌ی زمان کار، بلکه بر پایه‌ی زمان قابل استفاده است.» مارکس، گروندریسه، ص. ۷۰۸

۶۶- تیتهی باتاچاریا (ویراستار)، نظریه باز تولید اجتماعی: بازنگاشت طبقه کارگر، تمرکز دوباره بر ستم (انتشارات پلو، ۲۰۱۷)، ص. ۹۲

۶۷- بناناو، خودکار سازی و آینده‌ی کار، ص. ۸۷

۶۸- جیمز پی. کانن، آمریکای سوسیالیستی چه شکلی خواهد داشت (انتشارات مقاومت، ۲۰۰۱)

۶۹- دلورس هیدن، انقلاب خانگی (انتشارات ام‌آی‌تی، ۱۹۸۱)

۷۰- سراپ سَریتاس اوران، در: باتاچاریا (ویراستار)، نظریه باز تولید اجتماعی، ص. ۱۵۰: «حقوق بازنشستگی با هزینه‌های اجتماعی شده‌ی وسایل مصرف اعضای غیر شاغل طبقه‌ی کارگر مرتبط هستند.

۷۱- این عمدتاً در توییتر رخ داد، پس هر برداشتی که میخواهید از آن داشته باشید

»۷۲- وینستون چرچیل نگران بود که نام اولیه‌ی وزارت غذا – «مراکز تغذیه‌ی جمعی» – بیش از حد بوی کمونیسم و اردوی کار را میدهد. » دکتر برایس ایوانز، «آشپزخانه‌های ملی: صرف غذای جمعی در زمان جنگ»، گزت

www.thegazette.co.uk/all-notices/content/۱۰۰۲۹۲

۷۳. ۷۳- همان

۷۴.- لیلی باون، کار زنان و خانه داری (انتشارات فورورِتس، ۱۹۰۱)

۷۵.- برای مطالعه بیشتر بنگرید به: جیسون هیکل، کمتر بیشتر است

۷۶- نیک راجرز، «تأملاتی درباره‌ی اقتصاد سوسیالیسم»، ژورنال خطاهای جهانی، جلد ۹، شماره ۲، ص. ۱۵۲–۱۵۳

۷۷- لنین، مجموعه آثار، ویرایش دوم انگلیسی، جلد ۴۵ (انتشارات پیشرفت، ۱۹۷۶)، ص. ۶۰۱–۶۰۲

۷۸- – لئون تروتسکی، چالش اپوزیسیون چپ (۱۹۲۶–۱۹۲۷) (انتشارات پَث‌فایندر، ۱۹۸۰)، ص. ۵۸

۷۹- لنین، مجموعه آثار، ویرایش دوم انگلیسی، جلد ۳۳ (انتشارات پیشرفت، ۱۹۶۵)، ص. ۴۵۵–۴۵۹

۸۰- آگوست ببل، جامعه‌ی آینده (انتشارات پیشرفت، ۱۹۷۶)، ص. ۳۰

۸۱.- جان استوارت میل، اقتصاد سیاسی، به نقل از ببل، جامعه‌ی آینده، ص. ۳۰ (پاورقی)

» .۸۲– بنابراین، اقتصاد زمان، همراه با توزیع برنامه ریزی شده‌ی زمان کار در میان شاخه‌های گوناگون تولید، همچنان نخستین قانون اقتصادی بر پایه‌ی تولید جمعی باقی می‌ماند.» مارکس، گروندریسه، ص. ۱۷۳

»۸۳– انسان‌ها محصول شرایط و تعلیم و تربیت هستند و بنابراین انسان‌های تغییر یافته/متحول شده محصول شرایط و تربیت دیگری می باشند.» مارکس، تزهایی درباره فوئرباخ (انتشارات پیشرفت، ۱۹۸۳)

۸۴ – لوی، اکوسوسیالیسم، ص. ۳۰۴

۸۵– ویلیام موریس، «نگاهی به گذشته»، کامن ویل، جلد ۵، شماره ۱۸۰ (ژوئن ۱۸۸۹)، www.marxists.org/archive/morris/works/۱۸۸۹/commonweal/۰۶-bellamy.htm

۸۶– آرون جافه، نظریه بازتولید اجتماعی و افق سوسیالیستی: کار، قدرت و استراتژی سیاسی (انتشارات پلو، ۲۰۲۰)، ص. ۲۳۸

»۸۷– هنگامی که جامعه از انگیزه‌ی تنگ و محدود برای افزودن ارزش به مثابه هدفی در خود رها شود، میتواند توجهش را معطوف به پاسخگویی به تنوع نیازها و خواسته‌های کند که برای فرد اجتماعی اساسی‌اند. » پیتر هادیس، «بله، بدیلی در مارکس وجود دارد — و میتوان آن را یافت»، سازمان انسان گرای مارکسیست بین‌المللی، ۲۰ فوریه ۲۰۱۵

۸۸– اسمیت، لویاتان نامرئی، ص. ۵۴

۸۹– ارنست مندل، «در دفاع از برنامه ریزی سوسیالیستی»، نیو لفت ریویو، شماره ۱۵۹ (سپتامبر ـ اکتبر ۱۹۸۶)، ص. ۳۷–۵

۹۰– در رمان ضد بلشویکی بوریس پاسترناک، دکتر ژیواگو، پلیس مستبد استرلنیکوف، چهره‌ی بوروکراتیک و بی رحم «پلیس انقلابی» را مجسم میکند: «زندگی شخصی در روسیه مرده است. تاریخ آن را کشته است».

مندل، «در دفاع از برنامه ریزی سوسیالیستی.«۹۱–

۹۲- سایتو، مارکس در آنتروپوسین، ص. ۲۳۳

۹۳- استیون جی. گولد، انگشت شست پاندا: تأملاتی دیگر در تاریخ طبیعی (انتشارات نورتن، ۱۹۸)

۹۴- مندل، «در دفاع از برنامه ریزی سوسیالیستی.»

۹۵- گِردین، «سوسیالیسم برای واقع گرایان.»

۹۶- مارکس، جنگ داخلی در فرانسه.

۹۷- وا سیلی لئونتیف، «برنامه ریزی اقتصادی ملی: روش‌ها و مشکلات»، چالش، جلد ۱۹، شماره ۳ (۱۹۷۶)، ص. ۸

۹۸- دِواین، دموکراسی و برنامه ریزی اقتصادی، ص. ۲۰۱ و ص. ۲۷۰-۲

۹۹- فِردریک لوگوت و سیمون ترِمبله- پِپَن، طرحی کوتاه از سه الگوی برنامه ریزی اقتصادی دموکراتیک (کریتس — مرکز پژوهش در نوآوری و دگرگونی اجتماعی، آوریل ۲۰۲۱)،

https://innovationsocialeusp.ca/wp-content/uploads/۲۰۲۱/۰۴Note-۲ -Legault-and-Trembly-Pepin-Democratic-planning.pdf

۱۰۰- جان ریدل، «برنامه ریزی سوسیالیستی و اقتصاد بوروکراتیک»، ۲۰۱۵،

https://johnriddell.com/۲۰۱۵/۰۵/۱۷/socialist-planning-and-the- bureaucratic-economy/

۱۰۱- بناو، «سرمایه گذاری سوسیالیستی، برنامه ریزی پویا، و سیاست نیاز انسانی»، ص. ۱۹۳

۱۰۲- همان، ص. ۲۰۰-۱۹۸

۱۰۳- جوئل کوول، دشمن طبیعت: پایان سرمایه‌داری یا پایان جهان؟ (انتشارات زِد، ۲۰۰۷)، ص. ۲۱۵

۱۰۴- ماکس گرونبرگ، «اهریمن برنامه ریزی: آرزوی آینده و تولید اشتراکی»، ماتریالیسم تاریخی، ۲۷ مارس ۲۰۲۳

۱۰۵- مارکس، سرمایه، جلد ۲، ص. ۱۹۹

۱۰۶- مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی بیان می‌کنند که «تولید، همانطور ارضای نیازها نیز، فرایندی تاریخی است که در مورد گوسفند یا سگ یافت نمیشود

.۱۰۷- آرون باستانی، سرمایه‌داری تجملی تمام اتوماتیک (ورسو، ۲۰۱۹)

۱۰۸- سایتو، مارکس در آنتروپوسین، ص. ۲۲۲

۱۰۹- استیون وارد (ویراستار)، صفحاتی از دفترچه یک رادیکال سیاه پوست: گزیده‌ای از جیمز باگز (انتشارات دانشگاه ایالتی وین، ۲۰۱۱)، ص. ۲۱۹

۱۱۰- تدیوس مک کاتر، نماینده کنگره، در سخنرانی خود گفت: «در انقلاب بلشویکی، شعار این بود: "صلح، زمین و نان".» مک کاتر گفت: «امروز شما را وادار می‌کنند میان نان و آزادی انتخاب کنید. من مطرح میکنم که مردم در خیابان اصلی گفته‌اند آزادی را ترجیح می‌دهند، و من هم با آنان هستم».

۱۱۱- هنگامی که توده‌ها در سال ۱۸۷۱ کنترل پاریس را به دست گرفتند و دولت شهری را با ساختار بسیار ساده‌ای از کمون جایگزین کردند، مارکس آن را گامی بزرگ به پیش اعلام کرد: «این یک انقلاب بر ضد خود دولت بود، این سقط جنین ماوراءطبیعی جامعه، باز پس‌گیری زندگی اجتماعی خویش توسط مردم، برای مردم. این انقلابی نبود برای انتقال قدرت از یک بخش طبقه حاکم به بخش دیگر، بلکه انقلابی بود برای درهم شکستن ماشین هولناک سلطه‌ی طبقاتی.» («پیش نویس‌های جنگ داخلی در فرانسه»، در مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۲۲، ناشران بین‌المللی، ۱۹۸۶).

.۱۱۲- فریدریش انگلس، سوسیالیسم: تخیلی و علمی (چارلز اچ. کر، ۱۹۰۸)، ص. ۱۲۹-۱۲۸

۱۱۳- وقتی در جریان تکامل، تمایزات طبقاتی ناپدید شود و تمام تولید در دست انجمنی وسیع از کل ملت متمرکز گردد، قدرت عمومی خصلت سیاسی خود را از دست خواهد داد.

قدرت سیاسی، به معنای دقیق، چیزی جز نیروی سازمان یافته‌ی یک طبقه برای سرکوب طبقه‌ی دیگر نیست. (مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست، در: کارل مارکس، گزیده آثار، (انتشارات هَکِت، ۱۹۹۴)، ص. ۱۷۶).

۱۱۴- فریدریش انگلس، انقلاب آقای اویگن دورینگ در علم [ضد-دورینگ] (لارنس و ویشارت، ۱۹۶۱)، ص. ۳۱۱

۱۱۵-کارل مارکس، مقدمه‌ی نقدی بر اقتصاد سیاسی) ۱۸۵۹.

۱۱۶. ۱۱۶- نیکلای بوخارین و اوگِنی پروبرازنسکی، الفبای کمونیسم، نخستین بار به انگلیسی در ۱۹۲۲ منتشر شد،

www.marxists.org/archive/bukharin/works/۱۹۲۰/abc/index.htm

۱۱۷- آدام شاآف مارکسیسم و فرد انسانی (مک گرو هیل، ۱۹۷۰) ص. ۱۸۱.

مقاله حاضر ترجمه قسمت سوم از بخش اول کتاب :

نوشته سایمون هانا است.Reclaiming the Future

از انتشارات کتابخانه‌ی گرایش مارکسی

تاریخ انتشار:

۶ ژوئیه ۲۰۲۶